

توران مصور

شماره ۴۸۹

جمعه پنجم دی ۱۳۲۱

تک شماره ۶۰ ریال

خانم حوصله داشته باشید



ماجرای جوانان میخواستند و پرچم سرخ بر فراز عمارت شهرداری و پست و تلگراف نصب کنند (صفحه ۴)

لوه هندرسن، سفیر کبیر آمریکا در ایران قبل از ظهر چهار شنبه وارد تهران شد بطوریکه بین دیپلماتهای خارجی مقیم تهران شایع شده سفیر کبیر آمریکا بزودی فعالیت شدیدی برای حل مسئله نفت آغاز خواهد کرد. چمدان سیاسی هندرسن، بنظر این دیپلماتها شامل این مطالب است: ۱- نتیجه مذاکرات پاریس و روس مطالبی که بین این دو آجمن راجع به نفت ایران مطرح شده است ۲- نقشه جدید دولت آمریکا برای حل مسئله نفت ۳- نظریه ژنرال ایزنهاور و جان فوستردالس رئیس جمهوری و وزیر خارجه جدید آمریکا در باره موقعیت سوق الجیشی ایران و مسئله نفت.

روابط ایران و عراق

در این هفته، نواب وزیر امور خارجه، سابق که به سمت سفارت ایران در عراق منصوب شده بطرف بغداد عزیمت خواهد کرد. اکثر کارمندان سفارت ایران در بغداد نیز تنبیر خواهند یافت نواب، وقتی وارد بغداد میشود که بهاءالدین نسوری کاردار سفارت عراق در ایران هم در بغداد بسر میبرد. از طرف وزارت امور خارجه، برای تنظیم سیاست جدیدی در روابط ایران و عراق دستورهایی داده شده است. گفته میشود در روابط سیاسی ایران و عراق بزودی تغییر محسوسی پدید خواهد آمد زیرا بطوری که روزنامه های بغداد خبر داده بهاءالدین نسوری کار دار سفارت عراق در تهران برای کسب دستورهای جدیدی بفرق احضار شده است.

یکی از نکاتی که مورد توجه وزارت امور خارجه ایران قرار دارد، صدمه و آزادی است که درین اواخر با ایرانیان مقیم عراق وارد میشود. اینک عده ای از ایرانیان مقیم عراق بانها کمونیستی در زندانها بسر می برند و گزارشی که هفته گذشته بو وزارت امور خارجه واصل شده حاکیست که چند نفر ایرانی هم در حوادث اخیر عراق مقتول و یا مجروح شده اند. نواب حامل نظر دولت ایران نسبت بکسای است که بدستور کابینه سپهبد نورالدین محمود بازداشت شده اند.

اختلاف دولت و مجلس در باره اصل چهار

همانطور که در شماره پیش گفته شد، حملاتی که اخیراً در مجلس و مطبوعات علیه اداره اصل چهار بعمل آمده درواشکنان تأثیر عمیقی بخشیده و مقامات دولتی آن کشور را وادار کرده است که نظر دولت ایران را در این باره جویا شوند تا در صورتیکه دولت ایران مایل بادامه کار این مؤسسه نیست اصل چهار در این کشور برچیده شود. ولی بقرار اطلاع دولت بمقامات آمریکائی تذکر داده است که بادامه کار مؤسسه اصل چهار در ایران موافقت این موضوع در جلسات خصوصی اخیر مجلس مورد بحث قرار گرفته و مجدداً اعتراضاتی نسبت باقدمات اداره اصل چهار صورت گرفته است. مخالفین اظهار میدارند که کمک ناچیز دولت آمریکا بعنوان اصل چهار و ارسال مقداری اسلحه و مهمات بایران موجب رنجش و عدم رضایت دولت شوروی خواهد شد، ولی مقامات وابسته بدولت میگویند این استدلال صحیح نیست، زیرا وقتی دولت شوروی متکام جنگ در حدود چهار میلیارد دلار از آمریکا کمک گرفت و در حدود چهار میلیون و پانصد هزار تن اسلحه و مهمات از آن کشور دریافت نمود، دیگر نباید در باره کمکهای ناچیزی که از طرف آمریکا بایران میشود ایرادی بگیرد.

آچسن و انتظام

خبری که در این هفته، مطبوعات قاهره انتشار دادند حاکیست که دین آچسن وزیر خارجه آمریکا قبل از مسافرت به پاریس در لیک ساکس با نمایندگان دول عرب در سازمان ملل متحد ملاقات کرده و راجع به دست دبیرکلی سازمان ملل با آنها مذاکره کرده است. در این ملاقاتها، آچسن صریحاً از نمایندگان دول عرب تقاضا کرده که به انتظام، در موقع انتخاب دبیرکل جدید سازمان رأی ندهند و آراء خود را به رومولو بدهند. نمایندگان دول عربی پاسخ داده اند که کلیه ممالک عضو بلوک آسیائی بیکی از دو کاندیدی این بلوک که بیشتر شانس موفقیت داشته باشند، رأی خواهند داد. این دو کاندیدا، یکی انتظام از ایران و دومی شارل مالک از لبنان است. بقرار اطلاع، تا امروز انتظام بیش از سایر نامزدهای این پست شانس پیروزی دارد.

اغتشاش در آبادان

خبری که از آبادان رسیده حاکی است که تشیبات بعضی از افراد رفته گذشته برای انتخاب هیئت مدیره شرکت ملی نفت بجائی کشیده شده که نزدیک بود امنیت خوزستان مختل شود، بدین معنی که چند نفر بفریک یکی از کاندیدا های عضو هیئت مدیره به تلگرافخانه رفته و تلگرافهایی بر مرکز مغایره کردند تا بر اینکه مدیر عامل شرکت ملی نفت باید فنی باشد، و از طرف دیگر عده زیادی از مخالفین نیز بمقابله پرداختند و در نتیجه این کشمکش وضع آبادان را تشنج ساخت بطوریکه از طرف ستاد ارتش و خامت اوضاع به نخست وزیر اطلاع داده شد و شب جمعه گذشته نخست وزیر هم موضوع را با اطلاع اعضای شورای عالی نفت رساند و قرارداد در صورتیکه قوی انتظامی موفق بحفظ نظم و آرامش نشوند مکی صبح شنبه با هوا بیما به خوزستان برود ولی خوشبختانه امنیت برقرار شد و عزیمت مکی نیز متوقف ماند.

روی جلد

در این هفته موضوع قانون جدید انتخابات، در محافل مختلف مورد بحث بود. یکی از نزدیکان نخست وزیر درباره شرکت زنان در انتخابات اظهار داشت که دکتر صدق در پاسخ تقاضای بانوان از آنان خواستار شد اندکی صبر کنند تا در این باب مطالعه نماید و آنگاه نتیجه را اعلام کند.

یک مقام عالی رتبه دولتی بفرنگار ما اظهار داشت که اخیراً مذاکرات محرمانه ای بین سه تن از شیوخ بحرین با مقامات دولتی عراق صورت گرفت و طی این مذاکرات فرستادگان شیخ بحرین از دولت عراق تقاضای کمک و مساعدت کردند. علت مسافرت این اشخاص نگرانی شیخ حمد از دولت عربستان سعودی است، زیرا بقراردیکه گفته میشود اخیراً در کشور حجاز مذاکراتی درباره الحاق کلیه امارت نشین های خلیج فارس از جمله بحرین به عربستان سعودی صورت گرفته است، دولت انگلیس با آنکه با این امر موافق نیست مهبداً علاقمند است این شایه را قوت داده و موجب اختلاف و نفاق بین ایران و عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی شود و به همین جهت روزنامه «الشعب» چاپ بغداد را که ناشر افکار انگلیسیها است وادار کرده است که بنویسد اگر ارتش ایران ببحرین حمله کند قوای ابن سعود قبل از قوای ایران ببحرین پیاده خواهد شد !!

زلزله عجیب در «کوه سرخ»

خبر واصله از سبزواری حاکیست که بر اثر دو زلزله شدید که چند روز قبل در این نواحی روی داده تغییرات عجیب و بی سابقه ای از نظر معرفه الارضی در این منطقه و نقاطی که رگه اصلی زلزله از آنجا گذشته بوجود آمده است.

بر اثر این زلزله در بیست و پنج کیلو متری «کوه سرخ» شکاف عظیمی در زمین ایجاد شده که هفتاد متر طول و بیست متر عرض و بین دو تا هفت متر عرض دارد، بعلاوه شایست که ۲۸ کوسفند و دو انسان در موقع زلزله در این شکاف فرو رفتند ولی بوسیله چند تن از روستائیان جسد بیپوش آنان از شکاف بیرون آورده شد. بطوری که روستائیان مزبور حکایت میکنند چند لحظه قبل از زلزله غرش عظیمی از زیر زمین بگوش رسید و بلافاصله زمین شکاف برداشت و بغار سفید رنگی از زمین به هوا متصاعد شد.

مدیر عامل شرکت تلفن

مقامات مسئول تأیید کرده اند که پس از توشیح و اجرای لایحه ملی شدن شرکت سهامی تلفن، مدیر عامل جدیدی برای این شرکت انتخاب نخواهد شد، دولت و وزارت پست و تلگراف، در نظر دارند مدیرکل فعلی شرکت تلفن را در پست خود ابقاء کنند. چند نفر از رؤسای شرکت تلفن هم که از نحوه کار آنها رضایت حاصل است، تنبیر نخواهند کرد. مسلم بنظر میرسد که عده ای از کارمندان وزارت پست و تلگراف بشرکت تلفن انتقال خواهند یافت.

در بین عده ای از سهامداران شرکت تلفن در این هفته شایع شده بود که لایحه ملی شدن شرکت تلفن زیر سر مدیر کل فعلی بوده و او محرمانه در این باره با دولت تباہی داشته است.

مهاجرت اهالی بنادر جنوب

گزارش واصله از بنادر جنوب حاکیست که در عرض دو ماه اخیر عده زیادی از ساکنین «گناوه»، «جاسک» و «شلم» و «کنگان» از فرط استیصال زادگاه خود را ترک کرده و ببحرین و عمان مهاجرت کرده اند.

این اشخاص در بحرین و عمان نیز با وضع رفقا انگیزی زندگی میکنند و شغل حوالی و عملگی روزگزر میکنند.

همین خبر حاکیست که بر اثر خشکسالی و بروز دسته های عظیم ملخ، تمام نواحی جنوب مخصوصاً دشتستان و بزازجان و کازرون و بجهان وقت و قسمت و سیمی از خوزستان در معرض خطر قرار دارد. بطوریکه مصلین اظهار میدارند خطر ملخ در سال جاری بعدیست که تاکنون نظیر نداشته و اگر اقدامات جدی و اساسی برای مبارزه با این آفت بعمل نیاید، کلیه سکنه بنادر جنوب با وضع بفرنجی روبرو خواهند شد و جمیع پست بر اثر تعطیلی و گرسنگی بازگروهی از آنان مجبور بترک موطن خود شده و بیلاذ عرب مهاجرت کنند.

توضیح

چون مقاله شماره قبل تحت عنوان «پانصد هزار عشاير ایران چگونه خلق سلاح خواهند شد؟» در برخی محافل ایجاد سوء تفاهم کرده است برای رفع هر گونه سوء تفاهم توضیح میدهم که مثل همیشه طرفدار نظم و انضباط بوده معتقدیم که باید حکومت مرکزی و دولت با اقتدار و ارتش قوای انتظامی در گمال سر بلندی و اقتدار باشد.

اسلحه باید در دست قوای دولتی و تمام افراد مردم از دولت و حکومتی که مورد اعتماد مجلس و حمایت شاهنشاه است اطاعت انتظامی کنند و همه وقت وحدت و یکپارگی ملت ایران علت بقا و استقلال ما بوده و اکنون که با بیگانگان اختلاف نظر داریم و در محاصره اقتصادی هستیم بیشتر باید باین اصل کلی توجه شود: وطن پرست کسی است که در این گونه موارد از منافع چشم پورند و با اتحاد و اتفاق از دولت مرکزی حمایت کنند. آنها که اظهار نظر می کنند که «لیلات و عشاير» ارتش دویم هستند نظرشان به آن لیلانی است که زیر نظر فرماندهان لشکر ها با نهایت وطنپرستی انجام وظیفه مینمایند و خوشبختانه اغلب لیلات ایران در خانه آذربایجان امتحان وطن پرستی و مهربانی دوستی دادند و الا هر کس اسلحه در دست داشته باشد و با اولین اختار ارتش تسلیم نماید در ردیف مردم وطن پرست نیست.

خبرنگار ما از پاریس اطلاع میدهد، در یکی از جلسات اخیر شورای اتلانتیک شمالی، درباره کشیده شدن خط دفاعی کشور های اتلانتیک شمالی از مرزهای ترکیه بسواحل خزر تا مرز افغانستان و ترکستان مذاکرات مبسوطی بعمل آمد. طبق اظهار کارشناسان نظامی در صورتیکه ایران بخواهد وارد اتحادیه نظامی باختری شود، باید در زمان صلح پانصد هزار و در زمان جنگ دو میلیون سرباز آماده نماید تا از ۶۶۰ کیلومتر مرز شمالی خود دفاع کند، در این صورت باید در نخستین مرحله در حدود پانصد میلیون دلار کمک نظامی باین کشور بشود و پایگاهها و فرودگاههای متعددی در شهرستانهای شمالی ایران ایجاد گردد و در سراسر مرز مشترک دو کشور هزاران توپ نصب گردد و استحکامات فراوان بوجود آید ولی کارشناسان مزبور خاطر نشان کردند که چون این امر با شرایط فعلی بسیار دشوار و حتی غیرممکنست ازینرو بهتر است که ایران بیطرف بماند و در نهایت غریب نیز از بیطرفی آن دفاع نماید.

مگی از دکتر بقائی تمجید کرد

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد در جلسه خصوصی روز سه شنبه مجلس ضمن اینکه نمایندگان راجع به رفع سوء تفاهم بین کتر شایگان و میراشرافی مذاکراتی نمودند صحبت از آزادی نطق و بیان بیان آمد مکی نماینده اول تهران مطالبی در این باب اظهار داشت و سپس از عملی که هنگام مسافرت او دو مورد دکتر بقائی صورت گرفت اظهار تأسف کرد و خدمات او را ستود و گفت «من خدارا شهادت میطلبم که حاضر بودم از نمایندگی استعفا بدهم ولی بحیثیت مجلس و نماینده مجلس لطمه می وارد نیاید، در آتیه هم جدا یا هر عملی که مفایر اصول آزادی و احترام نمایندگان و پرستی مجلس باشد مبارزه خواهم کرد» چند تن از نمایندگان نظر مکی را ستودند و اظهار داشتند رویه ای که درباره دکتر بقائی اتخاذ گردیده مطلقاً مربوط بمجلس نبوده و در خارج مجلس صورت گرفته است.

ملاقات صالح با سران حزب جمهوریخواه

گزارش واصله از واشنگتن حاکیست که در این هفته اللهبیان صالح با سران حزب جمهوریخواه ملاقات کرده و نظر آنها در باره نفت ایران و اوضاع تاوومبانه خواسته است. «ولسن» رئیس کپایی ژنرال موتورز و وزیر دفاع آینده اظهار داشت که بنظر دولت جمهوریخواه آمریکا، نفت ایران برای مردم کراسی غربی اهمیت حیاتی دارد و معتقد است که صدور نفت این کشور بدنیای آزاد هر چه زودتر انجام یابد، و در صورتیکه اینکار تا ۲۰ ژانویه عملی نشود، پس از آن تاریخ حل خواهد شد، همین خبر حاکیست که سفیر کبیر ایران طی ملاقاتی که با اولیای امور وزارت خارجه آمریکا کرد خاطر نشان نمود که اگر پیشنهاد جدید آن کشور نیز مانند پیشنهادهای سابق مبتنی بر دخالت در امور دستگاههای نفت باشد، از هم اکنون باید انتظار شکست این پیشنهاد و مذاکرات آینده را داشت.

خانه جدید قوام

در این هفته وزارت دارائی اصرار زیادی داشت که قوام السلطنه خانه مسکونی خود را ترک نماید و حتی این کار منجر به تلگراف قوام به پیشکار دارائی گردید، مهبداً گفته میشود قوام السلطنه ناگزیر است هر چه زودتر منزل فعلی خود را ترک نماید. خانم قوام بیکی از نزدیکان خود گفته است که این خانه را قوام السلطنه در قبال بدهی خود بایشان گرو گذاشته است با اینحال مأمورین دارائی می گویند در صورتیکه چنین بدهی وجود داشته باشد و این امر محرر گردد با زودلی بر ادامه سکونت قوام در این خانه وجود ندارد، و دولت می تواند این بدهی را پس از فروش املاک قوام در لاهیجان بپردازد. گفته میشود در صورتیکه قوام السلطنه دعوت بعضی از دوستان خود را که از او دعوت کرده اند بخانه آنها برود قبول نماید بسلیمانیه خواهد رفت و در آنجا اقامت خواهد کرد. سلیمانیه در جنوب شرقی تهران نزدیک قریه دولاب واقعست و وثوق الدوله برادر قوام سالیان دراز در آنجا سکونت داشته است.

چرامکی از شورای عالی نفت استعفا داد

در انتخابات جدید هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران، وجود بعضی از عناصر موجب شده که مکی دبیر جبهه ملی با آنها مخالفت کند. مکی معتقد است که ملت ایران بخصوص کارگران از منکس خوزستان پس از اینکه مبارزه جدی توانستند انگلیس ها را از خوزستان و باالنتیجه از ایران بیرون کنند، و این مبارزه وقتی مشرتر است که دست ایادی آنها نیز از کار کوتاه شود. خبرنگار تهران مصور از قول یک شخص مطلع میگوید که شب سه شنبه این هفته جلسه پرشوری در حضور نخست وزیر تشکیل گردید و حتی گفته میشود مذاکراتی در این جلسه شده است که در موضوع نفت و آینده ایران اهمیت بسزائی خواهد داشت. مکی، چون نمی توانست خود را قانع کند که وجود کتر ملاح و بعضی از اشخاص که بهضویت هیئت مدیره انتخاب شده اند مصالح ملی را تأمین نمایند از اینجست روز چهارشنبه استعفای خود را از عضویت شورای عالی نفت به نخست وزیر تقدیم نمود. خبرنگار تهران مصور از قول یکی از نزدیکان مکی اظهار میدارد که مشارالیه گفته است مسئولیت هر گونه حوادث احتمالی که ممکنست در خوزستان روی دهد، بمهمه کسانی است که افکار عمومی و مبارزه مردم خوزستان را با انتخاب افرادی که مورد قبول عام نیستند ناپایه می گیرند.

پشت جلد

در این هفته جمشید شبیانی خبرنگار سینمایی تهران مصور، پس از شش سال دوری از وطن، از سفر آمریکا بازگشت. جمشید در این مدت خدمات زیادی در راه شناساندن ایران به هنرمندان آمریکائی و انتشار تهران مصور در هال بود شهر سینما انجام داد. (صفحه ۲۳ را ببینید)

قانون جدید مطبوعات چگونه اجرا میشود؟

اجراء سریع ماده ۸ پیش از هر چیز موجب بدبینی ارباب مطبوعات نسبت باین قانون شده است
مردم میپرستند چرا هنوز روزنامه های فحاش و جرائدی که بمقدسات ملی توهین

غوغای مطبوعات

در هفته گذشته ۴۸ روزنامه از جرایم تهران بدستور دادستان تهران تحت تعقیب قرار گرفتند، بین مدیران این جرایم دو مدیر روزنامه هستند که مصونیت سیاسی و پارلمانی دارند، یکی مدیر باختر امروز آقای دکتر فاطمی وزیر امور خارجه، دیگری مدیر شاهدلی زهری نماینده مجلس شورای ملی باختر امروز چون تخلف مطبوعاتی کرد، یعنی نشانی چاپخانه و روزنامه را طبق ماده هشت قانون مطبوعات چاپ نکرده بود باندر وجهی که از تعقیبش انصراف حاصل شد ولی چون روزنامه شاهد مرتکب جرم مطبوعاتی شده بود باز بر سر از رسیدگی بیرونه امر قرار تعقیب آقای زهری صادر کرد. منتهی چون او نماینده مجلس و دارای مصونیت پارلمانی است باز پرس شعبه ۲۷ دادسرای تهران از دادستان تقاضای سلب مصونیت وی را نمود تا پس از انجام یافتن تشریفات سلب مصونیت تحت تعقیب قرار گیرد.

اجرای سریع ماده ۸ خیلی زنده بود

بیشتر روزنامه های که پس از قانون جدید مطبوعات تحت تعقیب قرار گرفته اند آنهایی بوده اند که از ماده ۸ تخلف کرده بودند، در ماده هشت نوشته شده است در هر شماره روزنامه و مطبوعه باید نام و نام خانوادگی مؤسس و در صورتیکه مدیر و سردبیر جداگانه داشته باشد نام و نام خانوادگی مدیر و سردبیر و همچنین نام و نشانی چاپخانه ای که در آن بطبع میرسد قید شود در مورد کتب و رسالات نیز نام مؤلف یا مترجم و ناشر و همچنین نام و نشانی چاپخانه ای که در آن بچاپ رسیده است بشت کتاب یا رساله چاپ شود قبل از تصویب قانون جدید بملت بی نظمی هاییکه در مطبوعات دیده میشد و مردم از فحاشی و هتاکه عده می از جرایم بکنگ آمده بودند همه انتظار داشتند آقای دکتر مصدق در دنباله اصلاحات داخلی خود با وضع قانون جدیدی باین بینظمی های جرایم خاتمه دهند و از فحاشی جرایم مزدور بمقدسات ملی، جلوگیری نمایند. ولی هنوز اینگونه جرایم بامقالات زنده و فحاشی و هتاکه بیشتر از پیش منتشر میشوند و بهمین جهت بقیقه مطلبین احضار و تعقیب مدیران جرایم بیبانه تخلف از ماده ۸ هشت کاری حاصل و زنده می بوده. و در آغاز کار جلوگیری ازین تخلف با یک تلفن امکان داشته است و نتایجی می که ازین تعقیب دسته جمعی گرفته شده اینست که سوء نظر نسبت بقانون جدید بوجود آورده است.

اجرای ماده ۲۶ هم شروع شده است

علاوه بر ماده ۸ عده می از جرایم نیز طبق ماده ۲۶ قانون مطبوعات تحت تعقیب قرار گرفته اند. در ماده ۲۶ گفته شده که هر کس بوسیله مطبوعات بوزراء یا معاونین وزارتخانه ها و یا یکی از مستخدمین دولت ام از قضای و اداری و لشکری و اعضاء دیوان محاسبات و نمایندگان مجلس و رؤساء و اعضاء انجمنهای شهرداری یا ایالتی و ولایتی یا نسبت با اعضاء هیئت منصفه و یا اعضاء اطاق بازرگانی و مقامات رسمی دیگر بسبب انجام وظایف معموله بآن امانت نماید و یا آنانرا در انجام وظایفشان مورد تهمت و افترا قرار دهد بجنس تأدیبی از سه ماه یا یکسال و پرداخت غرامت از یک هزار ریال تا پنجاه هزار ریال محکوم خواهد شد. از جمله روزنامه های که بموجب این ماده باتهام توهین بمقدسات ملی تعقیب شده اند یکی هم بسوی آینده است که در یک شماره روزنامه هشت جرم مرتکب

میکند منتشر میشوند؟

شده است. بهمین دلیل مدیران توفیق و بضامات مرخص شد ولی روزنامه آن همچنان به فحاشی خود ادامه داده چنانکه در شماره روز چهارشنبه خود ضمن سرمقاله ای ۲۲ بار طبق ماده ۲۶ جرم مطبوعاتی مرتکب شده است. روزنامه ایران ما نیز طبق همین ماده تحت تعقیب قرار گرفته است. و نیز روزنامه شاهد طبق ماده ۲۶ و ۲۴ بانها جرم مطبوعاتی تحت تعقیب قرار گرفته است. اولین روزنامه ای که شماره های آن بموجب قانون جدید از طرف ماورین توقیف شده مجله ترقی بود که بملت نداشتن نشانی چاپخانه در هفته گذشته چهار ساعت انتشار روزنامه بتوقیف افتاد تا روزی تمام شماره ها نشانی چاپخانه و روزنامه نوشته شود. بعضی مدیران جرایم اعتراض کرده اند که شروع بتعقیب جرایم بلافاصله پس از امضاء قانون صحیح نیست زیرا قانون مطبوعات روز ۱۱ آذرماه ۱۳۳۱ منتشر شده و در روز ۱۳ آذر در مجله رسمی کشور شاهنشاهی چاپ شده و هر قانون ده روز پس از چاپ در مجله رسمی قابل اجراء است. از قرار می که شنیده شده است این اعتراض مورد توجه دادستان قرار گرفته است. مجله (جهان نو) نیز که مقاله ای نقل از جرایم و کتب منتشره چاپ کرده و در ضمن مقاله از عکسهای لغت و زنده انتقاد شدید کرده و چند نمونه از این عکسها را هم چاپ کرده بود بجرم انتشار (سور قبیحه) توقیف و شماره های آن جمع آوری شد.

قانون مطبوعات

قانون مطبوعاتی که از تصویب و امضای آقای دکتر مصدق نخست وزیر گذشته جامع ترین قانون مطبوعاتی است که در ادوار مختلفه تصویب شده است. شاید روزی بیاید که در این قانون هم تجدید نظر لازم شود و آزادی بیشتر برای جرائد نویسندگان و چاپخانه ها منظور گردد ولی امروز که بصورت جنگ سرد و جنگ اعصاب بیگانهان یعنی عناصر بی شخصیت و ناشناس با انواع حیله و دسیسه ببادرت به نظر اوراقی مینمایند که مورد رضای ملت ایران نیست و دست حکومت از تعقیب عناصر مفید و مخرب بواسطه قص قانون کوتاه است اینگونه قوانین مفید بنظر میرسد.

چرا چاپخانه ها نشانی و نام صریح خود را ذکر نکنند و از این عمل چه زیانی متوجه آنها میشود و چه عیب دارد که جلوگیری اوراقی که هر روز منتشر میشود و ناشر و چاپ کننده آن معلوم نیست و تمام مقدمات مذهبی و ملی ما اهانت مینماید گرفته شود؟ در قانون مطبوعات باید این مطالب مورد توجه باشد که اگر استاد و امارات و فرائین علیه بکفر خانی و دزد پیدا شد قابل نشر باشد و قانون هم از ناشر حمایت نماید و اگر ما جرایمی خود را در صف نویسندگان و روزنامه نگاران وارد کردیم و بروی حیثیت کسی بی دلیل و بی سبب حمله نمود مجازات شود و قانون از شخصی که مورد ظلم واقع شده است حمایت نماید.

ولی قانون متمم قانون مطبوعات مورخه اول دیماه ۳۹ مثل آنست که عرصه را بر ارباب مطبوعات تنگ ننوده و شاید باعث قانون مطبوعات هم ماینت دارد. باید شخص نخست وزیر که پیش از همه بی طرفی و بی غرضی مینماید اعلان نظر و دقت بیشتر نماید تا اثری از خود باقی نگذارد که مورد انتقاد صاحب نظران در آن به سر آمده

اجاره نامه بجای امتیاز نامه

پس از ابلاغ قانون ۱۱ آذر ۱۳۳۱ اداره نگارش وزارت فرهنگ تمام سوابق امتیازات جرایم و اطلاعاتی را که از انتشار جرایم داشته برای وزارت کشور ارسال داشته و از جرایمی که طبق قانون قدیم قبلا مدت یکسال مرتباً منتشره شده ولی اداره نگارش از انتشار آنها بی اطلاع است تقاضا کرده تا سوابق انتشار خود را در اختیار آن اداره بگذارند در غیر اینصورت چنانچه جرایم مزبور تحصیل امتیاز جدید نکنند و یا مدارک انتشار مرتب خود را طی یکسال منتهای با اطلاع اداره نگارش نرسانند بلیس حق جمع آوری شماره های منتشر شده را خواهد داشت.

برای تعیین تکلیف جرایمی که قبل از قانون ۱۱ آذر ۱۳۳۱ مدت یکسال مرتباً انتشار یافته است هم اکنون همه روزه کمیسیون در وزارت کشور با حضور آقایان سید ابوالقاسم انوری و پوربازرس عدلیه و مرتضی مدرس چهاردهم رئیس اداره انتشارات وزارت کشور و نماینده وزارت فرهنگ تشکیل و مشغول کار شده است.

چگونه روزنامه ها توقیف میشوند

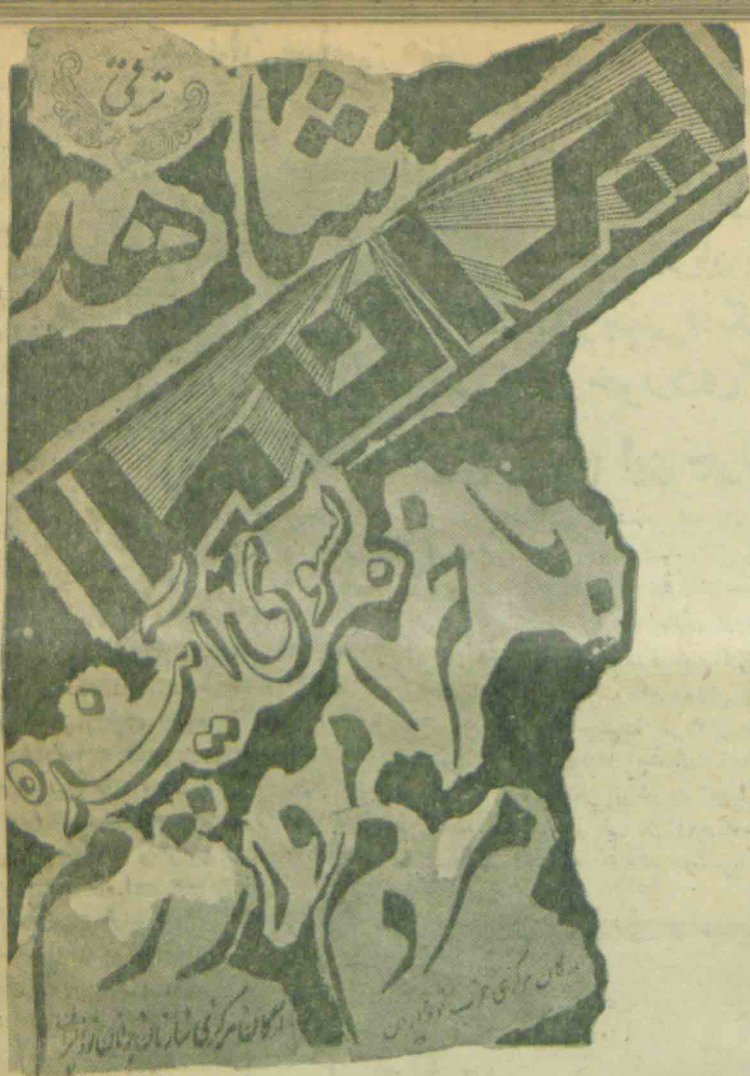
همه روزه از اول وقت اداری آقای سید ابوالقاسم انوری بود بازرس وزارت داد کتتری تمام جرایم را بدقت مطالعه میکند و اگر تخلف و باجرمی مشاهده کند آنرا برای اطلاع دادستان تهران میفرستد دادستان هم اگر روزنامه تخلف کرده باشد روزنامه را به یکی از دادیاران و اگر جرم شده باشد به بازرس شعبه ۲۷ ارسال میدارد تا روزنامه ها توقیف شوند و یا تحت تعقیب قرار گیرند. از روز ۱۲ دیماه جرایمی که طبق ماده ۲۶ قانون جدید مطبوعات صورت گیرد طبق (لایحه اصلاح لایحه قانونی مطبوعات) که روز دوم دی بتصویب رسیده روزنامه بعضی ارتکاب جرم توقیف و تمام شماره های آن جمع آوری میشود.

مقصود از صور قبیحه چیست؟

بسیاری از نویسندگان جرایم میپرستند مقصود از صور قبیحه که در قانون ذکر شده است چیست مثلاً با وضع فعلی که در روز پوار شهر و جلو سینما ها ر خود فیلمهای سینما و پشت و پترین دوا فروشها و رادیو فزوشی ها و غیره ملو از تصاویر زنان نیمه عریان و عریان است و در مجالس شب نشینی و ضیافت های شبانه رسمی و غیر رسمی بسیاری از خانها در انظار عموم لباس هائی میپوشند که قسمت مهمی از بدنشانرا عریان میکند و انتشار عکس یکن در روزنامه ها و مجلات تا چه حدود مجاز است و تا چه مقدار از بدن او نمایان باشد مشمول عنوان صور قبیحه نیست؟ همینطور است در مورد مطالب منافعی عفت مثلاً با آنکه عده ها کتاب علمی و اجناسی بزبان فارسی منتشر شده و در دسترس عموم است که در آنها راجع بمسائل جنسی بحث های خیلی دقیق و خیلی بی پرده شده است آیا مراجع قضایی چه نوع مطالب را منافعی عفت و اخلاق عمومی خواهند شمرد؟

قوانین مطبوعاتی

اصلاح قانون مطبوعات از سال ۱۳۲۰



این جرایم طبق قانون جدید مطبوعات تحت تعقیب قرار گرفتند مورد توجه دولت های وقت بوده هر دولت هر طبق میل خود و با در نظر گرفتن وضعی که داشته لوابعی برای اصلاح قانون مطبوعات ب مجلس داده اند ولی بین لوابع دولت ها فقط لایحه (قانون اصلاح قسمتی از قانون مطبوعات) قوام السلطنه در روز ۳ دیماه ۱۳۲۱ بتصویب مجلس شورای ملی رسیده است. سایر نخست وزیرها با تصویب نامه مقرراتی وضع نموده اند که اغلب نوشته شده که از جمله آن این نامه ۲۳ ماده تصویب نامه ۲۱ بهمن ۱۳۲۴ صدرالاشرف بتصویب نامه ۸ شهریور ۱۳۲۷ وزیر و تصویب نامه حکومت رزم آراء را بایستی نام برد. اولین قانون مطبوعات ایران در دوره مشروطیت در روز ۱۸ بهمن ۱۲۸۶ بتصویب مجلس شورای ملی رسیده که تا شهریور ۱۳۲۰ بر طبق آن امتیاز داده میشد و در ۱۰ آبان ۱۳۰۱ با تصویب دو ماده دیگر مجلس بسیاری از نویسندگان جرایم میپرستند با قانون جدید مطبوعات عکس یک زن چگونه و با چه مقدار لباس میتواند در جرائد و مجلات چاپ شود که مشمول عنوان « صور قبیحه » نباشد !



از دست
سات اخیر
شور های
افغانستان
کارشناسان
تقریباً شود،
باز آماده
اینصورت
نامی باین
های شالی
ران توپ
در خاطر نشان
ازینرو
فایده نماند
ر
صی روز
ببیند کتر
طبق و بیان
بهارداشت
صورت
بن خدارا
بی بعینیت
به با هر
مجلس
کسی را
باز کردید
است
بخواه
ته اللهیان
رادرباره
س کبابی
ر دولت
ت حیاتی
هر چه
ی نشود،
فر کبیر
بکا کرد
شاهد های
مکنون
ت
السلطنه
اف قوام
ز برایست
یکی از
بال بدی
گویند در
ادلیلی بر
واند این
میشود در
دعوت
بجای قامت
اقامت
است
وجود
فت کند
س از یک
ز ایران
آنها نیز
میگوید
تشکیل
که در
چون
فاس که
بایند از
به نضت
ان مکی
نالی که
و مبارزه
می گیرند
س از
بن مدت
و انتشار
بواند

اسرار حادثه ۳۰ تیر فاش میشود

پنج تن از سران نظامی اطلاعات خود را راجع به حادثه ۳۰ تیر شرح میدهند
 هده تی از ماجراجویان بر فراز یکی از عمارات خیابان نادری پرچم سرخی افراشتند و
 هیئت اسفند دو پرچم سرخ دیگر بر بالای عمارت وزارت پست و تلگراف و شهرداری تهران نصب کردند.
 بر اثر زدن و خوردی که در خیابان نادری روی داد ۲۲ سرباز زخمی شدند
 قوام با تمام این جرائم از طرف وزارت دادگستری تحت تعقیب است

از دو هفته پیش که عالی باز پرس
 شعبه ۳۰ دادرای تهران طبق دستور
 قضائی دادستان کل مأمور جمع آوری
 اطلاعات و اسناد و مدارک و تحقیق در
 اطراف واقعه ۳۰ تیر گردید، مقدمات این
 امر را فراهم کرد و آنگاه مشغول تحقیق
 ذوی ذمه بین و مطمئن واقعه سی
 تیر شد. قبل از اینکه درباره بازجویی از
 قوام و اطلاعاتی که افسران عالی رتبه ارتش
 پیاپی بر سر داده اند توضیحاتی داده شود، لازم
 است درباره اسناد و مدارک پرونده چند
 هزار صفحه می ۳۰ تیر که خبرنگاران ما
 توانسته اند اطلاعاتی در این خصوص بدست
 آورند مطالبی را بیان کنیم:

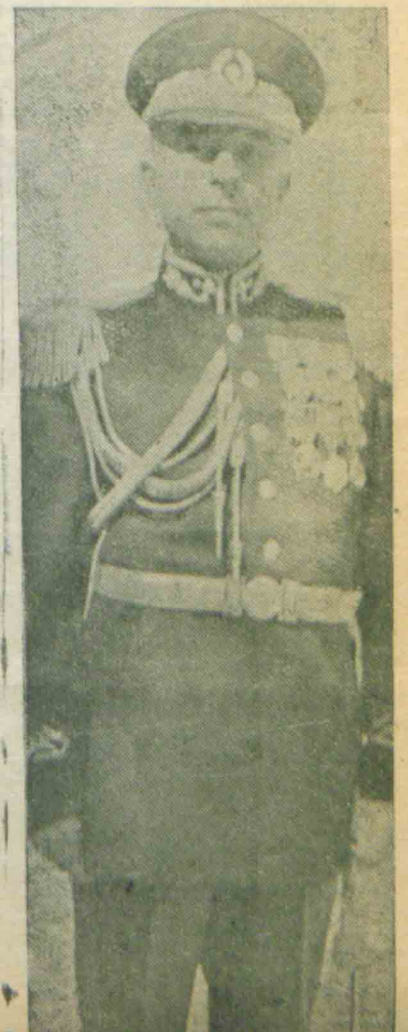
نخستین شهید

گرچه کمیته تحقیق مجاس شورایی
 تعداد مقتولین و مفقودین حادثه ۳۰ تیر را
 ۱۱۶ نفر اعلام کرده، و در این هفته نیز
 از طرف دکتر بقای رئیس کمیته تحقیق
 اسامی این اشخاص منتشر شده، معذالک
 در پرونده های حادثه سی تیر طبق صورتی
 که بیمارستانهای دولتی و اداره پزشکی
 قانونی در نخستین مرحله داده اند ۱۴ نفر
 بر اثر حوادث روز سی تیر کشته شده
 اند، در بین این عده ۴ نفر با کلوله
 ساجه می و بقیه با کلوله تفنگ برنو بقتل
 رسیده اند، در تحقیقاتی که در این باب
 بعمل آمده و در پرونده ها منعکس است
 در دست هیچیک از افراد قوای انتظامی
 در آن روز تفنگ ساجه می وجود نداشته،
 و پیداست که این عده بدست عناصر مشکوکی
 که در بین مردم بوده اند به شهادت رسیده اند

نخستین حادثه

اولین حادثه در روز مزبور در سه راه
 زاله اتفاق افتاد و طبق محتویات پرونده
 یکی از تظاهرکنندگان در این محل بقتل
 رسیده و مشخصات او هم در پرونده ذکر
 شده است - جنازه این شخص را مردم
 روی دوش نهاده و تا جلو مجلس حمل
 کردند، بر اثر فشار مردم قوای انتظامی
 از مجلس تاسه راه زاله عقب نشینی کردند،
 با اینحال یکی از گروهبانان لشکر گارد
 شاهنشاهی بر اثر شلیک کلوله ساجه می یکی
 از تظاهرکنندگان بقتل رسید، در این موقع
 نصرت الله امینی کفیل فعلی شهرداری تهران
 که در آن موقع بازرگن نخست وزیر
 بوده، در این محل حضور داشته و نظارین
 جریان بوده است.

سرلشکر گرزن



سرلشکر کوبال

که در یکی از پرونده های واقعه ۳۰ تیر
 مضبوط است.

گزارشهای محرمانه

در کمیسیون امنیتی که روز بیست و
 نهم تیر ماه در منزل قوام السلطنه تشکیل شده
 بود، اطلاعاتیها و گزارشهای مفصلی که از
 طرف مأمورین رکن دو و مأمورین شهر بانی
 رسیده بود مطرح گردید. در بین ۴ فقره
 اسناد مزبور، این اطلاعات جلب نظر میکرد:
 ۱ - عناصر توده می طبق دستورهائی
 که از کمیته مرکزی حزب توده صادر شده
 موظفند که در شهر تهران هفتاد دسته سی
 نفری برای تظاهرات تشکیل داده و مردم
 عادی را بدون اینکه متوجه آنها شوند
 وادار به رجز و مرج کنند.

۲ - شش فقره گزارش پلیس و مأمورین
 رکن دوم حاکیست که دسته های توده می
 دستور داشته اند صبح روز سی تیر، با زور
 غارت کرده سپس بانگ ملی، تلگرافخانه،
 رادیو تهران را متصرف شوند، و بعد بوسیله
 تلگراف و رادیو مردم شهرت آنها را نیز
 با قلاب دعوت کنند.

۳ - پوشیدن لباس افسری و سربازی
 بوسیله عناصر چپ دو تهران، و مغلوب
 شدن باقوای ارتشی نیز از جمله اطلاعاتی
 بود که در کمیسیون مزبور مطرح شده است
 پس از آنکه این اطلاعات در کمیسیون امنیت
 مطرح شد بلافاصله قوای نظامی و پلیس
 دستور داد که روز ۳۰ تیر در شهر گسترش
 یافته و انتظامات را حفظ کنند.

پرچمهای سرخ

حادثه مهمی که عصر روز سی تیر در
 خیابان نادری روی داد و تاکنون افشا شده
 اینست که در حدود ساعت چهار بعد از ظهر
 روز مزبور، فرمانداری نظامی و پلیس
 اطلاع رسید که جمعی در حدود دو هزار
 نفر پرچم قرمز رنگی روی یکی از تیرهای

چراغ برق افراشته در زیر آن مشغول
 خواندن سرود و نطق هستند، سران این
 عده قصد داشتند پس از اینکه باندازه کافی
 مردم جمع شدند از خیابان نادری بپیدان
 سپه رفته و در آنجا دو پرچم قرمز دیگر
 یکی بر فراز عمارت وزارت پست و تلگراف
 و دیگری بالای شهرداری تهران نصب کنند
 وقتی این خبر بوکلاه جبهه ملی اطلاع
 داده شد، بلافاصله دستور میدهند که قوای
 انتظامی پرچم سرخ را از بالای یکی از
 عمارتهای خیابان نادری پایین بیاورند و
 از بالا بردن دو پرچم دیگر هم جلوگیری
 کنند، مأمورین نظامی و پلیس بلافاصله با
 دو کامیون بطرف خیابان نادری حرکت
 کردند و پس از یک زد و خورد نسیاعته
 و زخمی شدن ۱۲ سرباز که مشخصات آنها
 در پرونده فرمانداری نظامی دیده میشود
 پرچم سرخ را پایین آوردند و جمعیت را
 متفرق کردند، اینها خلاصه می از اطلاعات
 و اسناد و مدارک مهمی بود که در پرونده
 های ۳۰ تیر موجود است.

اولین احضاریه

در هفته گذشته برای سومین بار در
 تاریخ مشروطیت ایران، باز پرس دادگستری
 احضاریه می برای یکی از نخست وزیران
 سابق ایران فرستاد تا برای ادای توضیحات
 در کاخ دادگستری حاضر شود، در نخست
 وزیر که قبلا در کاخ دادگستری معاکه
 شدند یکی علی سبیلی و دیگری تدین بودند
 و اکنون سومین نفر یعنی قوام قرار است



سرتیپ افشار پور

معاکه شود، قوام در جواب احضاریه
 عالی باز پرس شعبه ۳۰ دادرای تهران،
 گواهی پزشک معالج فرانسوی و همچنین
 دکتر شیخ را مبنی بر کسالت خود بوسیله
 سید هاشم وکیل برای باز پرس فرستاد. در
 این گواهی پزشکان معالج قوام نوشته اند
 که قوام قادر بر حرکت از خانه نیست، در
 نتیجه وصول این گواهی، قضائی دادستان
 کل کشور به بنی فضل دادستان تهران مأموریت
 داد که با تعلق عالی باز پرس و دکتر
 حکمت پزشک قانونی بمنزل قوام رفته و
 از وی بازجویی بعمل آورند. بقرار اطلاع
 این بازجویی تا یک هفته ادامه خواهد
 داشت زیرا حال مزاجی قوام برای ادای
 توضیحات خوب نیست. بطوریکه یکی از
 قضات وزارت دادگستری اظهار میداشت
 اتهاماتی که ممکن است بقوام وارد شود،
 یکی مفاد اعلامیه می است که روز جمعه ۲۲

تیر از طرف وی صادر شد و در آن علناً
 مردم را بقتل تهدید کرد، و دیگری دستور
 های است که برای برقراری حکومت
 نظامی در شهر های اهواز، کرمانشاه و
 اصفهان داد، و همچنین دستورها است که
 بوسیله استاندارها، فرماندارها، شهر بانی
 ها و ژاندارمری های نقاط مختلف برای
 قلع و قمع و سرکوبی طرفداران نهضت
 ملی صادر کرد، و نیز بسکیمسیون امنیت
 پایتخت دستورهائی برای سرکوبی تظاهر
 کنندگان شهر تهران داد.

از روزیکه عالی مأمور جمع آوری
 اطلاعات و بازجویی واقعه ۳۰ تیر شد،
 فقط برای قوام نخست وزیر احضاریه صادر
 کرد و برای سرلشکر علوی مقدم فرماندار
 نظامی سابق تهران، سر لشکر کوبال
 رئیس شهر بانی، سرتیپ افشار پور معاون
 فرمانداری نظامی، سرلشکر وثوق رئیس
 ژاندارمری احضاریه های بعنوان مطلع
 فرستاده است.

تحقیق از سران نظامی

نخستین کسی که برای ادای توضیحات
 و اطلاعات در باز پرس حاضر شد، سرلشکر
 کوبال رئیس کل شهر بانی وقت بود، پس
 از آنکه باز پرس اطلاعاتی در باره سی تیر
 از او کسب کرد، از کوبال خواست تا در
 باره تلگرافهائی که بشهر بانیها مخابره شده
 توضیحاتی بدهد، وی نیز جریان وقایع سه
 روزه ۲۷ تا ۳۰ تیر را شرح داد و علت
 مخابره تلگرافها و دستور هائی را که از
 نخست وزیر وقت گرفته بود، با اطلاع
 باز پرس رساند.

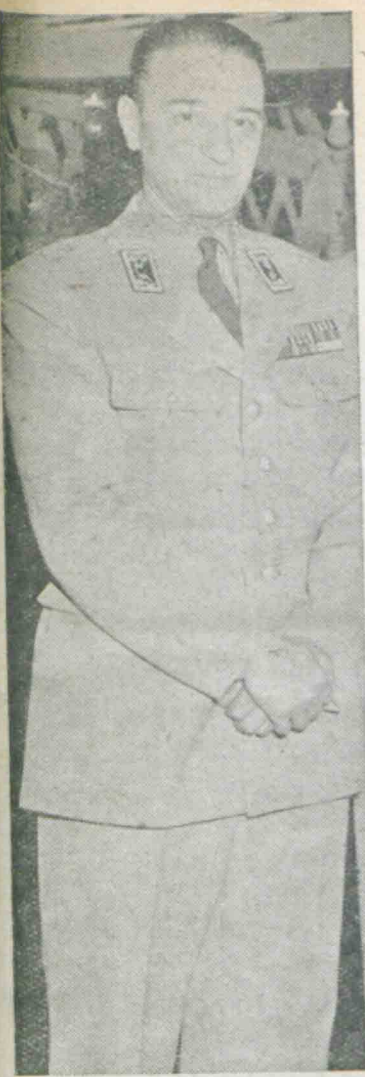
فرماندهای نظامی چه میگویند

روز شنبه سرلشکر مهدیقلی علوی
 مقدم، معاون وزارت جنگ و فرماندار
 نظامی تهران نیز که از روز ۹ فروردین
 سال جاری باین سمت تعیین شده بود، برای
 ادای اطلاعات بعنوان مطلع بشعبه باز پرس
 ۳۰ رفت، وی پس از خانه تحقیقات حاضر
 شد، پسخبرین جرایم توضیحاتی بدهد
 ولی بر اثر باغشازی خبر نگار ما این مطالب
 را باو اظهار داشت.

«بطوریکه خود شما نیز میدانید،
 من هیچوقت اهل تظاهر نبوده و نیستم،
 در دوران سی و سه سال خدمت خود همیشه
 با ایمان کامل بوطن و هموطنانم خدمت
 کرده ام و از این دهکده منتهی بر کسی
 ندارم زیرا هدف من انجام وظیفه بوده و
 هست و بهترین قاضی در باره اعمال من



سرلشکر وثوق



سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم

خدمتانی بوده است که تاکنون انجام داده ام.
 لکن در این مورد بخصوص یعنی رفتن بنده بشعبه
 ۳۰ باز پرس که مصرانه اطلاعی میخواهید،
 ناچارم بگویم که اولاً احضار از طرف
 مقامات دادگستری برای هیچ فردی در هر
 مقامی که باشد منافی ندارد و هر فردی که معترض
 است که مقررات قانونی را صمیمانه و صادقانه
 اطاعت کند تائبی برای اولین مرتبه پس از حادثه
 ۳۰ تیر بنده را بشعبه ۳۰ باز پرس دادسرای
 تهران بعنوان مطلع احضار کرد، بنده هم
 بر حسب وظیفه و اطاعت از قانون در موعده
 مقرر خود را با قاضی عالی معرفی کردم،

در موقع خروج هم مثل همیشه خود را
 در اختیار همکاران شایسته مخبرین جرایم
 و عکاسها گذاردم، لکن در مورد مدلول
 سئوالاتی که از اینجانب شد تصدیق نمیکند
 که بنده وجداناً حق افشا، آنرا ندارم»
 سرتیپ افشار پور معاون فرمانداری
 نظامی تهران نیز روز سه شنبه بعنوان مطلع
 احضار شد، سرتیپ افشار پور که بر خلاف
 دو نفر اول پانزشته نیست بالباس نظامی
 بشعبه ۳۰ باز پرس رفت و آنچه را که از
 او سؤال کردند جواب داد.

واقعه کاروانسرا سنگی

برای سر لشکر وثوق فرمانده
 ژاندارمری وقت نیز احضاریه می از طرف
 باز پرس فرستاده شده، وی در پرونده سی
 تیر دو اتهام دارد که، یکی مربوط به
 تلگرافهائی است که طبق دستور نخست وزیر
 وقت پشام واحدهای ژاندارمری مخابره کرده
 دیگری مربوط بواقعه «کاروانسرا سنگی»
 است. واقعه کاروانسرا سنگی از اینقرار بوده
 که روز ۲۸ تیر عده می از اهالی کرمانشاه
 با کفن سفید برای شرکت در تعطیل عمومی
 روز ۳۰ تیر، از کرمانشاه بطرف تهران
 رهسپار گردیدند، ولی بدستور سرلشکر
 وثوق فرمانده ژاندارمری وقت در کاروانسرا
 سنگی جلو آنها گرفته شد، و بر اثر زد و خوردی
 که بین آنها و ژاندارمریها روی داده می از فتن
 و شان زخمی شدند، و اماداً باز سرلشکر گرزن
 رئیس ستاد ارتش وقت تظاهر روز چهارشنبه
 اخطاریه یا احضاریه می فرستاده نشده بود،
 ولی گفته میشود که باز پرس از او نیز
 اطلاعاتی کسب خواهد کرد، منتهی چون
 مشارالیه مسئولیت مستقیمی در باره حوادث
 روز سی تیر نداشته، انتظار نمیرود که
 بعنوان منم نام او در دادنامه ذکر شود.

سیاره بزرگترین جراح آلمانی بزرگ مصروف



ناگهان برقی شدید درخشید و صدای انفجاری وحشتناک در فضا پیچید
 شدت انفجار بعدی بود که کلیه شیشه ها خرد شد، و ماهیها در استخر مردند و بروی آب آمدند
 سربازانی که درجهه گره دست با پای خود را از دست میدهند باین پرفسور آلمانی مراجعه میکنند
 يك جراح ۶۵ ساله آلمانی دكتر مصدق را بزرگترین دیپلمات جهان میدانند

در یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۳۳۰، صدای انفجار هولناکی تمام بناهای دانشگاه افسری را بلرزده آورد و ترس و وحشت فوق العاده می در دلها ایجاد کرد. بلافاصله افسران دانشجوین از اطفاها و کلاسها بیرون ریخته و با منظره عجیبی روبرو شدند... عده زیادی از دانشجوین احتیاط در حالیکه دست و صورتشان غرقه بخون بود، شیشه های یکی از سالن ها را شکسته و خود را از پنجره بخارج پرتاب میکردند. دودباروت آمیخته با مواد منفجره دیگر از پنجره های سالن بهوا متصاعد بود. چند دقیقه بعد که در این باره تحقیقاتی بعمل آمد، معلوم شد ستوان يك «کمانگر» یکی از مملین دانشکده که برای عده می از دانشجوین احتیاط قسمتهای مختلف سلاح «بازوکا» را شرح میداد، لاشه يك بازوکا را که صور میکرد مواد منفجره می در آن نیست بدست گرفت، و در باره آن توضیحاتی میداد



این عکس وقاب خانم را دكتر مصدق برای پرفسور لئشه آلمانی فرستاد

یکی از دانشجوین بنام منصورى سخت آسیب دیده بود، بر اثر انفجار گلوله شکمش پاره شد و جگرها ضربه و روده هایش بکلی متلاشی گردید، هر قدر برای معالجه او کوشش کردند فایده می نداشت و بالاخره در گذشت، مرگ منصورى که جوانی ۲۲ ساله و اهل قسا بود، دیگران را نیز سخت مضطرب کرد. اما پزشکان خیلی تلاش میکردند و سعی داشتند دیگر تلفاتی نداشته باشند ستوان کمانگری: با آنکه آسیبی ندیده بود بر اثر این سانحه حالش بهم خورد و او را بستری کردند. همه میکوشیدند که زخمی ها جان سالم بدر ببرند و برای انجام این منظور تمام شب پزشکان بیدار بودند.

قطع يك دست
 در میان مجروحین حال «علی کرم شمس» لحظه باحظه رو بخواتمیرفت، بر اثر این انفجار استخوان دست چپ او شکسته و مفصلی از گوشت و پوست آویزان شده بود. بلاوه چون شریان دست وی نیز بکلی قطع گردیده و خون بیخروجی از آن جریان نه داشت، کف دست و انگشتانش سیاه شده بود. با اینجهت مجبور گردیدند دستش را قطع کنند. بالاخره با کوششهای زیاد توانستند او و سایر مجروحین را از خطر برهانند با اینحال حادثه بیکه برای شمس روی داده و یکدست او را از بین برده بود، سخت ویرا متاثر کرد. ولی ارتش حاضر شد او را بارو با فرستاد تا دست مصنوعی برای خود تهیه کند.

سفر اروپا
 چند روز بعد شمس به ایتالیا رفت. در میلان يك پرفسور ایتالیایی باو قول داد دست مصنوعی خوبی برای او درست کند ولی وقتی دست را نصب کرد، مثل چوب ایستاد و کوچکترین حرکتی بساطراف نکرد.

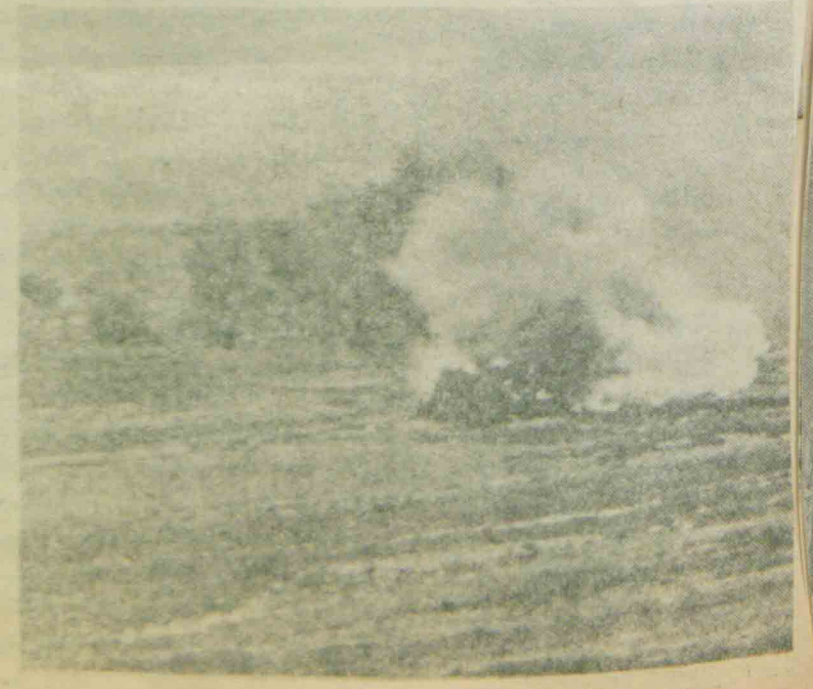
شمس با آنکه قریب دو هزار تومان پول برای آن دست گذاشتی داده بود، مهربان آنرا برای صاحبش گذاشت و بسوی آلمان رهسپار گردید. در آلمان باو گفتند: بزرگترین جراح این کشور پس از پرفسور «ژاور بروخ» که طبیب مخصوص هیتلر بود پرفسور «لش» است که میتواند بهترین دست مصنوعی را درست کند. پس از تحقیقات بیشتری که درباره او کرد معلوم شد که این پرفسور ۶۵ ساله بهترین شاگرد «ژاور بروخ» است و بزرگترین جراح آلمان بشمار می رود. مهارت او در فن جراحی با اندازه ایست که سربازان مجروح ملل متحد که درجهه گره دست یا پای خود را از دست میدهند به آلمان اعزام میشوند تا پرفسور «لش» آنها را معالجه کند.

او توانسته بود دستهای مصنوعی عجیبی درست کند که مانند دستهای طبیعی بر است و چپ و بالا و پایین حرکت میکنند و میتواند اشیاء مختلف را از زمین بردارد شمس با خوشحالی نزد پرفسور لش رفت و وقتی از دحام بیمارانی را که از کشورهای مختلف بمحکمه آن پزشک آلمانی هجوم برده بودند دید نا راحت شد، ناراحتی او هنگامی فرونی یافت که باو گفتند برای يك دست مصنوعی باید پنج هزار دلار بپردازد. موقعیکه شمس از این ماجرا بکلی ناامید شده بود پرفسور لش از وی سؤال کرد که اهل کدام کشور است؟ وقتی فهمید او ایرانیست با مهربانی گفت برو و در بیمارستان بستری شو، شمس از این ماجرا دچار تعجب گشت، با اینحال رفت و بستری شد.

دکتر مصدق و پرفسور آلمانی
 روز بعد پرفسور آلمانی بسراغ او آمد، آنوقت نگاه عمیقی باو کرد و گفت «شما از کشوری هستی که سپاهتنداری چون دكتر مصدق دارد با اینجهت نمیتوانم بدون نتیجه بکشور خود مراجعت کنی» بعد درحین که بهمانینه او مشغول شد، راجع بقیه درصفا ۲۲ يك تانگ که بر اثر اصابت بازو کا منفجر شده است

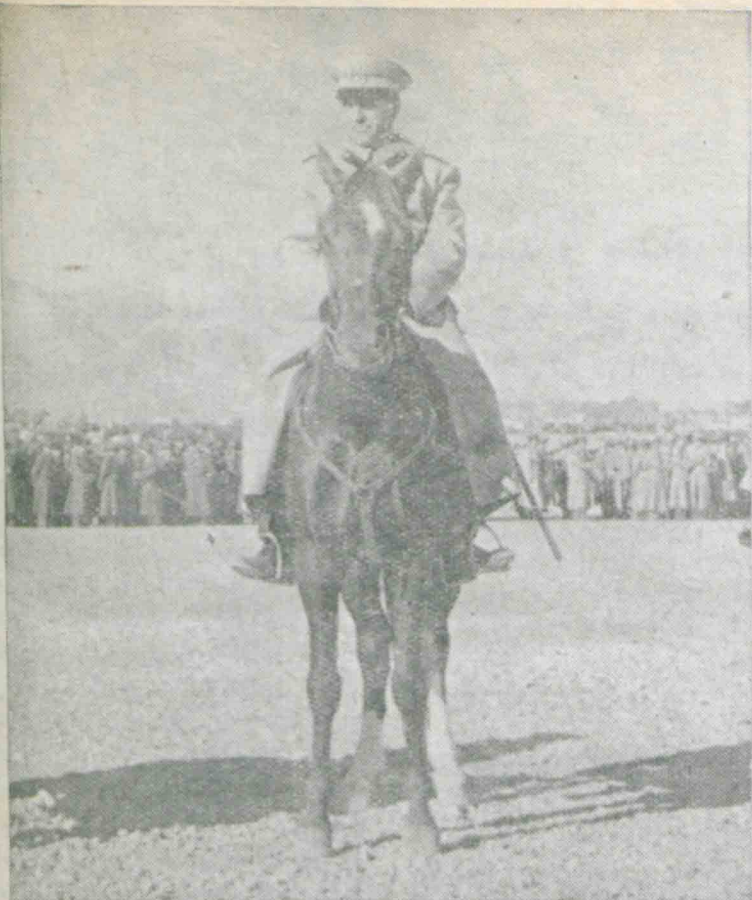


علی کرم شمس که دست خود را از دست داد تهران مصور



سه سال در زندان و حشمتناك متفقين

چگونه اين تيلي جنس سر ويس يك جاسوس انگليسي را مأمور گردانده از بن غازي بايران آيد و اين سه دار ايراني را دستگير كند؟
 سفارت انگليس اطلاع دادند كه يك فرمانده ايراني ميخواهد با قواي نعت فرماندهي خود و عشاير جنوب ايران، تمام پل و تونلها را منفجر كند و نپروهاي متفقين را از ايران بيرون براند
 رئيس اداره ضد جاسوسي انگلستان گفت «مواظب باشيد دست اين فرمانده ايراني به اسلحه، و پاي او با سبتر سد»



سر لشكر زاهدي پس از نجات از زندان متفقين، بار ديگر بفرماندهي لشكر اصفهان منصوب شد

لشكر اصفهان و آلمانيهاي مزبور وجود داشته باشد.
 ۴- بناخير داده اند كه ژنرال زاهدي با همكاري آلمانيها و عشاير ميخواهند راه هاي شوسه و خطوط آهن و پلها و تونل هاي را كه از آنها اسلحه و مهمات بشوروي فرستاده ميشود منفجر نمايند و ارتباط نپروي انگليس و قواي شوروي را در ايران قطع نمايند.
 ۵- انبا هاي متعددي براي ذخيره كردن گندم و خواربار بدستور فرمانده لشكر اصفهان در خارج شهر ساخته شده و هيچ موضوع ميرساند كه مشارالیه براي عمليات آينده آذوقه و خواربار مورد لزوم را نيز ميخواهد ذخيره كند.
 ۶- قتل ويس كنسول انگليس كه در راه اصفهان بدست عده اي از عشاير كشته شده گويبا با اطلاع ژنرال زاهدي بوده، زيرا وي در ميان ايالت جنوب نفوذ زيادي دارد و تصور نپرو و بدون موافقت وي كاري انجام يابد.
 ۷- فرمانده لشكر اصفهان يكي از همكاران و دوستان قديمي پادشاه ساق ايرانست و احساسات ضد انگليسي شديدی دارد، بطوريكه وي بدستور رضا شاه به خوزستان حمله كرد و شيخ خزعل را با آنكه تحت حمايت دولت اعليحضرت پادشاه انگلستان بود از حكومت خلع نمود و تامدني نفوذ برتانيا را در اين خطه قطع نمود. بنا بر اين كنسول كوري انگليس در اصفهان يقين دارد كه وجود ژنرال زاهدي در اين شهر كه مركز منطقه عشاير نيشين ايرانست خطر بزرگي را براي متفقين خواهد داشت و آزادي وي در اين ناحيه بهيچوجه به صلاح ما نيست.....

گزارش محرمانه
 در مهر ماه سال ۱۳۲۱ گزارش محرمانه اي از طرف «جون گولت» كنسول انگليس در اصفهان، براي ستارگت برتانيا در تهران رسيد. در اين گزارش كه مورد توجه خاص «سر ريدر» و «لاد» سفير كبير انگليس در ايران قرار گرفت مطالب مهمي وجود داشت كه بلافاصله بلندن مخابره شد. كنسول انگليس در اصفهان چنين گزارش داده بود:

«جناب آقاي سفير كبير را راجع بفرمانده لشكر اصفهان تحقيقات وسيع و دائنه داري بعمل آمده است و همانطور كه قبلا اطلاع داده شد سوء ظن مسا نسبت بشمارالیه كاملا بجماعت و براي من جای ترويه باقي نمانده است كه اگر ژنرال زاهدي بحال خود گذاشته شود، با نپروهاي كه در اختيار دارد و با همكاري صميمانه اي كه عشاير جنوب ايران با او ميكنند مشكلات بزرگي براي قواي متفقين در ايران ايجاد خواهد كرد. دلالتی كه سوءظن مرا نسبت بشمارالیه تقويت ميكند باين شرح است:

۱- آمد و رفتها و تماسهاي دائمي عشاير جنوب با فرمانده لشكر اصفهان اين تماسها بطوريكه اطلاع حاصل كرده ام براي آنستكه بعضي نزديك شدن او بش آلمان بمرزهاي ايران، وي با قواي مختلط نظامي و عشاير ايران عليه ما قيام كرده و قواي متفقين را از ايران خارج كند و مناطق نفت را اشغال نمايد. ۲- بدستور ژنرال زاهدي فرودگاههاي متعددي در خارج اصفهان و نقاط دور دست ساخته ميشود، دوستان ما در ايران اظهار ميدارند اين فرودگاهها براي آن ساخته ميشود كه هواپيماهاي آلماني بتوانند در آنها فرود آيند.

قطع ارتباط متفقين

۳- در عرض ماههاي اخير شايعات زيادي راجع بفرود آمدن چند چتر باز آلماني بادستگاههاي فرستنده در بين ايالت و عشاير جنوب بوسر زبانهاست كه طبق تحقيقات معلوم شده اين شايعات صحت دارد و بعيد نيست كه ارتباطي بين فرمانده



سر ريدر بولارد



انگليسها سر لشكر زاهدي را دشمن شماره يك خود ميدانستند

تهران مصور

سر ويس انگلستان، مذاكراتي راجع بطرز دستگيري سرتيب زاهدي جريان داشت، زيرا گزارشهايي كه از طرف مأمورين انگليسي رسيد بود حكايت ميكرد كه وي مرد مقتدري است و با آساني ميتوان عليه او اقدامي كرد، از اين رو قبل از هر كاري اقدامي از مأمورين زبردست اين تيلي جنس سر ويس را كه در بين غازي «اقامت داشت مأمور اينكار كردند. اين مرد ميچيزد «روي ماك لين» افسر معروف اداره جاسوسي انگلستان بود و قتي روي ماك لين بايران آمد به ژنرال «بايون» رئيس اداره ضد جاسوسي انگليس پيشنهاد كرد كه اجازه داده شود وي چند روزي لباس ژنرال ي پوشد و با اين لباس «بلاقات زاهدي برود و با كمك عده اي از مأمورين خود او را دستگير نمايد، زيرا چند بار افسران عادي انگليسي خواستند زاهدي را ملاقات كنند ولي او آنها را پذيرفته بود ژنرال بايون با اينكار موافقت نكرد، بناچار وي تقاضا نمود يكي از ژنرالهاي انگليسي مقیم ايران مأمور اينكار شود تا با اتفاق هم بمنزل زاهدي بروند و او را بازداشت نمايند. اين پيشنهاد پذيرفته شد و ژنرال بايون به ماك روي سفارشي لازم را كرد و ضمناً گفت «مواظب باش كه دست زاهدي به اسلحه، و پايش با سبتر سد زيرا در اين صورت كار ما بسيار سخت خواهد شد»

دور زندان متفقين

روز ۱۵ آذر ۱۳۲۱ «جون گولت» كنسول انگليس ب سرتيب زاهدي تلفن كرد و باو اطلاع داد كه يك ژنرال انگليسي مايلست با او ملاقات كند. زاهدي ساعت چهار بعد از ظهر همان روز را براي ملاقات تعيين كرد. در ساعت مقرر كنسول انگليس با اتفاق يك ژنرال و دو افسر انگليسي وارد اطاق پذيرايي منزل زاهدي شدند و وقتي با او روبرو گرديدند احترامات نظامي را بجاي آوردند. در اين موقع كنسول و ژنرال انگليسي چند كلمه اي با هم رد و بدل كردند، بعد چون گولت ب زاهدي گفت « دولت اعليحضرت پادشاه انگلستان تصميم گرفته است براي برخي تحقيقات شمارا مامورانه بازداشت كند، از شما تقاضا ميشود بدون هيچ گونه مقاومت كه موجب بي احترامی نسبت بشما شود خود را در اختيار مأمورين ما بگذاريد، ضمناً براي اطلاع سر كارمندان ميشويم كه دورتادور منزلتان محاصره شده است.»

در اين موقع دو افسري كه مودب جلو در اطاق ايستاده بودند، دست به جيب بقل برده و برق دواسلحه كمری را نشان دادند، آنكاه اسلحه را در جيب گذاشته و مجدداً بحال احترام ايستادند.
 زاهدي كه هيچ تصور نيكرد يك پنزين توطئه اي براي او طرح كرده باشند، بلافاصله ب فكر افتاد كه با اطاق خواب خود رفته و از مسلسل دستي يا طبايعه خود استفاده كند، ولي قيافه هاي ژنرال و دو افسر انگليسي كه يكي از آنها ميچيزد روي ماك لين» بودند نشان ميداد كه اينكار غير ممكنست و بدون شك يك قدم بطرف خارج موجب شلوك آنها خواهد شد. ناچار بالحقن حكيم آميز و خشن گفت «دولت انگليس بهيچوجه حق ندارد در يك مملكت مستقل چنين توهيني را نسبت بيك فرمانده بنمايد و من شديداً نسبت باين امر اعتراض ميكند» چون گولت گفت «شمايد دولت انگلستان در اين باره موافقت دولت ايران راجع کرده است، بهر حال تقاضا ميكند در اين مورد مقاومتی نكنيد كه منجر با اقدامات شديد شود» لحظه اي بعد زاهدي و سايرين از آنجا خارج شدند. در بيرون باغ چند كاميون نظامي با عده اي سرباز انگليسي اطراف خانه او را محاصره کرده بودند. سرتيب زاهدي سوار اتومبيل شد و با اتفاق كنسول و ژنرال انگليسي تا دوازده كيلومتری اصفهان رفتند. در بين راه چون گولت گفت «ژنرال، تصور ميكند تا پايان جنگ شمارا محترمانه نگاهدارند، و بدون شك جنگ هم تا يكسال ديگر تمام خواهد شد زاهدي گفت او لاجنك تا يكسال ديگر بايران نخواهد يافت، تا نيامن نسبت باين بازداشت شديداً بدولت انگلستان اعتراض ميكند در ۱۲ كيلو متری اصفهان يك مأمور و يك بقيه در صفحه ۱۹



ميجر روي ماك لين

شماره ۴۸۹

سکران تب

با درد مزمن من میگوید آدم خوب نیست در این عالم بی درد باشد و دردمندان را فراموش کند...

این شبهای زمستان را که چون دل تو انگران سرد و تل اندوه مستمندان طولانی است نمیتوان بی شعله و حرارتی بروز آورد...

تب هم شعله دارد، داغ میکند، سکران می دهد، می سوزاند و بیشوایان دین یک شب تب را موجب آموزش یک سال گناه دانسته اند و شاید باین منظور باشد که آنچه را بدن در طول یکسال هیش و نوش ذخیره کرده ممکن است طی یک شب تب از دست بدهد و این منظور را کسی مثل من که بدنش ضعیف شده است بزودی درک می کند، بدنی که جز پوست و استخوانی از آن باقی نمانده و مغزی که نیم قرن کار کرده و قلبی که یک عمر لرزیده است...

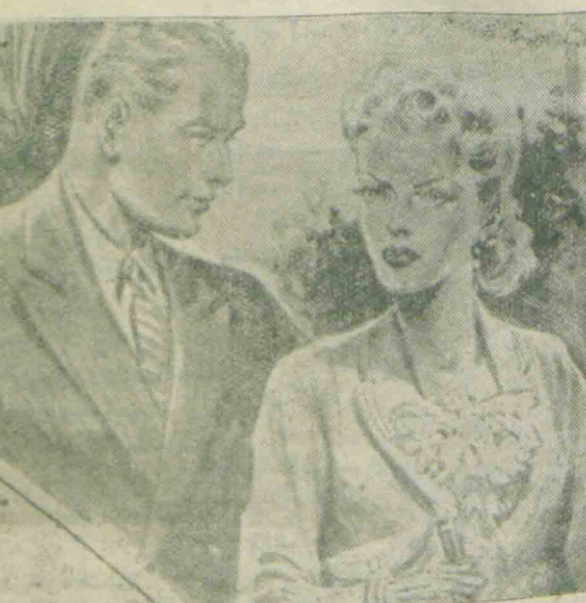
من بیشتر وقتی ناخوش می شدم بیشتر دلم میخواست دوستان را ببینم زیرا ناخوشی و کمالات تولید ضعف و غنور می کند و ریشه خواستنها و نیازمندیها خستگی تن و ضعف فکر است ولی حالا که تقاضای زندگی را شناخته و بر نفس و خواهش های آن چیره شده ام دیگر بی مهربی دوستان و نیامدن و نبودن آنها چیزی بر تأثر من نمی افزاید و می بینم پهلوی بر بستر بیچارگی نهادن آسان تر است تا بدست دیگران از این پهلوی به آن پهلوی شدن...

من می دانم استقلال نفس و کمال شخصیت با دوست یابی مخالف نیست اما نمی دانم دوست کجا است...

چو خوش گفت پیری فراری ز خلق ز مغز حقیقت چون بر داشت پوست که با دوستان زندگانی خوش است ولیکن کجا می توان یافت دوست

سخنی چند با دختران و زنان جوان

اگر میخواهید بدنم نشوید و مورد شہانت دوست و دشمن قرار نگیرید باین نکات توجه نمایید



اگر شما هم کمی دقت کنید متوجه خواهید شد که دختران و زنان جوان کمتر بعرف کسی توجه دارند و زیر بار نصیحت این و آن میروند هر کار دلشان خواست انجام میدهند، هر کجا میایند باشند میروند، با هر که خواستند معاشرت میکنند و هرگز نخواستند توجیبی بنکات حساس زندگی دارند و حاضرند این مسائل را از زبان دیگران حتی نزدیکترین دوستان و کسان خود بشنوند...

یکی از کارهایی که در گذشته از گناهان کبیره بشمار میرفت آرایش کردن دختران قبل از ازدواج بود، نه تنها دختران جرأت نداشتند دستنی بسرو روی خود بزنند، بلکه خجالت و شرم مانع میشد آنها دست بچین کاری بزنند...

اما تمدن چواید مخصوصاً گستاخی بعضی از دختران با آنها اجازه داده است که علناً با آرایش بپردازند و روز بروز بر این رنگ آمیزی و بی بند و باریهای دیگر بیفزایند...

این آزادی سبب شده است که حتی دختران پانزده شانزده ساله بیل خود با هر که میایل باشند آمیزش کنند و هر جا که خواستند صفحه ۹

زن عمومی تازه!

میگویند تو تا از نعمتهای مجهول سلامت بدن و درمان بودن است راستی زیاد هم بد نمیگویند آدم قدر آن چیزهایی را که دارد و برایش بسیار پیش با افتاده است نمی داند آو قتی که آنها را از او بگیرند آنوقت است که نسیم خنک و فرح بخشی به زخم انسان میخورد و باو حالی میکند که یک من ماست جقدر کسره میدهد اباری برویم سر مطلب خودمان یک کلفتی در خانه ما بود که کارش از کلفتی گذشته و به همس سیدی رسیده بود کلمه همه چیز دستش بود و تمام امور خانه به شاخ او میچرخید از وصله کردن جورابها و رختشویی و اطو کشی تا جارو کردن کف حیاط خانه را انجام میداد این زن چون خانه زاد بوده زدی مطالعه نمیکرد و دلش خوش بود که مثل یکی از افراد خانه با او رفتار می کنند غالباً ناها ر خود را در اطاقش میخورد و آنها هم چه ناهاری! زیرا که مانده غذاهایی که از سر سفره و زیر دست ما بر میگشت مال او بود یک شبی خوابید و دیگر صبح بیدار نشد میگفتند نفس کشیدن یادش رفته است ولی من عقیده داشتم که مرارت و زحمت فوق العاده خانه ماکه بی شباهت به دارالمجانین نبود...

زن بدبخت را زودتر از موعد از میان برداشته هنوز یک هفته از مرگ او نگذشته بود که شیرازه امور خانه ما بهم خورد و هر کس کاسه چکنم؟ را بدست گرفت و راه افتاد لباس های لخته و کثیف در گوشه ای انبار شد و در صندوقخانه ایست و چهار ساعت باز بود و هر کس در اوضاع آن دعوات میکرد غالباً بجای ناهار و شام نان و سبزی میخوردیم زیرا کسی نبود که آشپزی کند پول خرج یومیه را بدست هر کس که میدادند تا له آرزای بالایی کشید و یک سیاهه مزخرف بی سرو و ته بدست صاحب مدعا میداد ناچار همگی از این جریان به ستوه آمدند و در صدد پیدا کردن کلفت یا آشپز مناسبی شدند...

پس از زحمات زیاد و مراجعه به چند بنگاه و مؤسسه بالاخره یک کلفت پیدا شد و چون در جای دیگری کار میکرد دلال با ما طی کرد ۱۴۰۰۰۰ ماهی ده تومان پیش از حقوق فعلی او میبرد ازیم و امر تمام مسائل آسایش او را فراهم می آوریم و امر تهیه می کنیم که تا یکسال حداقل از او نگهداری کنیم پس از یک هفته مهلت او را بخانه ما خواهد آورد اما که دیگر کرد به استخوانمان رسیده بود و هیچوقت پیش بینی نمی کردیم که مرگ همس سیدی خانه این مکافات را در عقب خواهد داشت فوراً هر چه دلال گفت قبول کردیم و آن بد کردار هم یک سندکتی حاوی شرایط بالا گرفت و رفت...

این یک هفته مهلت بکندی سپری شد، در آخر هفته یک روز صبح دیدیم سر و گله دلال با اتاق یک زن نسبتاً جوانی که پیش بند سفیدی جلو خود نصب کرده بود پیدا شد دلال با ما مشغول صحبت کردن و چانه زدن در اطراف حقوق ماهیانه ضعیف گردید ولی او که قاعدتاً نباید نسبت به موضوع بیشتر علاقمند باشد و شوش بجای دیگر و چشمه های روی درو دیوار اتاق گردش میکرد سولی هنوز نیامده میخواست به بند وضع زندگی و تمکن ما از چه فرار است، در چه جور جانی وارد شده...

پس از چانه زدن های بسیار و بازار گرمی دلال ماهیانه هشت تومان قرار شد بکلفت فرنگی مآب بدهیم دلال رفت و مسارا با او تنها گذاشت ما روی صدلیهای مختلف که در اطاق موجود بود نشسته بودیم او هم پس از آنکه چند دقیقه سر پا ایستاد و دید کسی چیزی نمیگوید یک صدلی لهستانی پیش کشید و روی آن نشست ما هم دیگر را نگاه کردیم و با نگاه فهماندیم که حجب و حیا مورد ندارد باید یکی باو بگسودیم اگر برای کلفتی باین خانه آمده ای؟ قدمت سر چشم راه آشپز خانه آنجاست و امروز هم ناهار آب گوشت داریم و سالتش حاضر است برو مشغول شو! اما قبل از آنکه این حرف را بگویی از ما بگویند، خودش بعداً در آمد و پرسید اطاق من کجاست؟ من جو بدادم اطاق نه آشپز ساق! پرسید نه آشپز ساق اطاقش کجا بود؟ همه زدند بکنده ولی او با یک قیافه جدی گفت...

خنده بی مورد مرض است اما شما که انشاء الله مرضی ندارید! من خودم را جمع کردم و مهمت باجو جان خنده این بود که آن بیچاره اصلاً اطاق ندانست و اغلب در آشپز خانه میخوابید چشمش را میزد کرد و زن عمومی مرا که مثل بپر سر در گوشه ای نشسته بود نشان داد و من اولاً باجو ایست که اینجا نشسته نه من! ثانیاً امر اطاق را می ندانید خدا حافظ شما من بدون یک اطاق مستقل نمیتوانم زندگی کنم، خدا بامرزد عمومی مرا که با وجود نوهن مستفی که برنش کرد چیزی به روی آورد و جواب داد ما نمی ندانیم خودم یک اطاق برای اولیبه میکنم از ما جرای اطاق که خیال کلفت جدید راحت شد پرسید با هبزم آشپزی میکنید یا با ذغال یا بافت؟ زن عمومی که منتظر حمله بود گفت بحق چیز های نشسته! دختر! تو! اگر مرده سولی چکار به بهشت وجهنی مرده داری؟ اصلاً توی این خانه غذای پختنی نمیخورد! حالا خیالت راحت شد؟ کلفت جدید قدری در جای خودش راست نشست و تو چشم زن عمومی براق شد و گفت:

اولاً مرده سو هفت پشت تو بود و هست، ثانیاً خانه ای که غذای پختنی نمیخورد تیلی بجا میکنند کلفت ماورند! باز هم عمومی خدای پیامر زوسط افتاد و همه را ساکت کرد و گفت چاکم تو با چه چیز عادت داری آشپزی کنی؟ جواب داد با چراغ نفتی! گفت بسیار خوب یک بیروند، غالباً شما در کوچه و خیابان میبینید که دختران دسته دسته در کوچه و خیابان مشغول گردش هستند، با صدای بلند صحبت میکنند، میخندند، با سینما و کافه میروند و هزاران چشم طماع و ناپاک جوانان و زیکولوهای خیابانی را بطرف خود جلب میکنند...

شاید شما این مطلب را باور نکنید و بگویید اگر دختر نجیب باشد تمام جوانان هم نمیتوانند او را از راه راست منحرف کنند، ولی در جواب باید گفت این دخترانی که روزی سقوط کرده و دامن بیرونند، غالباً شما در کوچه و خیابان میبینید که دختران دسته دسته در کوچه و خیابان مشغول گردش هستند، با صدای بلند صحبت میکنند، میخندند، با سینما و کافه میروند و هزاران چشم طماع و ناپاک جوانان و زیکولوهای خیابانی را بطرف خود جلب میکنند...

شاید شما این مطلب را باور نکنید و بگویید اگر دختر نجیب باشد تمام جوانان هم نمیتوانند او را از راه راست منحرف کنند، ولی در جواب باید گفت این دخترانی که روزی سقوط کرده و دامن بیرونند، غالباً شما در کوچه و خیابان میبینید که دختران دسته دسته در کوچه و خیابان مشغول گردش هستند، با صدای بلند صحبت میکنند، میخندند، با سینما و کافه میروند و هزاران چشم طماع و ناپاک جوانان و زیکولوهای خیابانی را بطرف خود جلب میکنند...

شاید شما این مطلب را باور نکنید و بگویید اگر دختر نجیب باشد تمام جوانان هم نمیتوانند او را از راه راست منحرف کنند، ولی در جواب باید گفت این دخترانی که روزی سقوط کرده و دامن بیرونند، غالباً شما در کوچه و خیابان میبینید که دختران دسته دسته در کوچه و خیابان مشغول گردش هستند، با صدای بلند صحبت میکنند، میخندند، با سینما و کافه میروند و هزاران چشم طماع و ناپاک جوانان و زیکولوهای خیابانی را بطرف خود جلب میکنند...

چراغ داریم یکی هم همین امروز برای تهیه می کنیم حالا بلند شو برو سر کار خودت

بالاخره با وساطت عمو بین همه اصلاح شد و او هم مشغول درست کردن ناهار گردید از حق نمیشود گذشت یک آبگوشت بسیار اعلا و جا افتاده پخته بود که حتی زده و هم تفرات تعریف نکند این کلفت نماز نمی خواند ولی بیست و چهار ساعت مثل مرغابی با آب بازی میکرد و خودش را شستو می داد پس از آنکه یک هفته از ماندنش در خانه ما گذشت هفت هفته ای یک شب من باید به سینما بروم برای من خوب نیست که در جا های عمومی تنها حاضر شوم با بچه را بمن بپارند که با آنها بروم و یا اینکه یکی از شامو قتی بسینما میروید مرا هم با خودتان ببرید! در ظرف این یک هفته این زن چنان چشم زخمی از همه گرفته بود که دستور او حکم حاکم پارک معافجات! بود ما باز یکدیگر را نگاه کردیم زن عمو پره با یک حالت شیرعادی از جایزید و گفت با بات سینما برو بود ما مادرت؟ کلفت را چه به این صحبتها امر خیلی دلک هوس دارد برو خانم بشو چرا آمدی در خانه مردم کلفتی؟

کلفت یک نگاه عمیق و سردی مانند یخ بطرف زن عمو انداخت و جواب داد خانم جیف که یک پای شما آنور سوراخ است و الا جوابتان را میدادم از صبح تا شب توی این خانه رحمت میکنم، آفتابی میکنم اطو کشی میکنم رختشویی میکنم دیگر جانم را که بتما فروخته ام عمومی خدایا امروز از جا بلند شد و دستی پدرا نه روی شانه او گذاشت و قدری نوازش کرد و گفت جانم تو حق داری هر وقت از این صحبت هاداری با خودم بگو تا تریب کار را بدهم فردا شب اصلاً خودم ترا به سینما می برم که هم من بیروم را زیر دست و پا لگد نکنند و هم تو کنها باشی!

بسه برنامه عمو از آن روز به بعد سینما بردن کلفت خانه هم اضافه شد.

کم کم آن زرنگی و تردستی کلفت از میان رفت و غالباً غذاها را بد درست میکرد زن عمو که بسیار بیرون خانه داری بود ناچار خودش به آشپز خانه میرفت و به غذاها سرکشی می نمود و باید حدس زدند که همیشه در آشپز خانه مابین کلفت و زن عمو محترمی با میشد و کار به کتک و کتک کاری میرسید بالاخره یک روز رسید که زن عمو گفت خودم آشپزی میکنم و دیگر لازم نیست این دختره بی سرو و لی با دست نجس و ناپاکش را به غذا بزند دختره هم فخر کرد و رفت توی اطاقش و گفت منم دیگر قدم به آشپز خانه نمیگذارم و فقط آو کشی میکنم! باز هم عمومی خدایا امروز زحمت غذا بردن او را به اطاقش به عهده گرفت و همیشه قبل از آنکه سایرین دست به غذاهای سفره دراز کنند یک ظرف پر میکشید و روی آنرا پراز گوشت و آب روغن و خورش میکرد و برای او می برد...

بیروم بیچاره آنقدر آنجا می نشست تا او غذاش را بخورد و ظرفهای خالی آنرا پس بدهد!

یکروز بعد از آنکه بر اثر چه اتفاقی گوشه پراهن یکی از ما ها زیر اطاق قدری سوخت زن عمو باز قیامتی برپا کرد و ایندفعه دیگر کلفت خانم مآب آب پاک را روی دست همه ریخت و گفت من اصلاً توی این خانه نمی توانم بمانم حساب مرا بدهید!

هر چه ما التماس کردیم مفید واقع نشد عمو اداره بود و دستمان از آن حلال مشکلات هم کوتاه بود ناچار حق و حقوقش را دادیم و با سر به وزاری دست از او که جنبه خانم خانه را پیدا کرده بود کشیدیم عمو وقتی از اداره بر گشت و از جریان مستحضر شد، فحش را به همه کشید و تمامی تر است همه مخصوصاً زلس را خوب شست و کنار گذاشت و غذا ننورده بیرون رفت بلکه بتواند او را پدا کند متأسفانه تا ثروب از جستجوی خود نتیجه ای تفرات بگیری و خسته و وامانده بخانه بر گشت چند روز عمو به اداره لمیرفت و خواب و خوراک را بر خود حرام کرد و در بی کلفت مشغول الاثر راه افتاد حتی به کلا تری ها هم سپرد در ظرف این چند روز گرچه زن عمو بغیر از رختشویی مانند برق همه کار خانه را میکرد ولی همگی ازوم وجود کلفت را حل کرده بودند مثل اینکه بی وجود او خانه نوری نداشت و عمومی بیچاره هم بی دل و دماغ شده بود...

من اتفاقاً به مسافرت رفتم و یکماه بعد که برگشتم دیدم کلفت کذابی مثل کبک خرامان در خانه ما میگرد و لباس لشنکی هم به تن کرده وزن عمو یک پیش بند سفیدی به پیش بسته و از او دارد دستور غذا میگیرد خدا بدش را بامرزد که سلامی به ما کرد و حال و احوال سفر را گرفت والا من از دیدن این مظهر هیچ قدرت تکلم نداشتم توی اطاق رفتم و از سایرین قضیه را پرسیدم گفت به مگر خبر نداری؟ گفت نه! گفت پس از آنکه عمو به هزار زحمت خان او را پیدا کرد و با او ملاقات نمود گفتن بود دیگر از دوره سردی و این خانه و آن خانه رفتن عسته شده ام و میخواهم بروم شوهر کنم بالاخره عمو او را راضی کرده بود که شوهرش بشود و باین شرط بخانه ما بیاید فعلاً زن عمو مشغول آشپزی است و بقیه کار ها را کفته که دیگر ما او را به اسم اصلی خودش یعنی توران خانم صدا میکنیم انجام میدهد از برکت وجود توران خانم هم کارهای خانه منظم شده و هم عمو جان دل و دماغی پیدا کرده است عمو که ظهر از اداره بمنزل آمد داد زدم عمو جان تبریک عرض میکنم بابت قیافه جدی جواب داد پس آهونوز غروره نشده ای میخواهی موز بشوی؟ این فصولها بریامده هفتیم آخر... سمت خفتون بگیر و صدایت بیرون بیاپه «پایان»

عفتشان لکدار شده است، همه در روز نخست دختران پاک و بیگناهی بوده اند، ولی بر اثر برخی اشتباهات کوچک زندگی خویش را تباه کرده اند.

کتر دیده شده است دختر یازن جوانی آرایش کرده باشد بهترین و شیکترین لباسها را پوشیده باشد و از خیابانهای شهر و از جلو جوانهای ناپاک بگذرد و از دهان آنها سلام زشت و زنده ای بقیه در صفحه ۱۹

ماددهی

مرد جلوی ت بجهی بل را نشان داده، شته و مجدداً

بیکرد یک چنین کرده باشند، خواب خود را با آنچه خود زبال و دو را میبرد روی را غیر مستقیم خارج موجب بالحنی حکم لیس به چوچه چنین توهینی من شدیداً در این باره کرده است، ورد مقاومتی بود لحظه ای خارج شدند، امی با عده ای را معاصره سوارات و میبل انگلیسی تا شد در بین راه شور میکنم تا ارند و بدون نام خواهد شد مال دیگر بایان باین با داشت اش میکنم در مازور و یک صفحه ۱۹



تبا به خواهش عوسج و بدستور رابعه همه وسائل لازم از دارالاماره به خارج شهر فرستاده شده بود تا موکبی شاهانه و باشکوه برای طاهر ترتیب داده شود. ازینرو هنگامیکه این موکب نزدیک شد، برق و تابش آن چشم‌ها را خیره کرد و چون نزدیک تر آمد زیبایی و جلال آن بر شور و نشاط مردم افزود.

پیشاپیش، سی سوار بالباس زردوزی و کلاه خودهای بردار بر اسبان سفید درشت هیگل که گفنی زین و پراشان از جواهر آبدار است دوید و با فواصل مین، آهسته و با جلال راه می‌پودند. بدنبال آنان گروهی از روستائیان با البسه رنگارنگ طبل و چکور می‌نواختند و بهوای آن پسا می‌کوبیدند و دست می‌افشانند و دل‌ها را پراز وجد و سرور می‌ساختند پس از آن بزیر چتری وسیع که از بیرون طلایی رنگ و از درون سرخ بود طاهر سوار بر اسبی بلند و باریک و ملبس به لباسی ذریقت و مرصع نشسته بود و ساقچه چتر، او را سرخ کون نشان میداد در طرفین او عماره و سرهنک بوسعه و سردار زینب پشت سر او عوسج و مخزوم و این دیده میشدند یک عده سوار نیز در پی آنان می‌آمدند و بازیک دست دیگر با ساز و دهل و آوازها و رقص‌های روستائی بدنبال موکب بودند.

از دحام مردم پیشرفت اسبان را دشوار ساخت، هلهک و هیاهو و تکبیر کوفی و فریادهای شادی فضای شهر را پر میکرد. زنان و دختران برای اینکه خود را به آسب طاهر برسانند و شوق و شغف خود را ابراز دارند چنان از خود بیخود بودند که چادر از سرشان میافتاد، موبشان بریشان میشد و قهقهه‌های خنده شان دل‌ها را بر می‌انگیخت.

طاهر خود را در محیط جدیدی می‌دید. بغویی احساس میکرد که همه این غوغای مسرت آمیز بغاطر اوست؛ میدید که همه دوستش میدارند؛ بهر سو می‌نگریست این آرزو و اشتیاق را بر چهره‌های خندان و نشاط آلود همه کس میخواند که بتواند خود را با او برساند و در آغوش گیرند. عوسج که پشت سر او قرار داشت گاه سر پیش می‌برد و با کلماتی جذاب بر شوق او می‌افزود؛ مثلاً میگفت:

هر چه به کاخ نزدیکتر شویم شور مردم بیشتر میشود، بهتر و با شکوه تر و هیجان انگیز تر از همه جا میدان جلو کاخ است... فقط خدا میداند که بانوی ما، در آنجا چه حال و چه دلی دارد و بعضی دین توجه ما خواهد کرد... من فکر میکنم که تماشاگران آن منظره را صاقت نخواهد آورد. دم خواهد لرزید و اشک خواهد ریخت. هیچ منظره مؤثر تر و شور انگیز تر از منظره دیدار یک مادر و فرزند مهربان پس از مدت‌ها فراق نیست آنهم مادری چون مادر تو و دوران فراقی بدینگونه محنت انگیز.

طاهر این گفته‌ها را میشنید و از تأثیر آن چیزی در دلش راه می‌یافت، مناظر اطراف خود را میدید و چیزهایی خارج از آنها اضافه بر آن‌ها دور سرش می‌چرخید، صداهای مسرت آمیز و کلمات شیرینی که

زنان و دختران از ته دل خود با همه صدای خود میگفتند دو گوش می‌نشست و از آنها مثل کسی که در خواب باشد معانی دیگری آلود و شاید غیر ازادی انتظار میبرد که راه بیابان رسد و کاخ مادرش نمودار گردد؛ از پیش، آن لحظه را که به کاخ میرسید و پیاده میشد و مادرش را با آغوش باز و چشمان اشک آلود میدید و خود را به آغوش او می‌انداخت میدید و لذت آنرا میچشید؛ ولی با اینهمه مانند کسی که دو روح و دو مغز دو وجود داشته باشد در یک عالم دیگر سیر میکرد؛ بنظرش میرسید که بدنبال موکب سلطان معصود همراه با نقش جهان است؛ در میان چهره‌هایی که بهش میخورد نیمی را شبیه نقش جهان میدید، نه بلکه باور میکرد که هم اوست که همه جا پیش چشمش میگردد، در خلال صداهای پیش از همه صدای او بگوشش میرسید، صدای حرف زدن او، صدای قهقهه او و حتی صدای آهسته او در آن موقع که سر بگوش او نزدیک میکرد؛ برای اینکه نزدیکان نشوندی گفت: «طاهر من بیش از همه این چیزها ترا دوست میدارم!»

از این دو گاه بهتی او را فراموش کرد و درین اضطراب بود که عوسج که با کمال دقت مراقب او بود کلامی میگفت، از حال بهت زدگی و تخیل بیرونش میکشید و او را میگرد که لبخند زند.

وقتی به میدان جلو کاخ نزدیک شدند موکب با شکوه متوقف شد؛ راه عبور نبود؛ مثل این بود که همه مردم شهر به آنجا شتافته بودند. براسی مردم پس از گذشتن موکب طاهر بر جای خود نمی‌ماندند یا بدنبال آن راه می‌افتادند و یاد او در آن آن جلو میزدند تا هم باز دیگر او را ببینند و هم هنگامی که او پیاده میشود و به کاخ مادرش میرود حضور داشته باشند زیرا همه میخواستند لفظ دیدار این مادر و فرزند را ببینند؛ میخواستند تماشا کنند که رابعه دختر عضدالدوله، این زن که هرگز اهل شهر او را جز با مناعت و وقار ندیده و نتوانسته بودند بر چهره‌اش اثری از اندوه و ناشکیبایی مشاهده کنند پس ازین فراق طولانی با پرسش چگونه مواجه خواهد شد، او را چگونه در آغوش خواهد گرفت، شادمانی خود را چگونه اظهار خواهد داشت، چگونه اشک‌های غم‌انگیز و غم‌سین دهنه که پس از او برین طاهر دهان گشاید باو چه خواهد گفت.

همه اهالی با این اندیشه و در این آرزو بطرف کاخ رابعه هجوم آورده بودند، مدتی متجاوز از دو برابر کنجایش میدان در آن جمع آمده نزدیک شدن و رسیدن دیگران را غیر ممکن ساخته بودند، باوجود این مردم فشار می‌آوردند تا راهی باز کنند و خود را قبل از موکب طاهر جلو مدخل کاخ برسانند.

برای جلوگیری از جمعیت هیچکس نبود، همه همدیگر را بستنی می‌شدند و همه می‌فزدیدند و فریاد‌های شادی برمی‌آوردند. اسبان در میان جمعیت فشرده شده بودند گاه با حرکتی گروهی را بر سر

بود و بدستنی نیدانست چه پیش آمده است که طاهر به کاخ میرسد فشار جمعیت را احساس میکرد. فریادهای شان را میشنید ولی چیزی بر پشت او افتاد که رو بطرف طاهر داشتند نمیدید و از ناله‌ها و اعتراضات و زیر دست و پارتقن [های] که در پیرامون موکب طاهر فراوان بود و فراوان تر میشد چیزی نمیشنید و نه میدید.

دوین موقع عماره بزرگت صربوسج نزدیک کرد و گفت:

«خیلی بد شده است عوسج، ممکن است خطری پیش آید، چه باید کرد؟ عوسج گفت: چاره‌ای جز تأمل و تحمل نداریم؛ اگر بخواهیم اقدام دیگری کنیم و اسب‌ها را که اکنون ناراحت و وحشت زده شده‌اند در میان مردم برانیم مسلماً عده زیادی کشته خواهند شد و عیش و شادی مردم به‌عرا مبدل خواهد شد.

عماره گفت: چه طور است که بر پشت اسبان بیا ایستیم و از جمعیت خواهش کنیم هر طور شده است راه بدهند؟ بوسعه گفت: این بهتر است، من این کار را خواهم کرد، صدای من رساتر است...»

سردار زینب نیز این رأی را پسندید و دو فرمانده بزرگ بر پشت اسبان خود ایستادند و با صدای رسای خود فریاد برآوردند:

«ایها الناس؛ باین ترتیب امیر زاده محبوبان نخواهد توانست بکاخ برسد و آسب خواهد دید؛ کنار بروید و راه بدهید تا موکب امیر زاده بگذرد.»

این عبارت که چندین دفعه تکرار شد جز بگوش گروهی که در پیرامون موکب بهم فشرده شده بودند و موج میزدند نرسید، فریاد و غوغا بقدری زیاد بود که فریاد دو فرمانده بزرگ با همه بلندی بیش از چند ذرع پیش امیرفت، راه دادن امکان نداشت مگر آنکه افرادی که دورتر بودند عقب روند تا نزدیکان بتوانند پس و پیش شوند و راهی برای عبور اسبان باز گذارند.

چون معلوم شد که از فریاد زدن و ایها الناس گفتن نتیجه‌ای بدست نمی‌آید بار دیگر عماره به عوسج گفت:

«آخر فکری کن، تو مرد باهوشی هستی، تو خوب میتوانی راه حل مشکلات را پیدا کنی.»

عوسج چشمان حیرت آلود خود را بست باو و بعد به جمعیت دوخت و گفت:

«مدتی است فکر میکنم ولی چیزی بنظرم نمیرسد.»

مخزوم درین موقع سر پیش آورد و گفت:

«ولی بنظر من چیزی رسیده است و خیال میکنم بتوانم راه باز کنم؛ بگذارید من جلو بیایم.»

عوسج گفت: چه میخواهی بکنی مخزوم؟ مخزوم گفت: جای توضیح دادن نیست، توضیح هم ندارد؛ آنچه من میخواهم بکنم چیزی جز دیوانگی نیست ولی به نتیجه خواهد رسید.

عماره گفت: مقصود اینست که خطر جانی متوجه کسی نشود. مخزوم گفت: اطمینان داشته باشید، بین این جمعیت بکسی صدمه نخواهد رسید.

عوسج گفت: ولی جلو افتادن تو با این وضع مشکل است.

مخزوم گفت: مشکل نیست، امیر عماره جای خود را باجای من عوض کند، من بر اسب او می‌نشینم و او بر اسب من... این کار هم چندان آسان نبود ولی مخزوم و عماره بهر زحمت بود موفق شدند و بدین ترتیب مخزوم بر اسبی قرار گرفت که یک سر و گردن از اسب طاهر جلو تر بود.

عوسج سر پیش آورد و گفت: اکنون بگو ببینم مخزوم چه میخواهی بکنی؟ دیوانگی کنی؟

مخزوم گفت: من یکدفعه کار بسیار دشواری در همین میدان انجام دادم و اکنون

میخواهم یک کار دشوار دیگر بتلاش آن انجام دهم. طاهر را من از اینجا بردم، کاری بس بزرگ و دشوار بود که من با انجام رساندم و بدیختی مای بوجود آوردم؛ اکنون میخواهم کسی را که خود بردم خود باز گردانم.

تنی چند از افرادی که خیلی نزدیک بودند این گفته مخزوم داشتند و با حیرت و کنجکاوای چشم باو دوختند و عوسج باو گفت:

«من نمیفهمم چگونه میخواهی این کار را انجام دهی خبیث؟»

او را بر سر شانه خود از سر شانه های جمعیت میبرد... پس از آنکه امیر زاده به کاخ رسید شما سهولت خواهید توانست داخل جمعیت شوید و خود را به کاخ برسانید.

عوسج گفت: ولی این کار خیلی مشکل است؛ خطرناک است!

مخزوم شانه بالا انداخت و گفت: اما فراموش نکن این کار را مخزوم انجام می‌دهد؛ مردی که در چابکی چون پلنگ و در نرمی چون مساز و در استواری چون بولاد است؛ بن اعتماد داشته

خلاصه قسمت‌های گذشته

رابعه بنت ضد الدوله سالها پس از کشته شدن شوهر و غوغای طاهر بن غاف با پرسش ساله اش طاهر نزد نایب‌الدین عماره حکمران بم میزیست و عوسج بن هلال و سردار زینب و سرهنک بوسعه با همسران خود بدیده و نسیبه و سیبیه زن عماره مرسی طاهر و اندیم رابعه بودند و بیکر عبد الله زاده خلف بن احمد که داعیه امارت سیستان و هوامصال رابعه داشت برای رسیدن باین دو مقصد طاهر را بوسیله جاسوس ذریعت خود «مخزوم» به «بوالقصر» افتاد و مخزوم که مهر طاهر در دلش نشسته و از کرده بشیمان شده بود برای و یارانش خورداد استاد هرمز دل‌باخته قدیم رابعه که بشوین خلیفه از خداد برای کشور گشائی بایران آمده بود بقصد نرم کردن دل رابعه درصدد نجات دادن طاهر برآمده ولی عوسج بن هلال توانست با تفاق مخزوم طاهر را بر بارید منتها سپاهیان سلطان معصود در سه را گرفتند و بزین بردند و سلطان طاهر را هیبازی دختر پنجساله اش نقش جهان کرد. این دو کودک چنان بهم علاقمند شدند که دیگر حاضر نبودند یکدیگر را ترک گویند عوسج رابعه را آگاه ساخت و رابعه غلام خود امین را با نامه‌ای به غزنین فرستاد سلطان معصود یکی از سرداران معیوش امیر علی خوشاوند را با هدایائی نزد رابعه روانه کرد هاید بتواند او را واداد

باش عوسج عماره که در کشاکش جمعیت اندکی هم عقب تر رفته بود و نمیتوانست صحبت عوسج و مخزوم را بشنود به صدای بلند گفت:

«عوسج، مخزوم چه میخواهد بکنند؟ عوسج گفت: فعلاً جای بحث نیست؛ باید باو اعتماد کرد.»

مخزوم دیگر منتظر نماند و به طاهر که بانگهای حیرت آلود به جمعیت بهم فشرده و یقیناً می‌نگریست و اندک اندک مضطرب شده بود گفت:

«امیر زاده هر چه بزرگتر من اشاره کردم با از دکاب بیرون کن و بر سر شانه من قرار بگیر.»

طاهر با تعجب گفت: بر شانه تو برای چه؟

«برای اینکه به کاخ برسی. باین ترتیب پیش رفتن با اسب امکان ندارد.»

«توجه میخواهی بکنی؟»

مخزوم گفت: مگر میترسی امیر زاده من؟ مگر به مخزوم اعتماد نداری؟ طاهر که هرگز ترس در وجودش راه نمی‌یافت سر بر افراشت و گفت:

«ببین چه می‌توانم بکنی؟»

«بزرگی خواهی داشت، من بقاصله پنج دقیقه ترا بکاخ خواهم رساند بطوری

که هیچ امیرزاده و سلطان بزرگ جهان به آن ترتیب به کاخ خود نرسیده باشد. و بلافاصله بایک جست بر پشت اسب بفرار خود ایستاد و با صدای تیز و گوش خراش خود بفرود آمد.

میخواهم امیرزاده محبوب را باکخ برسانم، چون روی زمین راه نیست، میخواهم او را از سرشانه های شما که اینقدر دوستش میدارید بگذرانم. استوار بایستد که این یک کار تماشایی است... آماده باشید.

جماعتی که نزدیک بودند این صدا را شنیدند و با تعجب باین مرد عجیب تکیستن گرفتند، مغزوم باز گفت:

بازوهای من بگردانید، از شانه های خود راهی برای عبور امیرزاده بسازید. منتهای افتخار است برای کسانی که شاه هاشان مورد استفاده قرار گیرد. آماده باشید.

و روبه طاهر کرد، خم شد، دو دست بریال اسب گرفت و گفت:

امیرزاده من، بر شانه من! عساره و سردار زینب و سرهنگ بوسعید باحیرت و بانگاهی اعتراض آمیز باو

با حرکت حیرت انگیز و اضطراب آورده رفتن گرفت.

مثل این بود که همه جمعیت در عمر خود چیزی عجیب تر ازین ندیده اند؛ طاهر بر جای خود محکم نشسته بود، میخندید ولی مضطرب هم بنظر میرسید. مغزوم مثل ملخی که بیای برجهد و در هیچ نقطه قرار نگیرد دماغ میجست، باری که بردوش داشت سنگین نبود و ناساداحتش نمیکرد ولی مقاومت و استواری شاه، هائی که باهائش بر آنها میرسید اختلاف داشت. مرد، بهم فرود بود، بتدریج همه میفهمیدند که این مرد باریک اندام عجیب چه میکند، مغزوم نیز بیای و بلکه با هر قدم که پیش میرفت گنجه خود را تکرار میکرد تا جای قدم بعدی را محکم سازد. بعضی افراد از دور و نزدیک شاه خود را عرضه میداشتند و فریاد زنان خود را یا نشان میدادند، چشمانش با سرعتی اعجاب آور و با نفوذی بی نظیر جلو بای خود را برای انتهاب جای با گذاردن میگریست، حرکتش مرتب نبود، بنسبت بلندی و کوتاهی و دوری و نزدیکی و استواری و سستی جای پای خود بجلو و عقب، بیچ و راست، بهمه سوخم میشد، گاه باین میرفت، گاه بالا میآمد، با هر قدم او مردمی که نزدیکتر بودند و میدیدند فریادی میزدند که در عین حال حاکی از مسرت و اضطراب بود؛ گاه که خم و راست شدن و حرکت مغزوم زیاد نامنظم میشد و احتمال سقوط او میرفت فریاد مردم آهنگ وحشت آلودی بخود میگرفت؛ هیچ بند باز امکان ندارد باین چالاکی و باین سرعت بتواند چنین راهی را بیاید. مرد فداکار چالاک تعادل خود را در هر قدم در عین عدم تعادل حفظ میکرد و از سقوط بر اثر یک جست بایک جست دیگر میرفت، شاید بتوان گفت که هیچیک از قدم های او باوضعی که برای خود او اطمینان بخش باشد فرود نیامد ولی مسلماً هر جست او خطری را که در جست قبلی متصور بود دفع میکرد.

جمعیت نشسته ولی از حرکت لباسش حدس زده بود چه گفته است باصدائی که دل لرزانش به آن آویخته بود گفت:

طاهر، بسرم.

لرزیدن او و نظراتی را که بی اختیار از چشمانش ریختن گرفت و حرکتی را که برای پیش رفتن و نزدیک شدن کرد همه اطرافیان دیدند، چهره هاشان سرخ و برافروخته، چشمانشان اشک آلود و گلو هاشان از بغضی سماعت آلود فرسوده شد.

مغزوم همچنان تلاش میکرد، همچنان فریاد میزد، همچنان جسای با میجست و بهمان سرعت میجست؛ او نیز دیده بود که به مدخل کاخ راه نزدیک میشود، او نیز یک لحظه بعد راه را دید، مسافت کمتر شده بود، نصف شده بود پنجاه قدم پیش باقی نمانده بود، مردم بهم فرسوده میشدند از پشت سر سیل جمعیت هجوم میکرد، مردم تحریک شده بودند و میخواستند بهر قیمت شده باشد خود را به مدخل کاخ برسانند، شور و هیجانشان دوچندان شده بود زیرا حالا دیگر دو مقصود داشتند یکی همانکه از آغاز داشتند یعنی میخواستند لحظه دیدن مادر و فرزند را تماشا کنند، دیگر آنکه میخواستند تماشا کنند که مغزوم چگونه خود را به مدخل کاخ میرساند.

چون تراکم و بهم فشردگی جمعیت بیشتر شده بود موج جمعیت به دیوار کاخ برخورد و در اینجا تقریباً ساکن شده بود، قدم های آخر را مغزوم سریع تر بر میداشت و محکم تر میگذاشت، ده قدم پیش نمانده بود که بار دیگر مادر و سر همدیگر را صدا کردند.

چشم سریع کرد... از بالای سر نگهبانان جست و جلو پای مادرش بر زمین رسید. با همین جست او مردم نیز از جا جستند تا آنچه را که میخواستند تماشا کنند بغویی بینند. فشار چنان شدت گرفت که نگهبانان عقب رانده شدند و جمعیت قدمی چند بدرین کاخ آمد. سر کرده نگهبانان فرمائی داده ها بازوی قوی در کاخ را بر حمت ببلوراندند، مردم که هجوم آورده بودند خواه و ناخواه پس رفتند و در بسته شد.

هنکامی که طاهر از دوش مغزوم بر آنسوی آستانه در جست راهی که یک لحظه هم چشم از او بر نگرفته بود بر زمین نشست، طاهر همینکه خواست بر خیزد خود را در آغوش مادرش دید، گرمی اشک او و عطش سینه و فشار بازوایش را احساس کرد، صدایش را شنید که از میان گریه و خنده میگفت:

طاهر! این توئی! چطور باور کنم... طاهر ناله کنان گفت: مادر... و بغض بستنی ترکیه کرد. گریه را سر داد، چهره خود را در سینه مادرش پنهان کرد؛ راهی بیای بر سر او و بر بنا گوشش بوسه میزد. صبیحه و بدیهه و نسیه و دیگر زنان و همه افرادی که در پیرامون راه بودند حلقه زده بودند و با دل لرزان و اشک ریزان این صحنه دلگداز را تماشا میکردند.

نزدیک یک ربع ساعت همانجا زیر سقف مقرنس مدخل کاخ ماندند، بدهمه باهم گفتند. وارد عمارت شویم. از پله ها بالا رفتند و بیکی از تالارها رسیدند، طاهر را بر صدر بالا جای دادند. راهی در کنار او نشست و دست های او را بدست گرفت، همه چشم بطاهر دوخته بودند، همه او را قربان صدقه میرفتند. درین موقع طاهر چشم بساطراف گرداند و گفت:

پس مغزوم کیجاست؟ همه چشمها بساطراف گشت. مغزوم در آن میان نبود. همه پرسیدند راستی مغزوم کو. بدستور طاهر باین دویدند و از نگهبانان پرسیدند: تنی چند گفتند: او بدرین نیامد. ما او را ندیدیم. وقتی امیرزاده باین جست او باین افتاد و مردم پیش آمدند؛ مثل این بود که صدای فریادش را هم شنیدیم! طاهر بانگرانی گفت:

بروید او را پیدا کنید و بیارید؛ این مرد بود که مرا ربود و در آغاز آنمه بدین کرد ولی بعد از آن خوب شد، خیلی خوب شد، مثل عوسج شد، بی اندازه در حق من خوبی و مهربانی کرد، بددنه بساطرف من خود را بخطر انداخت؛ مرا بی اندازه دوست میدارد و من هم خیلی دوستش میدارم. امروز هم خیلی زحمت کشید، دیوانگی کرد، این کار که کردم مثل خود کشی بود؛ احساس میکردم که خیلی خسته شده است، بروید او را پیدا کنید و پیش من بیارید.

در میدان جلو کاخ هنوز جمعیت از هوسامی عجیب داشت؛ هنوز عساره و عوسج و همراهان نتوانسته بودند به مدخل کاخ برسد و با زحمت بی پایان راه باز میکردند... در میان جمعیت از هر دهان صدائی بر میآمد. نگهبانان در کاخ را اندکی گشودند و بیرون جستند و در جستجوی مغزوم اطراف را تکیستند. چون او را ندیدند فریاد زنان او را نامیدند ولی کسی جواب نکفت. عوسج که تلاش بسیار کرده و درین موقع بنزدیکی مدخل عمارت رسیده بود از کم شدن مغزوم متحیر و مضطرب شد، هیچکس از مغزوم خبر نداشت. مرد فداکار بلافاصله پس از آنکه طاهر باین جست سرنگون شد زیرا نگهبانی که وی میخواست پای خود را بر سر شاهنشاه گذارد بعقب رانده شد و مغزوم سرنگون شد، با سر در میان جماعتی که در جلو کاخ ازدحام کرده بودند افتاد و فریاد دلغراشی را که از گلو بر آورد هیچکس نشنید. «ناتمام»

بزرگترین کند و بدینوسیله بر توت او دست یابد و از نفوذ او در جنوب ایران استفاده کند. درین اتنا خود پهنه و ستان لشکر کشید و طاهر و نقش جهان را هم با خود برد و عوسج و مغزوم این هم در امید ربودن طاهر با سپاهیان او مخلوط شدند و بپهنه رفتند. مقارن این احوال شهر بم مورد حملات بوالقصر قرار گرفت و بوکر عبدالله با استفاده از گرفتاری سپاهیان بم راه را پس از کشتار سختی ربود ولی بین راه بوسیله امیر علی و استاد هرمز محصور شد و همه یارانش بقتل رسیدند و خود گریخت و راهی نماند با استاد هرمز و امیر علی که آتش عشق راهی در دلش افتاده بود، استاد هرمز میخواست راهی را با خود ببرد امیر علی با او کشتی گرفت استاد هرمز شکست خورد و یارانش او را با کمر شکسته بطرف بغداد بردند و امیر علی راهی را بیم باز گرداند. درین اوقات سلطان مسعود در هندوستان با آندبال بچنگ پرداخت و بطرز معجز آسائی غلبه کرد و روبه قلعه بم آورد در آنجا امیر علی که راهی او را برای باز گرداندن طاهر فرستاده بود به سلطان پیوست و ناگزیر شد با او بماند زیرا عوسج و مغزوم و این فرصتی یافته طاهر را ربوده بودند، طاهر به بم رسید. عوسج به راهی خبر داد. مراسم استقبال با شکوهی فراهم آمد. راهی به اشتیاق بی پایان نزدیک مدخل کاخ خود را انتظار بوده تمام طلوع آفتاب با ورود طاهر به شهر غلغله در شهر افتاد.

تکیستند ولی جای ایراد و ملامت نبود؛ بدلی مضطرب نتیجه را انتظار میبردند ولی عوسج امکان اینکار را در ذهن خود مجسم ساخته و در دل تصدیق کرده بود که مغزوم با چابکی عجیب خود میتواند این امر عجیب را بانجام رساند و به طاهر که شاید هنوز اندکی مردد بود خنده کنان گفت:

بر شانه او سوار شو امیرزاده من! بی صفا و بی تماشائیت. طاهر ازین کلام عوسج اطمینان یافت، با از رکاب خارج کرد و بر شانه مغزوم جست و دو پای خود را از طرفین سینه او بزیر بشل های او برد و راست نشست. غلغله می حیرت آلود و مسرت آمیز در میان جمعیت افتاد و خنده می شد بیکه هزاران دهان در آن شرکت داشتند بر همه صداها غلبه یافت. مغزوم فوراً قد راست کرد، دو پای طاهر را بپنجه دست گرفت، برای حفظ تعادل خود شاهها و آرنجها را بالا کشید و فریاد زد:

ایها الناس، از روی شاه های شاه، محکم بایستید، بنام خدا. و از پشت اسب یک پای خود را جدا کرد و بر شانه مردی نهاد و هنوز این پای بر شانه او قرار نگرفته؛ پای دیگر را بر شانه مرد دیگری افکند و بعد بهین ترتیب

مغزوم باز هم پش رفت، چون پنج قدم پیش به پایان راه باقی نماند باصدائی که هم از سختگی و هم از شوق می لرزید و پاره پاره میشد فریاد زد:

بانوی من، حالا دیگر از کناه من در گذر، مرا فرود کن، آنچه را که خود بپر دم خود باز آوردم... تا این کلمات را بگوید سه قدم دیگر نیز پیش رفت.

درین موقع طاهر که بین خود و مدخل کاخ که چندین نگهبان جلو آن صفت بسته بودند تا مردم وارد آن نشوند فاصله می ندید. با شوق و هیجانی طساعت فرسا که جلو گیری از آن برای او امکان نداشت حرکتی سریع بخود داد، دست بر سر مغزوم نهاد، پاهای خود را نجات داد و بر شاه های او گذارد و در لحظه می که مغزوم آخرین قدم خود را بر میداشت تا قدم بعدی را بردوش نگهبانی یا پیش پای نگهبانان بر زمین نهاد طاهر از سر شانه او یک

چه نازنین پسری! بالاخره پیش من آمدمی... نمیتوانم باور کنم اتو هستی طاهر من! توئی مایه زندگی من... بگذار ترا ببینم، بگذار صورتت را ببوسم، بگذار چشم روشن شود و دل به حال آید... بر حمت و بانوازش سر طاهر را از روی سینه خود بلند کرد، در حالی که طرفین چهره اش را باد دوست گرفته بود چشم در چشم او دوخت هر دو یکدیگر را از پشت برده اشک میدیدند و این اشک جاری بود؛ راهی میگفت:

چه بزرگ شده می! چه خوشگل شده می! مرد شده می. مثل پدرت شده می - خیال میکردم هنوز بچه هستی، مثل آنوقتها... او را نزدیک بدو سال است که ترانده ام! و دیوانه وار سروروی او را فریاد بوسه کرد. دیگران نیز بی طعانت شده بودند. صبیحه و بدیهه و نسیه نیز نشستند و این چهار زن دماغ طاهر را از آغوش یکدیگر میربودند و بوسه مالش میکردند.

تکیستند ولی جای ایراد و ملامت نبود؛ بدلی مضطرب نتیجه را انتظار میبردند ولی عوسج امکان اینکار را در ذهن خود مجسم ساخته و در دل تصدیق کرده بود که مغزوم با چابکی عجیب خود میتواند این امر عجیب را بانجام رساند و به طاهر که شاید هنوز اندکی مردد بود خنده کنان گفت:

بر شانه او سوار شو امیرزاده من! بی صفا و بی تماشائیت. طاهر ازین کلام عوسج اطمینان یافت، با از رکاب خارج کرد و بر شانه مغزوم جست و دو پای خود را از طرفین سینه او بزیر بشل های او برد و راست نشست. غلغله می حیرت آلود و مسرت آمیز در میان جمعیت افتاد و خنده می شد بیکه هزاران دهان در آن شرکت داشتند بر همه صداها غلبه یافت. مغزوم فوراً قد راست کرد، دو پای طاهر را بپنجه دست گرفت، برای حفظ تعادل خود شاهها و آرنجها را بالا کشید و فریاد زد:

ایها الناس، از روی شاه های شاه، محکم بایستید، بنام خدا. و از پشت اسب یک پای خود را جدا کرد و بر شانه مردی نهاد و هنوز این پای بر شانه او قرار نگرفته؛ پای دیگر را بر شانه مرد دیگری افکند و بعد بهین ترتیب

کاری عجیب و حیرت انگیز بود که هیچکس در مدت عمر خود نظیرش را ندیده بود

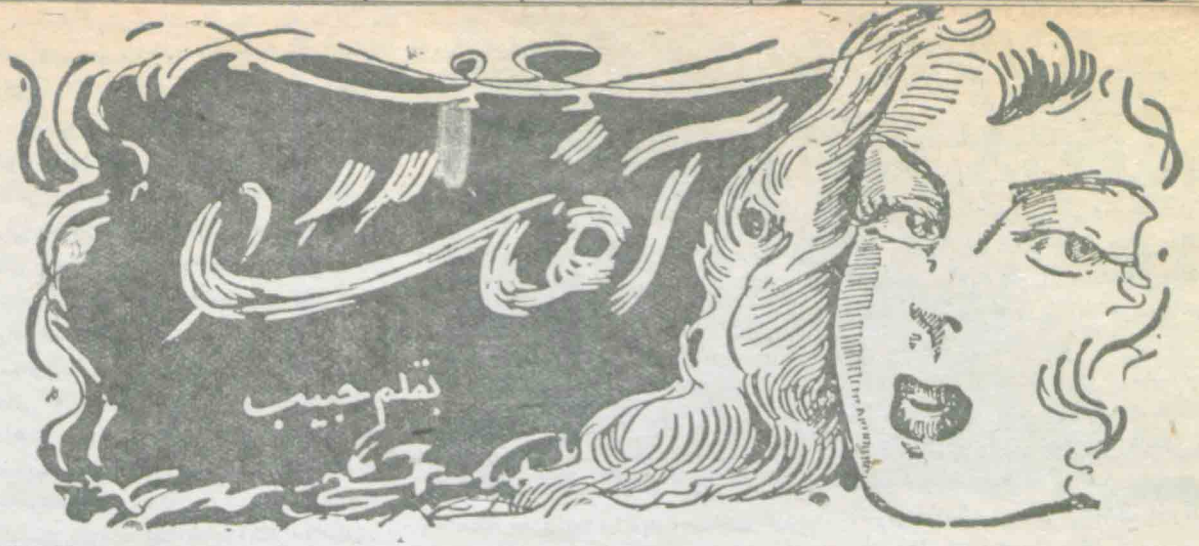


تکیستند ولی جای ایراد و ملامت نبود؛ بدلی مضطرب نتیجه را انتظار میبردند ولی عوسج امکان اینکار را در ذهن خود مجسم ساخته و در دل تصدیق کرده بود که مغزوم با چابکی عجیب خود میتواند این امر عجیب را بانجام رساند و به طاهر که شاید هنوز اندکی مردد بود خنده کنان گفت:

بر شانه او سوار شو امیرزاده من! بی صفا و بی تماشائیت. طاهر ازین کلام عوسج اطمینان یافت، با از رکاب خارج کرد و بر شانه مغزوم جست و دو پای خود را از طرفین سینه او بزیر بشل های او برد و راست نشست. غلغله می حیرت آلود و مسرت آمیز در میان جمعیت افتاد و خنده می شد بیکه هزاران دهان در آن شرکت داشتند بر همه صداها غلبه یافت. مغزوم فوراً قد راست کرد، دو پای طاهر را بپنجه دست گرفت، برای حفظ تعادل خود شاهها و آرنجها را بالا کشید و فریاد زد:

ایها الناس، از روی شاه های شاه، محکم بایستید، بنام خدا. و از پشت اسب یک پای خود را جدا کرد و بر شانه مردی نهاد و هنوز این پای بر شانه او قرار نگرفته؛ پای دیگر را بر شانه مرد دیگری افکند و بعد بهین ترتیب

خانزاده خانم که تشنجش دمام شده برتر
 میشد و قیافه می چون آمیز پیدا میکرد و
 بادو دست گریبان سید غیبی را گرفت و
 تضرع کنان و در عین حال تهدید کنان گفت:
 - آخر خجالت بکش! تو مرد هستی،
 مدعی هستی که سید اولاد پیغمبری! اینقدر
 از بیچارگی يك زن استفاده مکن! ازین
 زشت تر کاری در دنیا نمیشود! يك خرده
 هم از خدا بترس! گیرم من زن تو نباشم،
 آیا انصاف و مروت و خدا و پیغمبر حکم
 میکنند که يك مرد يك زن بیچاره را اولوغریه
 باشد بزور در آغوش يك مرد اجنبی بیندازد؟
 سید غیبی دودست زن بینوا را گرفت
 و او را از خود راند و بی آنکه صدا بلند
 کند گفت:



- توبییری فایده ندارد خانزاده،
 من از آن آدمها نیستم که این مزخرفات
 بهرچم بروم؛ نامردتر و بیترت تر و
 بیسرف تر از من خدام خلق نکرده است!
 این تازه اول کار است، من باید از تو که
 پدرم را در آورده می استفاده کنم، همینطور
 استفاده!

- میخواهی من فاحشه بشوم و تو پول
 بدستی آوری؟

- ازینهم بدتر! ازینهم بالاتر!
 دیگر حرفی داری؟

- از خدا نیترسی! از قانون نیترسی؟
 از نظمی و عدلیه نیترسی! فکر نیترسی که
 اگر من شکایت کنم چه پروزگار تو خواهند
 آورد! اگر همین آقا بگویم که توچه پدر
 سوخته رذل بیسرفی هستی!

سید غیبی خنده می غصب آلود زد و گفت:

برو بپیر اکبری لجاچه! من خاطر جمیع
 است که چنین غلطی نخواهی کرد! برای
 اینکه برجان خودت میترسی و یقین داری که
 اگر این آقا فردا صبح در کمال خرسندی و
 رضا از اینجا بیرون خواهد رفت و این آخرین
 تصمیم من است! این آخرین حرف من است!
 خودت را درست کن، ریخت نصحت را
 عوض کن، اینرا هم بدان که اگر هم هیچ
 گوتی و کاملا ساکت باشی ولی اخم و
 تعمر کنی و اسباب کسالت این آقا شوی
 همان بلار که گفتن بسرت خواهم آورد!
 خانزاده خانم دومت خود را بر سرش
 کوفت و از ته حلق با صدای خاموش و
 لرزان گفت:

- وای، خدایا مرگم بنده ... الهی
 به تیر غیب گرفتار شوی! الهی چاه زیر
 پایت باز شود! ازجان من چه میخواهی؟
 برای چه میخواهی مرا مثل يك فاحشه اسباب

پول در آوردن کنی!
 سید بالحن استهزا، گفت: پس است
 دیگر پشیماره ... این حرفها، این ترس و
 لرزها مال زنی است که نجیب باشد، دست
 نامرجم به تنش نرسیده باشد نه مال تو که از
 اول يك فاحشه بودی و هزار جا خودت را
 لوداده بودی تا بمن رسیدی! خفته شو، آدم
 شو، این جنفولک بازی را دور بینداز، شام
 را حاضر کن و بر دار بیاور.

و چون این بگفت بر سرعت از اطاق
 خارج شد، این راه همه آثار خشم و تیر
 را از چهره راند بطوری که چون نزد مهمان
 رسید خندان تر و باشاط تر از دقایق گذشته
 بود. و بالحنی چالوشانه تر گفت:

- بالاخره حل شد! داشت چانه میزد.

آقا گفت:
 - یعنی پول بیشتر میخواست؟
 - شاید مقصودش همین بود ولی علنا
 نیتگفت بلکه ناز میکرد، میگفت خجالت
 میکشید، من با او اطمینان دادم که حضرت عالی
 خیلی مهربان و خوش خلق و بافتوت هستید
 و چند دقیقه می که در خدمتتان باشد کاملاً باشا
 انس خواهد گرفت بطوریکه دانش نخواهد
 خواست دوران این آشنایی بزودی بیا بیا برسد.
 مهمان محترم خندید و گفت: واقعا
 هم اینطور است. عرض کردم که اگر
 خیلی خوب و حسابی باشد ممکن است
 تصمیمهای دیگری در باره او بگیرم ... حالا
 تشریف میآورند!

سید غیبی نشست و گفت: بلی، البته
 خواهند آمد. فعلا مشغول تهیه کردن شام
 هستم! باهم شام بخوریم بعد بنده مرخص
 میشوم. گرچه اگر اجازه نفرمایید بنده
 هم در خدمتتان شام صرف کنم ممکن است

خلاصه قسمت های گذشته
 آقابالاخان بازن زیبای خود ماریونا از اروپا بتهران بازگشت - خانم بزرگ مادر
 او و خانزاده خانم خواهرش ماریونا حسد و عداوت ورزیدند و عشق فروغ خانم دختر
 میرزا کاظم خان را در دل آقا بالاخان برانگیختند ولی ذبیح الله خان پدر آقابالاخان
 حامی ماریونا بود ... آقابالاخان که نشاط زیبا خواهر کوچک فروغ هم عشق او را
 تحریک میکرد نقشه می برای دست یافتن بفروغ کشید ولی نه فقط موفق نشد بلکه
 برای پنهان داشتن راز خود مجبور شد يك زن فاحشه و دو نفر از اقوام خود را بکشد
 و برای قتل بسر وزیر جنگ نقشه بکشد زیرا وزیر جنگ عاشق ماریونا شده و آقابالا
 خان را سرتیپ و رئیس قسمت طیارات کرده بمهده گرفته بود که وسائل مزاحمت او
 را با فروغ فراهم کند بشرط آنکه او بنفع وزیر جنگ دست از ماریونا بشوید و چون
 در نتیجه تقوی و مقاومت ماریونا این امر عملی نشد وزیر جنگ تصمیم گرفت فروغ
 را برای بسر خود بگیرد و آقابالا خان مصمم بقتل بسر وزیر جنگ شد. ماریونا که
 حامله بود از همه این حوادث و از ابتلای شوهرش بسوزاک آگاه شد و بذبح الله خان
 هم اطلاع داد و خود تصمیم بترک آقابالاخان گرفت و برای اجرای این منظور با
 شوهرش که مأموریتی گرفته بود عازم فرنگ شد تا خود در آنجا مانده و دیگر باز
 نکرده. پس از زمیست آقابالاخان بسر وزیر جنگ بدست لطفعلی خان مأمور آقا
 بالاخان آشته شد و وزیر جنگ به ذبیح الله خان خاطر نشان کرد که آقا بالاخان قاتل
 آن جوان بیگناه است. در راه نزدیک بود بین آقابالاخان و ماریونا آشتی بر قرار
 شود و گذشته را فراموش کنند ولی رسیدن خبر قتل بسر وزیر جنگ و آشکار شدن سیفلیس در
 آقابالاخان ماریونا را مأیوس کرد و وی در فرنگ ماند. آقابالاخان پس از اجرای
 مأموریت و معالجه عازم تهران شد. خانزاده خانم که در قسمتی از جنایات برادرش
 سهیم شده و دامنش هم آلوده شده بود از خانه کریخت و بدام سید غیبی رمال شیاد
 افتاد، سید او را عقد کرد و چون ذبیح الله خان او را کتک زد و بیرون کرد بسراغ
 خانم بزرگ که سه طلاقه شده بود رفت و او را فریفت و طلا و جواهراتش را ربود
 و در موتی که ذبیح الله خان همه اموال خود را به ماریونا و طفل آینه اش هبه کرده
 و مشغول فروش ائانه شده بود تا پفرنگ رود سید غیبی بقصد استفاده از خانزاده
 خانم مرد بولد را مسافری را بنام صیبه آوردن برای او بخانه خود برد و خانزاده را باو نشان داد
 و برن بدیخت گفت باید شب از او پذیرایی کنی و چون خانزاده اعتراض کرد تهدید او برداشت

قبل از صرف شام مرخص شوم.
 مهمان بالحنی که خوب نشان میداد
 رفتن سید غیبی و دو بدو شام خوردن با
 خانم را ترجیح میدهد گفت:
 - نه. تشریف داشته باشید دور هم
 شام بخوریم البته بهتر است.
 اما خانزاده خانم پس از رفتن سید غیبی
 لحظه می چند لطمه بگونه های خود زد و
 گریست، آنگاه سردر میان دودست گرفت
 و بفکر فرورفت. با خود گفت:

- بدنبال کارهایی که کرده ام، بدنبال
 آنهمه بدجنسی و شرارت که هم در ذات
 خود بود و هم بگردنم گذاشته شده ام این
 بدبختی ها باید پیش آید. هیچ چاره ندارم،
 یا باید خود را بکشم، یا باید حاضر به
 کشته شدن بدست این جانور بیسرف شوم.
 یا باید تن باین بستی و رسوائی دهم و برای بر
 کردن جیب این رذلی بی همه چیز فاحشه گی
 مشغول شوم یا اینکه فرصتی بدست آورم
 و بگریزم! اما بکنجا بگریزم؟ بروم کلفتی
 کنم؟ بروم گدائی کنم؟
 مدتی نزدیک بیک ربع ساعت با خود
 حرف زد. سپس از جا برخاست و سردیگ
 بلورفت. از ظاهر حالش معلوم نبود چه
 فکر کرده و چه تصمیم گرفته است! هرچه
 بود آرام شده بود؛ چشمش اشک آلود
 نبود. لب فرو بسته و ابرو درهم کشیده بود؛
 مثل این بود که هنوز فکر میکند ولی فکرش
 در مجرای معینی افتاده است واضطراب
 و اغتشاشی ندارد. از سردیگ برخاست،
 ظروف را آماده ساخت و در مجبوعه می
 گذاشت؛ با نهایت نظم و ترتیب به آماده
 کردن شام پرداخت ... مشغول این کار بود
 که سید غیبی وارد شد، چون او را دید
 که سنی را آماده کرده است و مشغول
 گذاشتن نان در سفره است لبخند زنان و
 در عین حال مسخره کنان گفت:

- بارک الله دختر! حالا شدی يك خانم
 عاقل حسابی! بدان که هرچه پول از قبل
 تو در آید يك چهارم را بلاعوض بخودت
 میدهم، مثلا اگر امشب بتوانی افلا دو بست
 تومان ازین آقای خر پول شهوت پرست
 در آوری؛ پنجاه تومانش بچیب خودت میروم!
 بعد دروازو گرداند و به اطاقك باریك
 تاریکی که در کنج این اطاق بود رفت.
 يك لحظه بعد خانزاده خانم صدای قفل
 شنید و بنظرش رسید که صدای قفل در يك
 صندوق کوچک است که سید غیبی کتاب ها
 و اسباب رسالی و دعا نویسی و بعضی اشیا
 دیگر خود را در آن نهاده چفت و ریزه
 بسیار محکم آن قفل لوله می درشت و سنگینی
 زده است.

سید غیبی دقیقه می چند سر صندوق
 ماند و خانزاده خانم که بی اراده گوش تیز
 کرده بود صدای بهم خوردن اشیا، نازک
 و ظریفی را شنید، طولی نکشید که سید
 غیبی در صندوق را قفل کرد و بیرون آمد.
 خانزاده خانم از زیر چشم باو نگریست و
 چیزی بدش نماند. سید که او را مشغول
 قراردادن بشقاب تر حلو را دوسیتی دید گفت:
 - خیلی طول دارد تا شام بدهی!
 خانزاده خانم زیر لب گفت: باید
 بکشم، الآن دیکه را زمین میگذارم.

- یک ربع بیست دقیقه.
 - خیلی خوب، زود باش، اخه پاهایت راهم
 باز کن، بازم دستی بصورت ببر، هرچه
 عاقلتر باشی کار رباتر بهتر خواهد شد،
 یکسال نخواهد گذشت که يك عالم پول
 خواهی داشت و از من که اینقدر برای
 خوشبخت شدن تو تلاش میکنم راضی خواهی شد.
 خانزاده خانم نه جواب گفت و نه باو
 نگریست ولی چون سید بیرون رفت چشم
 بدنبالش دوخت و بیحس و متفکر ماند،
 سپس هینکه صدای باز و بسته شدن در
 اطاق مهمان شنیده شد خانزاده خانم کفش
 از پا بیرون کرد، با برهنه بانوک با بسیار
 نرم و بیصدا پشت در اطاق مهمان رفت.
 لای در اندکی باز بود ولی پرده می که
 جلو آن آویخته بود نیکداهت درون اطاق
 دیده شود، خانزاده خانم چون موفق بدین
 درون اطاق نشد گوش فرا داد و شنید که
 سید غیبی میگوید:

- ملاحظه فرمودید، این یکی عقیق
 شجری بسیار روشنی است، خیال نمیکنم
 در دنیا نظیر داشته باشد، مرحوم والد
 ایتر از جدش بیادگار داشت، آن مرحوم
 هم آنرا از مکه معظه آورده بوده آن
 یکی هم الماس کبود خوبی است، حلقه اش
 قدری خشن و قدیمی است ولی سنگش خیلی
 تعریف دارد.

مهمان قدری ساکت ماند، پیدا بود
 دو انگشتری را که سید غیبی بدست او داده
 است و روانداز میکند. آنگاه صدای مهمان
 شنیده شد که میگفت:

- بد نیست، اما بگو ببینم آقا سید
 قیمت اینها چقدر است؟ هیچ قیمت کرده می؟
 سید غیبی گفت: والله تاکنون باین
 فکر نیفتاده بودم که اینها را نشان بدهم و
 قیمتش را بدانم؛ قابل ندارد، برای حضرت عالی
 خیلی بر ازنده است، هر طور بفرمایید بنده
 حرفی ندارم؛ میزان ارادت بنده خدمت
 حضرت عالی خیلی بالاتر از اینهاست.

آقا گفت: اگر قیمتش را میگویند خیلی
 بهتر بود. من حاضر نیستم بدون قیمت
 قبول کنم.

- هر طور نظر مبارک است! بنده
 عرض ندارم.

مهمان گفت: بنظر من این عقیق سی
 چهل تومان میارزد. آن یکی انگشتر را هم
 من صد تومان طلبم!

سید غیبی سر بزیر انداخت و گفت:
 بنده نمیتوانم عرض کنم؛ روی هم رفته دو بست
 تومان مرحمت بفرمایید!

- زیاد نیست آهاسید؟

- خود حضرت عالی خبره هستید، هر طور
 نظر مبارکتان را بگیرد.

- بسیار خوب، اینهم صد و پنجاه تومان ...
 خانزاده خانم دیگر نایستاد؛ مهمان
 نرمی و بیصدائی که آمده بود باز گشت
 و چون باطاق خود رسید نفس زنان با خود
 گفت: اینها مال خانم جانم است! حالا
 فهمیدم! چیزهایی را که دلدیده هنوز
 قراردادن بشقاب تر حلو را دوسیتی دید گفت:
 - خیلی طول دارد تا شام بدهی!
 خانزاده خانم زیر لب گفت: باید
 بکشم، الآن دیکه را زمین میگذارم.

چنانکه گفتی مرتی بزرگ باروری
 آور شده است چهره اش باز شد، نشاطی
 پیدا کرد؛ دیکه و از من گذاشت، طرف
 ها را مرتب کرد، پای آینه رفت و با
 دقت کامل نفس آرایش چهره اش را بر
 طرف کرد، قدری بیش از معمول سرخاب
 به گونه هایش مالید، چند دقیقه میل سرمه
 را در چشماش کشید، آنگاه نخست خورش
 و پس از آن بلورا کشید، سفره را زیر
 پتل گرفت، مجموعه را برداشت، کفش
 های خود را بیآکرد، براف افتاد و چون
 پشت در اطاق مهمان رسید صدا کرد:
 - آقا، آقا، بیایید!

سید غیبی که معامله دو انگشتری را
 با مهمان انجام داده و پس از اندکی چانه
 زدن صد و هشتاد تومان از او گرفته بود
 بیرون آمد، و چون خانزاده خانم را
 دید بصدای بلند گفت:

- به به، شام را آوردید خانم، خیلی
 لطف فرمودید، با من فرمایشی داشتید؟
 خانزاده خانم گفت: سفره را بگیرید
 و بپن کنید.

سید غیبی سفره را از زیر پتل او
 گرفت و باطاق رفت. خانزاده خانم هم
 بدنبال او وارد شد، سید میخندید و بالحنی
 تملق آمیزی گفت:

- اجازه میفرمایید حضرت آقا، خانم
 خیلی زحمت کشیدند، امیدوارم غذایی که
 تهیه کرده اند باب طبع چنانمالی باشد.
 سفره را انداخت، خانزاده خانم سینی
 را پیش برد و با صدای روشن گفت:

- ملاحظه کنید حضرت آقا مر باهم
 میل میفرمایند!

مهمان که بادهان باز و چشمان بران
 خانزاده خانم را مینگریست و از دین
 گونه های سرخ و چشمان میاهش لذت میبرد
 با مسرت گفت: البته خانم کرچه هر چه اینجاست
 مر باست بلکه بهتر از مر با.

سید غیبی پس از لحظه می تفکر بیاد
 آورد که يك شیعه کوچک مر برای به در
 خانه هست و گفت:

- بله، بله، اگر مر با هست چه بهتر.
 خانزاده خانم سینی را در سفره گذاشت
 و قدر است کرد و آهسته به سید غیبی گفت:
 - شیعه مر با در کجاست؟ کلیدها را بده
 سید غیبی بدون تأمل وی آنکه کترین
 سوهان بخاطرش راه یساید دست بچیب
 کرد، دست کلید خود را بیرون آورد، يك
 کلید در میان آن یافت دست کلید را
 بدست خانزاده خانم داد و گفت:

- کلیدش اینست!

مهمان گفت: لازم بسزحمت نیست.
 بفرمایید بنشینید.

سید غیبی گفت: زحمتی ندارد در قربان،
 الآن میآورند.

خانزاده خانم کلید را گرفت و دوان
 دوان باز گشت. چون باطاق رسید کلید
 در قفل صندوق رادو میان کلیدها یافت با يك
 جست وارد صندوقشانه شد، در صندوق
 کوچک مخصوص سید غیبی را گشود، دست
 بدرون آن برد، زیر چند کتاب و يك جعبه
 کوچک بسته می یافت چنگ در آن زد و
 تکانش داد و زیر لب گفت هر چه هست
 همین است!

آنها زیر پتل خود زده، در صندوق
 قفل کرد، باطاق باز گشت، بسته را در
 روشنائی نگریست و شناخت که مال مادرش
 است، از اطاق بیرون رفت و چند قدم دورتر
 آنها زیر يك بنه درشت گیاه جارو کرد
 گوشه می روئیده بود گذاشت، باطاق باز
 گشت، با مسرتی عجیب ر کجبه می را که
 در اطاق بود باز کرد، شیعه مر با را از
 دوان آن برداشت و در بشقاب سرازیر کرد
 و چنان بسرعت شیعه را بجای خود نهاد
 در را قفل کرد و با بشقاب مر با و دست
 کلید باز گشت و باطاق مهمان رسید که
 امکان نداشت کترین سوهان بخاطر سید
 غیبی راه یابد زیرا رفتن و بازگشتن او خیلی
 کتر از آنچه میبایست طول بکشده بود.

و بدجسی اروم ... ای خدا تو خودت بین کک کن

درین موقع مهمان محترم دست روی زانوی او گذاشت و گفت:

— خانم، حالا اجازه میفرمایید صیفه جاری کنم؟

خانزاده خانم زانوی خود را بلاست عقب کشید و آهسته و طنازانه گفت:

— سرکار اجازه بفرمایید بنده بروم نماز را بخوانم و بعد خدمت برسم.

چنان گفت: آه هنوز نماز نخوانده ام، بسیار خوب، بفرمایید بنده نماز را اول وقت در حرم خوانم.

خانزاده خانم برخاست و گفت:

— بنده تا چند دقیقه دیگر نماز میخوانم و شرفیاب می شوم.

— خیلی خوب خانم، با کمال اشتیاق منتظر تان هستم ...

خانزاده خانم از اطاق بیرون رفت، در اطاق را پیش کرد، دوان دوان با اطاق دیگر رسید. با کمال عجله چادر سیاه خود را بر سر انداخت، از کوفه صندوقخانه یک بقیچه برداشت و از اینجا و آنجا پاره لباس و چیزهای دیگر برداشت و بر آن افزود. بقیچه را زیر پل زد، بقیچه خود را بدست گرفت، با احتیاط از اطاق خارج شد، در حالی که اطراف را مینگریست و مخصوصاً چشم بدراتاق مهمان داشت بسته می داد که از صندوق شوهرش روده روده بود از زیر بته جارو برداشت و در پیش سینه خود چپاند، گوش فراداد چون صدائی نشنید و تاریکی پای دیوار بطرف در کوچه رفت، دورا بی صدا باز کرد و آهسته بیرون رفت، و پس از آنکه از پای دیوار دور شد از وسط یک ویرانه راهی میان بر را بر سر جاده پیش گرفت و چند صد قدم بالاتر از بی بی زینب وارد جاده شد. از دور صدای زنگ چند الاغ را شنید. چند دقیقه بعد چار پاداری با چند الاغ سواری رسید که روی آنها یک مرد و چند زن سوار بودند. چار پادار را صدا کرد، دو قران باو داد و روی یک الاغ نشست، الاغ را بسرعت بطرف شهر بران افشاند.

بیرم: بیابان است و مهوه خاندان است و سب تاریک اعتبار دارد.

فعل در صندوق را کشود، در تاریکی نکاهی بدرون آن انداخت و دستی به محتویات آن کشید. ظاهراً همه چیز را مرتب و بر جای خود یافت، پولی را که از مهمان در پهای انگشتری ها گرفته بود از جیب بیرون آورد و در جیبش می کشید و وسط صندوق بود گذاشت. در صندوق را بست و چند دقیقه بعد صدای در کوچه که کلید در کلون آن میگردید و بسته میشد بگوش خانزاده خانم رسید.

خانزاده خانم جلوروی مهمان نشسته بود و اندک لرزشی داشت. آنجا چیزهایی میگفت ولی او یک کلمه اش را نمیفهمید زیرا در حضور این مرد درشت هیكل بفر فرورفته بود. در آغاز با خود گفته بود:

— حالا که این سید بی همه چیزی گوید مرا بدو غوغا عقد کرده است و شوهر من نیست چه عیب دارد که نزد این مرد بمانم، با او خوش رفتاری کنم بطوری که فریفته من شود و تصیم بنگاهداری من بگیرد؟ اگر اینطور شود من محرمانه همه چیز را با او خواهم گفت و حمایت او را خواهم خواست و اگر گفتن خیلی چیزها با او صلاح نباشد و ادارش خواهد کرد پولی بسید بدهد و مرا ببرد ... این کار چه عیب دارد؟ ولی بزودی احساس کرد که درین اندیشه قلبش فشرده میشود و با خود گفت:

— نه، هر چه باشد این فاشه کی است، این بدکاری است؟ والله بعدا من هر چه بدم و هر بدذاتی که داشتم زن بی عفتی نبودم؛ اگر چند دقیقه پسایم به چاله رفت تقصیر خود نبود، خودم آنطور نمیخواستم؛ سید شرف دروغ میگوید. عقد نامه اش را دیده ام، من نباید در پیشرفی شریک این پیشرف شوم، نه، نه، نیکم، این کار را نیکم ... زیر بار این بستی نبروم، هر چه میخواهد بشود بشود، هر چه بدباشم باز هم خدائی دارم؛ ای خدا، اگر ازین دام بچهم و نجات پیدا کنم عهد میکنم که ولو با گرسنگی خوردن و رخت شویی باشد دنبال بدی

اینهارا دیگر خودم بلدم.

— با آنکه خانزاده از من نیدانستم تو باین خوبی هستی! اگر همیشه اینطور عاقل باشی از من جز خنده و خور و می و مهر بانی چیزی نخواهی دید ... خوب، بیابرویم من ترا دست آقا بسپارم و بروم.

— بگذار اول ظرفها را بشویم و جا بجا کنم.

— نه، نه، لازم نیست، ظرفها بماند برای فردا صبح، بیابرویم.

— بگذار دست و دهانم را بشویم.

— آری، زود باش. یک دانه هل هم دهانت بگذار که خوشبو باشد.

چند دقیقه بعد سید غیبی خانزاده خانم را با اطاق مهمان برد و گفت:

— حالا دیگر این خانزاده خانم را این شما، اجازه بفرمایید بنده مرخص شوم.

مهمان از جا برخاست و خنده کنان گفت: تشریف میبرید؟ خیلی ممنونم، چه وقت خدمتان خواهم رسید؟

— دیگر فردا صبح، سایه مبارک کم نشود، امیدوارم از بنده راضی باشید؟

تعظیمی کرد و بطرف در اطاق رفت. مهمان خود را باورساند و آهسته در گوشش گفت:

— پول را بدهد خانم بدهم؟

— سید غیبی گفت: البته، به خودشان مرحمت خواهید فرمود.

— هه! اش را، حق الزحمه خودتان را هم ...

— تفاوت نمیکند، بسته بنظر خودتان است بنده صبح شرفیاب می شوم.

و تعظیم دیگری کرد و از در اطاق بیرون رفت. با اطاق دیگر بازگشت، نکاهی با طرف انداخت، عباى خود را برداشت و بردوش گرفت. بصندوق خانه رفت؛ لحظه می جلو صندوق کوچک که آنرا در زمین کار گذاشته بود بطوری که بی کک کلند و بیل از جا کنده نباشد ایستاد و بانگریست؛ بعد از آن دور شد ولی فوراً بازگشت و پای آن نشست و زیر لب گفت: این پول ها را خوب لیست همراه

سید غیبی گفت: باقیش معلوم است. با هم میروم آن اطاق، من ترا بدست آقا میسپارم و خودم بر میگردم.

— خودت میگیری بیشتر کی یا برای اینکه از فردا در ایام سفره باشم تا بگری می آیم بشت در اطاق سرو گوش آب میدهم؟

سید غیبی خندید و گفت: نه زنگه خرا! نه میخوابم و نه سرو گوش آب میدهم، مگر نمی بینی که تریاکم دیر شده است؛ تو که ور دلم نیستی تا تریاک بکشم، پس ترا پیش آقا میگذارم و خودم بروم قوه خانه تا من کیفور بشوم و بر گردم تو هم با آقا صحبت و اتمام کرده می عقد شده می و خوابیده ام، من هم می آیم بی سرو صدا بروم می خوابم ...

خانزاده خانم گفت:

— پس کلید در کوچه را هم ببر که پشت در نمائی ...

سید گفت: آری باریک الله! چه خوب شد که گفتی و گرنه یاد میرفت، کلید کجاست؟ خانزاده خانم با طرف نگریست و گفت: نیدانم، لابد هم با جاروی طاقچه است.

آری، پشت گوش کوب است، روی طاقچه. سید بطرف طاقچه رفت و چون کلید دراز کلون در کوچه را برداشت گفت:

— راستی دسته کلید را بمن دادی؟

— آری، گذاشتم توی جیبیت.

سید دست بجهیب خود زد و اطمینان یافت، آنگاه گفت:

— اما گوش کن خانزاده، این مرد که خیلی پول دارد، سعی کن وقتی میخواهد صیفه بخواند هر چه بیشتر ممکن است مهر به معین کند.

برو گوشه پول صیفه را که مهر به نیکویندا - هر چه میخواهند بگویند. من می - خواهم که مبلغش زیاد باشد.

— سی چهل تومان که بیشتر ممکن نیست بدهد.

— بر ک خودت آنقدر لوطی و وانرج و مخصوصاً آنقدر شپوت پرست است که من خیال میکنم اگر قدری خرش کنی صد تومان هم ممکن است بدهد. یکی دیگر اینکه سعی کن پول را پیش بگیرم ...

— چه بر رو هستی! من دیگر رویم نمیشود پول را پیشکسی بخوام ... اما خاطر ت جمع باشد طوری با او رفتار خواهم کرد که فردا صبح از قراری که گذاشته بیشتر هم بدهد.

— بر ک تو اگر خوب رفتار کنی بعید نیست انگشتری چیز هم بتو بوضوان یاد کاری بدهد ... راستی یاد رفت بگویم که ممکن است این تره خراز تو خیلی خوشش بیاید و پیشنهاد کند که با او به خراسان و بعد به بین النهرین روی و زن او باشی! اگر همچو حرفی شد، عذر بیاور و بگو قفلا نمیتوانی با او بخراسان بروی ولی حاضر هستی که همینطور در عقد او بمانی تا از خراسان بر گردد بعد تصیم بگیرد.

خانزاده خانم با شنیدن می ساختگی ولی بسیار ماهرانه گفت:

— چه بلایی هستی تو! آن شیطانی که شنیده ایم همین توهستی ... اما گوش کن، باید یک قرار با هم بگذاریم.

سید غیبی که از خوش احوالی خانزاده خانم خیلی خوشحال بود دست زیر چانه او زد و گفت:

— چه قرار بدتر کیب چون؟

— بد تر کیب خودتی! قرار ما این باشد که تا بنجام تومان چهار یکش مال خودم باشد، هر چه بیشتر از بنجام تومان گرفتم، نصفش را بخودم بدهم.

سید غیبی گفت: نه، تا صد تومان چهار یک و هر چه از صد تومان بیشتر شد نصف!

— خانزاده خانم گفت: واه واه! چه طعمی! خیلی خوب قبول دارم، اما اگر انگشتری داد مال خودم!

— خیلی خوب، آنهم مال خودت، سگ خور ... اما یادت باشد اگر قرار شد در عقدش بمانی تا از خراسان بر گردد باید خرجی هم از او بگیرم.

سرغنا نشسته اند خانزاده خانم با کمال مهارت تظاهر بشو و می و مهر بانی میکرد و در عین حال خود را بطرز دلپذیری خجالت زده و محجوب نشان میداد. مهمان درشت هیكل هوسران کاملاً فریفته او شده بود و با لذتی وصف ناپذیر غذا میخورد. چند دانه بشقاب خود را جلو خانزاده خانم آورد و خواهش کرد با دست خود برای او پلو بکشد و همبکه وی یکبشت پلو میریخت می گفت: کافی است خانم، قربان دست شما! سید غیبی از اینکه خانزاده خانم باین حد هوش شده بود و اینقدر با لطف و مهر بانی پذیرائی میکرد تا حدی عجب داشت و دورا دور بنظرش میرسید که این امر قدری غیر طبیعی است ولی خود خواهش اجازه نمیداد درین خصوص قدری بیشتر فکر کند در دل میگفت:

— ترسیده است! چهاره چو این نداشت که دنده بقضا بدهد! اتفاقاً بدهم نشده، برای اینطور پولدارهای احمق شهوت پرست خیلی خوب است، اگر قدری بیشتر تشویقش کنم خواهد توانست امرد دوست سید تومان از این شکم گنده بشمور در آورد.

شام خیلی طول کشید ولی بالاخره تمام شد. خانزاده خانم رفت تا برای آقا آفتاب به لکن بیاورد، مهمان که خیلی خوشحال و خندان بود در حالی که قاشق چوبی بزرگ را در کاسه افشرد میگرداند گفت:

— واقفاً خوب خانمی است آقا سید، من دقیقه بدقیقه از شما بیشتر ممنون می شوم. سید غیبی گفت: البته بنده بنسایت آزادی که بعضی زمانی پیدا کردم موظف بودم که خدمت کنم ولی حقیقت راهم عرض کنم؛ نظرم این بود که باین خانم هم کسکی شده باشد؛ خیلی زن افتاده حال و محجوب و مظلومی است، از آن زنهاست که حق دارد خیلی خوشبخت باشد ولی روزگار با او سازگاری نکرده ... بنده همیشه دلم به حال او میسوخت و آرزو مند بودم که باب قرچی برای او باز شود ... و حالا خیلی خوشحالم که اول دنده که صیفه روی میکند با مرد محترم نجیب مهر بانی مثل حضرتعالی مواجه میشود! حالا اگر خدا خواست و مورد توجه حضرتعالی قرار گرفت که چه بهتر و گرنه بعدا خواهد توانست ازین راه محترمانه و آبرومندانه زندگی کند تا بخش پیدا شود، خانزاده خانم با آفتاب به لکن بازگشت، با اشاره سید غیبی آبروی دست آقاریخت مهمان محترم از بوی عطر گلی که او بخود زده بود مست و ملنگ شد دست و دهان خود را خنده کنان و با هر کاتی عاشقانه شست. سید غیبی در این اثنا سینی شام را از اطاق بیرون گذاشت و سفره را جمع کرد خانزاده خانم آفتاب به لکن را بیرون برد و سفره و سینی را با اطاق خود باز گرداند و با وضع بسیار عادی مشغول چای خوردن ظروف شد. در این موقع سید غیبی آمد و بالحنی مسرت. آلود گفت: خوب خانزاده می بینم که هائل شده می!

خانزاده خانم اندکی ابرو در هم کشید و با صدائی عاری از خشم و ملامت گفت:

— در مقابل برومی توجه میتوانستم بکنم ... حالا اقل قسم بخور که شوهر من نیستی و طلاقم داده می!

سید غیبی خندید، دست روی زلف او نهاد و گفت:

— تو بیری دروغ نمیگویم، بر ک خودم راست میگویم؛ اصلاً عقد ما از اول دروغی بوده؛ من تا چون تو رضایت داده می میتوانم بگویم مرتکب گناهی نشده ایم. بالاخره زندگی همین است خانزاده انسان اگر بخواهد بابی این چیزها باشد کلاهش آنطرف ممر که میافتد! باید زندگی کرد و برای زندگی کردن باید راه پیدا کرد! اینهم یک راهش است که من پیدا کرده ام خانزاده خانم گفت: خوب بس است، دیگر زیاد دراجی ممکن، حالا چه باید کرد؟

خانم خیلی زحمت کشیده اند، امیدوارم غذائی که تهیه کرده اند باب طبع جنابعالی باشد.





دوست شما اندر مشکوید و راهمانی میکند

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

طهرس- آقای یحیی شیبانی طرز باک کردن لکه جوهر و غیره بنسبت جنس پارچه و نوع لباس فرق میکند.

تهران آقای احمد کاسکو- قاروق پادشاه نالایق مغل-وع مصر در نزدیکی رم منزل گرفته است و مانع دیدنیم

تهران آقای حسن صمدی- بهترین سن زناشویی بطوری که مکرر نوشته ایم برای دختران بین شانزده و بیست و یک و برای جوانان بین بیست و پنج و سی سالگی است.

تهران آقای محسن زنده دل- شش کیلو کم بود وزن خود را بسا تندی مرتب و مقوی و تناول آب در میان غذا و ورزش مرتب صبح و عصر و احتراز از اندوه و خیال تأمین کنید.

اصفهان آقای حسن م- یعنی بزرگ برای مرد عیب نیست و شاید شما خیال میکنید که قول خودتان بدلیل دماغتان موزد تسخرهستد پهر صورت اگر بشهران آمدید ما حاضریم شما را نزد جراحان برای بریدن قسمت زاید بینی راهمانی کنیم!

تهران آقای محمد فرخندی در هر چیز حد وسط خوب است. هم خشک و امساک از صفات بد است و هم رطوبتی و اسراف. حد وسط آنست که معتدل و صرفه جو باشید و خرج بیبوده نکنید.

آبادان آقای یوسف ص- دختران مملکت مافقط همین دختران جلف و هوسران و خود آرا و مطرب صفت که شما در کوی و خیابان در حال ولگردی می بینید نیستند.

وزن در کره ماه شخصی که در روی زمین ۸۵ کیلو گرم وزن دارد اگر با یک تراز دو کره ماه وزن شود بیش از ۱۲ کیلو گرم نخواهد بود.

مشرف قهره- بلک آساردستی نشان میدهد که امریکایی ها بیش از هر یک از افراد کشور های دیگر قهوه میخورند.

مشرف قهره- بلک آساردستی نشان میدهد که امریکایی ها بیش از هر یک از افراد کشور های دیگر قهوه میخورند.

مشرف قهره- بلک آساردستی نشان میدهد که امریکایی ها بیش از هر یک از افراد کشور های دیگر قهوه میخورند.

مشرف قهره- بلک آساردستی نشان میدهد که امریکایی ها بیش از هر یک از افراد کشور های دیگر قهوه میخورند.

مشرف قهره- بلک آساردستی نشان میدهد که امریکایی ها بیش از هر یک از افراد کشور های دیگر قهوه میخورند.

بروچرد آقای ا. ر. نوشته ادبی و عرفانی شما قابل ملاحظه و باحال است و با تقدیر از ذوق و قریحه شما متأسفیم که املا ستونی برای نشر مرتب اینگونه مقالات نداریم - شما ذوق خود را بیعاصل ننگارید و تمرین کنید.

اهواز آقای حاج محمد رضا سلیمانی - نویسنده داستان آفت همان نویسنده است که نام برده بود ولی در مورد نویسنده را به و پسر را به غیبی باشتباه رفته بود و ما تاکنون بین نویسندگان اسم این شخص را که همان نام برده بود نشنیده ایم.

امید داریم در آینده نویسنده داستان های تهران مصور اقدام بویاب جداگانه داستان ها کند. از قهرمانان آفت البته بعضی ها هنوز زنده هستند ولی اسرار نداشته باشید اسم آنها را بنادید.

کرمان- خاتون و - اگر چه شما شباهت به شهر آشوب دارید و با این جهت آقا و خانم شما، شاد را بشوخی شهر - آشوب صدا میکنند بعد از غصه خوردن ندارد زیرا شهر آشوب زن خوشگلی بوده است!

اگر هم از حیث هفت و ناموس پرستی مثل شهر آشوب باشید باز عیب ندارد که شما شهر آشوب صدا نکنند و نباید مصیبتی شوید ولی اگر از جهات دیگر یعنی تقلب و خونخواهی و خود پرستی و حرص و طمع خدا نخواست شهر آشوب شباهت دارید ما به نام آقای شما نصیحت میکنیم که عذر شما را بخوانند زیرا چنان شهر آشوب در خانه داشتن کار خطرناکی است!

آقای منوچهر منصوری - درموز ورزش دو استقامت و صحرانوردی را باید از ورزشکاران فراگیرید. ولی بطور کلی شروط اصلی برای موفق شدن در هر ورزشی تهرمانی عبارت است از صفت و خوب شدن آری و مرتب بودن و در هیچ چیز افرام نکردن و احتراز از اذاعات های سوء و تمرین مرتب و دقیق و شوق بیشرقت. بهترین طریق دومین هم اینست که آرام شروع کنید و بتدریج سرعت بگیرید و در دویدن خون سرد باشید و بخود ایمن داشته باشید.

کرمانشاه آقای منوچهر ج- شما جوان پانزده ساله بسیار غلط کرده که دل بد بختری باختمید! مگر پدر و مادر و مربی ندارند که چشم پروری شما داشته باشند و نگذارند غرور نشده موز شوید. من اگر پسری مثل شما میداشتم پایش را بدختم می بستم و تر که بکف پایش میزد تا عاقبتی را فراموش کند و برود در درس بخواند و در فکر آینده خود باشد و بداند که این سفاهت ها و هوسرانی ها آینده می ذلت بار برای جوان فراهم خواهد ساخت.

تهران منصور- تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود مؤسس: شادروان احمد دهقان دارنده امتیاز: مهدیس عبدالک و الا مدیر داخلی: مهدیس ع. زومهر اداره: لاله زار تلفن: ۲۷۳۵۱-۲۷۳۵۹

بهای آگهی سطر: ۱۵ ریال بهای اشتراک: ششماه ۱۷۰ ریال یکسال ۳۰۰ ریال خارجه زمینی ۳۰۰ ریال ششماه ۲۵۰ ریال چاپ «دهقان» تهران لاله زار گرانه مثل

شماره ۴۸۸

شماره ۴۸۸

شماره ۴۸۸

شماره ۴۸۸

کرمانشاه- دوشیزه . الی. و- خواب دیدن یکی از عوامل دماغی و روحی آدمی است و شما هم همین دلیل مثل دیگران خواب می بینید - ایجاد محبت هم چرا ندارد زیرا آدمیزاد طبعاً در لذت و الم میکند و محبت از درک لذت یا از امیدوار بودن به درک آن و یا از تصور درک آن حاصل میشود. - آدرس صحیح سالن مد تهران مصور است.

دزفول - دوشیزه رضوان یوسفیان - بسا لایحه شما هم بقصود خواهید رسید و داستان بی عرضه که محبوب شماست بصورت کتاب انتشار خواهد یافت.

مسجد سلیمان - آقای محمد چغری - شما که خواننده همیشه گکی تهران مصور هستید در شماره های گذشته در همین صفحه دستورهای ما را برای غلبه بر فراوشی بخوانید و بکار بندید. تاکنون چندین دفعه درین خصوص دستور داده ایم.

آقای ع. د. - هوازش عادت سوء شما که خوشبختانه با اجرای دستورهای ما از کس گفته نید بدراج بر طرف خواهد شد بشرط آنکه مناعت داشته باشید و جلو خود را بگیرید و خود را با مطالعه و هنرآموزی و گردش و ورزش سرگرم سازید و دستغوش خیال و هوس نباشید.

سمنان آقای علی اکبر تقدسی کوشش خواهیم کرد که همیشه مجله در روز معین بشهر شما برسد و تویق رخ نهدند. اینرا هم لابد خودتان بهتر میدانید که تهران مصور همیشه بدلیل مطالب و مندرجاتش بین مطبوعات کشور پیش از همه خواننده دارد و محتاج آن نیست که نامه گذاری کند و لاتار بکشد و جایزه بدهد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

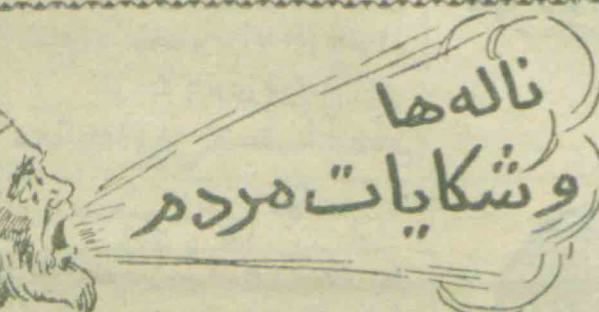
تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.



نالها و شکایات مردم

گرانی قند و شکر آقای به الله افتخاری از ایلکودرز نوشته است سیصد هزار نفر اهالی الیکودرز از دویات قند و شکر بخرخ دولتی قریباً

معرومند و در نتیجه سوء اداره تصدیهان اداری مردم مجبورند از بازار سیاه شکر را کیلومی ۲۴ ریال و قند را کیلومی سی ریال خریداری کنند. - یک ابتکار دارائی اینست که بیک عامل سیصد کیلو شکر اضافه میدهند که بین ملت تقسیم کند!

حوادث خونین این شرح را خبرنگار ما از خلعال نوشته است. اخیراً در مجال زیاور از توابع فومنات بر اثر تحریک ایادی اجنبی پرست حوادث خونینی بوقوع پیوسته که تفصیل این واقعه را بطوریکه ناظرین موقف نقل نموده اند ذیلاً باستحضار می رساند: در تصبه زیاور جمع کثیری از ماجراجویان بیگانه پرست قصد داشتند برای ایجاد بلا و آشوب تظاهراتی کنند و ضمناً بتوان اعتراض بطور اجتناع با اداره زاندارمری و سایر ادارات آنجا حمله نموده بازار و دکاکین را غارت و طعمه حریق سازند. - مأمورین زاندارمری که از مقاصد شوم آنان آگاه بودند قبلاً پیش بینی های لازم را کرده و تصمیم گرفتند که از اجرای میتینگ و تظاهرات آنان جلوگیری کنند.

ولی تظاهر کنندگان که بچوبدستی و سلاح کمربند مجهز بودند بدون احتیاط دستور زاندارمری در حالیکه رفقای خود را بمقاومت در برابر زاندارمری تحریک میکردند با فریاد های دهنام و شعارهای موهن و تحریک آمیز بسمت بازار حرکت کردند. مأمورین زاندارمری که در صدد جلوگیری و متفرق ساختن آنان بودند غفلتاً مورد حمله قرار گرفته و ناجار چند تیر بطرف هوا شلیک کردند مهاجمین از تیر اندازی زاندارم ها بیشتر جری شده و از هر طرف مأمورین را با سنگ و چاق مورد هجوم قرار دادند درین بین چند نفر از زاندارمها که بعضی مجروح شده بودند بدست ماجراجویان خلع سلاح

شدند و بعضی مجروح شدند و بعضی کشته شدند. - این حادثه بلافاصله در نواحی فومنات انتشار یافت و مدتی زیادی از ماجرا جوینان که قصد اغلال داشتند و منتظر چنین فرصتی بودند از اطراف و اکناف در زیاور اجتماع نموده و پس از غارت اداره زاندارمری بفارت دکاکین و خانه های مخالفین خود پرداختند. دامنه آشوب هر آن وسعت یافت و بیم آن میرفت که این اغتشاش بسایر نقاط کیلان سرایت نماید و آتش نفاق و برادر کشی بدست عناصر تودمی افروخته شود ولی از فرمانداری فومن باستانداری رشت گزارش و به تب کیلان دستور داده شد نیروی کافی بحمل اعزام گردد. ستون اعزامی در زیاور با مقابله شدید افراد تودمی مصداق کشته و پس از تیر اندازی بالاخره آنها متواری و رنده می دادند و دستگیر کردند. گفته میشود درین حادثه ۳ نفر از توده ایها و ۲ نفر از زاندارم زخمی شده اند. اینطور شایع است که چند روز قبل از بلوا یکی از برادران لشکرانی مسافرتی بان منجات نوده و سنناً با چند نفر از سران حزب توده آنجا ملاقاتهای پنهانی صورت داده که میگویند انقلاب مزبور نتیجه مسافرت این شخص بوده که بعد از رشت بوسیله مأمورین دستگیر شده است. در زیاور چندین نفر از مسببین انقلاب دستگیر شده، اکنون اوضاع محل آرام و حکومت نظامی در آن نواحی برقرار شده است.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

تهران آقای ا. د. طهمورثی- لوله کشی تهران اول در خیابان شاهرضا از طرف غرب بشرق شروع شد.

مرکب جانگداز و نامہنگام آقای حسین دھقان مایہ نادر و ناسف



ہمہ دوستان و آشنایان آمرحوم شد . مرحوم حسین دھقان آن جوان شریف و باتقوی ، بعدی دوستان و آشنایان را از قیبت خود افسردہ خاطر کرد کہ بوصف نگنجد .
 ہمہ دوستان و آشنایان و اشخاصیکہ از نزدیک بہہ مرغفات و اخلاق حسنہ آن مرحوم آشنا بودند ، میدانند کہ کلی از گلستان فضایل بدست تند باد اجل میردہ شد .
 ماہمہ درغم مرکب جانگداز و نامہنگام و شریف شریکیم و بانامی راغدیہ و محزون چہا ہن روز وفات اودا بہ پندر و برادر و سایر انوار نزدیک آن مرحوم تسلیت میگویم حسن موہمی

اعجاز علم پریشانی

ترک تریاک و مفرغ
 بدون کم شدن فشارخون یا ناراحتی در دست راست
 بوسیلہ قیادہ کشافی و کتر و ادخواہ
 معاینہ برای ترک تریاک جانی است
 نشانی . ذول لائزہ . انورہ تہ چانہ . باغ علم انورہ

توجہ کنید

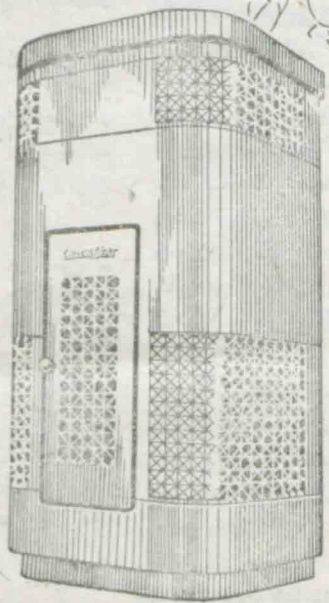
شما بامو های خوب مورد اعجاز ، احترام و حسد ہمہ واقع می- شوید و زیبایی خودتان را میتوانید با عصارہ دیپلونا تحصیل نمایدید زیرا داروی مزبور شویہ سردا برطرف و ریزش مو را مانع میشود و رشد موی جدید را تشویق مینماید . دیپلونا قاصدیتاً شما کمک خواهد کرد لذا ہمین امروز یک شیشہ دیپلونا کہ تاثر مثبت خود را ہزار بار بانبات رسانیدہ ایتباع فرمایید . دیپلونا کہ تاثر مثبت خود را ہزار بار بانبات رسانیدہ ایتباع واقع دلالہ دار و مقابلہ با سائز کل تہا فرمایید

تیغ ناست

فاصلہ میان زمین و آسمان
 میان تیغ ناست : و سایر تیغها ہمین تفاوت است
 تیغ ناست : ہم تیراست و ہم بادوام

QUICK HEAT

کوئیک ہیٹ



بایک قطر نفث
 حرارت عجیبی میدہد
 زیبایی
 استحکام حرارت فوق العادہ
 با مدخل سبک
 مخصوص بخار ہیٹ
 کوئیک ہیٹ بیٹہ
 قبل از خرید ہر بخاری کوئیک ہیٹ را کا بکنید . بازرگانانی کہ میبایست از ان خبردار باشند ہرگز نباید فریب بخارند

اولین شرکت
 مشا فروری

نام نظریہ ایران
 در دست راست
 ۲۵۱۲۳

با ایر ان پیما مسافرت کنید

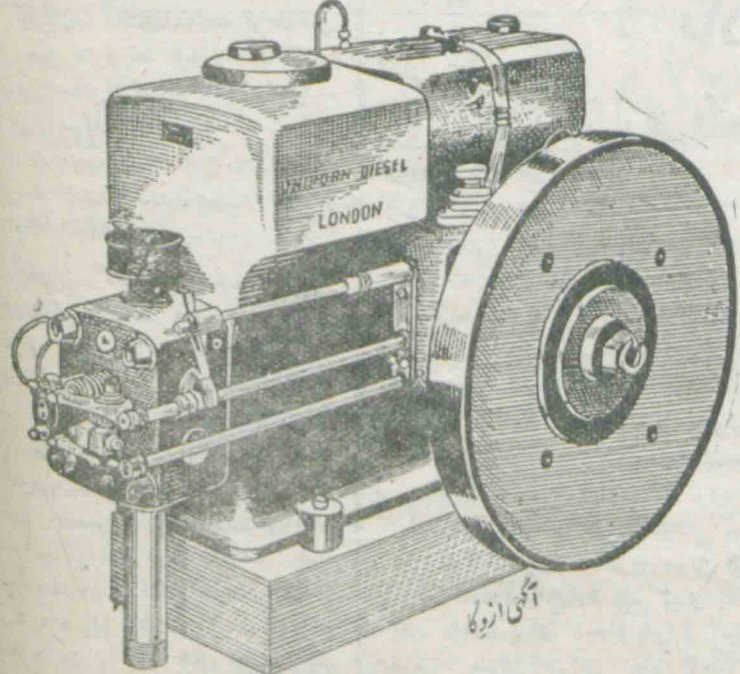
ہر نقطہ اروپا بایک طیران

ک . ایل . اِم

اگر بہ پاریس برای تفریح بہ لندن برای کار بہ رم برای دیدن آبنہ ہای قدیمی بہ ژنو برای استراحت و یا ہر نقطہ اروپا میرید خطوط ہوائیماہی پادشاهی ہندی مسافتات را بہ حداقل رساندہ است از مزایع کلزار ہند بایک پرواز بوسلہ ہوائیماہی چہار موٹورہ ک . ایل . اِم ہر جا کہ میخواہید میرید و ہر چقدر میخواہید توقف میکنید و کارہای خود را انجام میدہید و بہ تفریح خود میردازید و در ضمن ہم از سروس و پذیرائی عالی و توجہ مخصوص ہوائیماہی ہندی ک . ایل . اِم نیز استفادہ میکنید

برای کتب اطلاع و لہجہ جا ۴ آراس سالاری خود و یا بہ شرکت پرس اکسپرس خیابان سعدی تلفن ۴۷۰۰۰ ۴۸۱۶ و ۴۸۱۷ مراجعہ فرمایید

موتور دیزل یونی پورن



کم دور - کم مصرف - بادوام - ساخت کارخانہ معروف یونی پورن انگلستان . و ۱۲ اسب و ارس شدہ شرکت سهامی ترافیکی و فرو و شگاہ ایزن تہران خیابان سعدی پامہ از سعدی تلفن ۳۷۶۰۸

درمان قطعی بیماریای قاربتی سرویس مخصوص برای بانوان توسط بانوی دیپلماہ
 علاج قطعی ضعف اعصاب
 عدم توانائی جنسی
 سوزاک مزمن و م پرستات ضیق
 مجرا با جدید ترین دستگاہ برق
 دکتر افندی انتہای سعادت پشت
 بانک شہی سابق تلفن ۴۲ ۴۸

Blendax Crème de beauté

کرم ویتامینہ بلندکن
 ساخت آلمان
 دارای ویتامین "D"
 برای زیبایی و جلوگیری از پرمردگی صورت



پدر و مادرها مقصرند



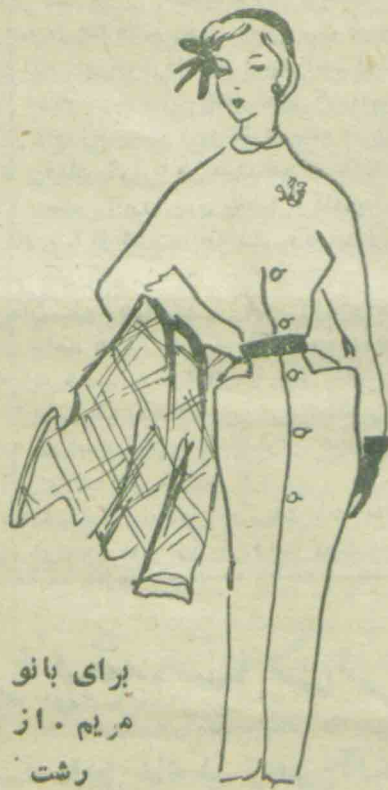
ما در این عقیده ثابت هستیم و بیدران و مادران می گوئیم که شما تقصیر دارید و خیال میکنیم حق داشته باشیم و بتوانیم شمارا با دلایل منطقی قانع کنیم: آری شما مقصرید میگوئید چرا؟ برای آنکه هر وقت پدر و مادری میگویند پسر دختر خود را شوهر نیندھید، هزاران عذرو بهانه میآورند. میگویند، خواستگار خوب کجا بود. مگر مادتر همان را از سر راه برداشتم که بپریمی سروپائی بدهیم. فعلا که مشغول تحصیل است تا لیسانسیه نشود شوهر نمی کند، هنوز وقت شوهرش نیست، هر وقت قسمت باشد شوهر خودش می آید و صدها از این قبیل حرفها و هزاران از این نوع مثالها که، دختر فلانی هم شوهر کرد و دیدید چه بروز آمد و سیاه بغت و سیاه روز شد! بعضی پدران و مادران آرزوهائی در دل دارند که میخواهند در موقع عروسی پسر یا دختر خود بآن آرمانها برسند ما هم تا اندازه ای آشنا هستیم، اشکالات و موانع این امر خطیر را بخوبی میدانیم، میدانیم که با چشم باز نباید بجاه افناد، ولی مواردی هم هست که باید بگوئیم شما مقصرید، باید بگوئیم که با این سهل انگاریها و بهانه ها راه کجی را در پیش گرفته اید و در این پیچ و خم بدون توجه باتهای راه، دختران خود را به برنگاه خطرناکی میبرید که بازگشت از آن، هم برای آنها و هم برای شما مشکل است. شما پدران و مادران میخواهید سرمشق و مربی فرزندان خود باشید و آنها را بیمل و اراده خود تربیت کنید. اینکار بسیار خوب است ولی سعی کنید مربی خوب و نونه زنده ای برای آنها باشید و آنها را از راهی بیرید که بسعادت و سر بلندی آنها منتهی شود. آن پدران و مادرانی خوب هستند که میتوانند معرفت الروح و مردم شناسی را توأم با حسن عمل در خانه و زندگی خود بفرزندان نشان بیاورند و با آنها ثابت کنند که چه دخترانی لیاقت همسری پسرشان و چه پسران شایستگی زندگی با دختر هانرا دارند. اینگونه پدر و مادران عاقل و وظیفه شناس از وقتیکه دختر و پسرشان کوچک هستند سعی میکنند برای خاطر آنها همیشه یک زندگی متدل و سعادت مند و آبرومندی داشته باشند. بزرگترین اختلافات زندگی را کوچک گرفته و فراموش میکنند. از حسادت های بیجا پرهیز میکنند، از هر گونه رفتار زنده در مقابل فرزندان خودداری می نمایند، تا برای بچه های خود که روز بروز بزرگتر میشوند همسری خوبی باشند، و آن فرزندان هم از روی حقیقت این رفتار عادلانه راپروری نمایند.

ولی در مقابل، آن پدران و مادرانی که از آغاز زندگی بی بند و بار و بی قید بوده اند، باناسازگاریها، زود خورد ها، بدرفتاریهای خود روح اطفالشان را مسموم کرده اند، هر چه بدستشان رسیده آنرا بیاد فناداده و بی آنکه بفکر آینده فرزندان خود باشند بدانند که سعادت یا بدبختی بچه هایشان بدست آنهاست، بنای سعادت آنها را متزلزل ساخته اند این پدران و مادران چه انتظاری از فرزندان خود میتوانند داشته باشند و تصور میکنند آنها چه طریقی را برای آینده خود در پیش خواهند گرفت؟ آیا منتظرند آنها فرزندان خوب و برای جامعه مفید و برای زندگی زناشویی لایق و شایسته باشند؟ خیر چنین چیزی غیر ممکن است. با این حال بسیار دیده شده که این قبیل بچه داران بوع ذاتی هستند و از روز مندی بودند که کاش پدر و مادر خوبی داشتند و از نام نیک و شایستگی آنها استفاده و اقتدار میکردند. اما بچه بسیار شده است که این گونه اطفال حساس بظواهر ناشایستگی و عدم لیاقت پدر و مادر و تندروهای آنان مجبور بانقار شده اند، و چه بسیار بچه هایی که از غفلت پدر و مادر استفاده کرده براه خطا رفته اند و حیثیت و آبروی خود را برای بگان از دست داده اند. مگر شما پدران و مادران غیر از اینها انتظار داشته اید... مگر شما آنها نکتید که زندگی روی مادیات است، روی سعادت است، روی خود خواهی است، روی از بین بردن دیگران است... شما آنها ثابت کردید که همه مردان و زنان کوچک و پست و حقیرند و تنها خودتان خوبید! شما زندگی زناشویی را مانند یک قیلیم سینما از نظر آنها گذرانید و گفتید این است معنی زندگی، ناچار آنها هم از شما تبعیت کرده اند. حالا بفرمایید شما که فرزندان خود را اینطور تربیت کرده اید آیا تقصیر ندارید، اگر خود را مقصر نیدانید و دلیل دارید بگوئید شاید متقاعد شویم و شما جواب بدهیم و ثابت کنیم که بهین دلیل با دلایل دیگر کسی به پسر شما زن نیندھد یا کسی دختر شمارا نمی گیرد، و شما مقصرید که بارفتار ناپسند خود آئینده فرزندان را تباہ کرده اید. پس با این ترتیب نگوئید دخترم نینخواه شوهر کند، یا شوهر خوب کجا پیدا میشود؟! ... آقای من، خانم من، هم شوهر خوب هست، هم دختر خوب منتها شما باید خودتان را اصلاح کنید. شما برای دخترانیکه با این وضع تربیتشان کرده اید سدهزار تومان مهریه نخواهید! جشن در باشگاهها و هزاران تونج بیجا وانگنید، این قصد رانداشته باشید که دخترتان را بفرشوید و بوسیله او تجارت کنید.

دخترتان را خوب تربیت کنید تا همه او را با جان و دل قبول کنند. پسران را فیهنجه بار بیاورید تا موجب اقتدار و سر بلندی شما شود.

سالن مد و زیبایی

تهران مصور



برای بانو
مریم . از
رشت

این لباس پشمی ساده را همه وقت میتوانید بپوشید باستخاق سینه و تزئینات دیگر برای بهما از ظهر، و بایک دستمال رنگین برای صبح میتوانید مورد استفاده قرار دهید.

اینهمه توالت برای روز لازم نیست

صورت سفید کرده تا این حد، گونه های سرخ غیر طبیعی، زده های سیاه و سنگین، و ابروان ذغالی و کشیده، ماتیک چرب و سرخ، دست و گردن زرد، ولی ناخنهای لاک زده... اینگونه آرایش حتی برای شب زیاد است چه رسد بروزا. چرا اینکار را بصورت صورتتان زنده جلوه کند و آنرا بصورت ماسکی رنگین و نقاشی شده در میآورد؟ متأسفانه بیشتر بانوانیکه اینگونه آرایش میکنند از نعمت زیبایی چندان بی بهره نیستند، ولی بدین طریق یک چیز طبیعی و زیبارا زیر غرور اها بود و سرخاب می پوشانند، و چشمان زنده و شاداب خود را شبیه چشم عروسک یا چشم مصنوعی در میآورند، آرایش برای کمک کردن و افزودن زیبایی طبیعی است نه برای تغییر دادن قیافه، مگر شما هر روز دل تازه را در صحنه تئاتر بازی میکنید که سعی دارید قیافه خود را تغییر دهید؟

از اینها گذشته، مد جدید آرایش تمام بانوان را بیک شکل در آورده باینجهت کسانیکه برخلاف این رفتار کنند و خود را بقیافه های عجیب و غریب در آورند بیشتر شبیه مدل های یک کارخانه عروسک سازی هستند تا شخصیت های مختلف انسانی.

برای مادران راحت طلب

در ایران رسم است که سگهارا با زنجیر یا طناب بگوشه حاط می بندند ولی اروپاییها برای اینکه اذ دست بچه هایشان راحت باشند وضماً اطمینان داشته باشند که صدمه ای بآنها نرسد و بطرف حوض یا برنگاه نبرود طنابهای مخصوصی برای آنها درست کرده اند بدین ترتیب که بکسر این طناب نسبتاً طویل را بزمین و سردر دیگر آنرا بکسر و سینه طفل کوچک می بندند، بدینوسیله هم کودک میتواند در فضای بشعاع چند متر بازی کند و هم خیال پدر و مادر از هر جهت راحت باشد و بکار خود برسد.



پالتو

پالتو کشاد و آستین سرخود، با چین پشت، یقه آن از شال ساده، جلو ساده و آستین سرخود است. برای بانو ایران - ج. از اسفهان. از رنگهای بز سورتی و سبز خیلی کمرنگ برای اینفرم میتوانید استفاده کنید.

کت و دامن اسبورت بسا یقه بسته و دامن تنگ، برای استفاده در این فصل استفاده کنید.

خانواده های وقت شناس

قبل از آنکه مجبور به قیبت از اداره شوند

خانم از خانه داری و ا بماند و سرگردان خیابانها شود و بچه از مدرسه و درس عقب بماند و سرما بخورد

یکساعت از اوقات فراغت خود را صرف خرید و تهیه لباس از

فروشگاه جنرال مد میکنند و یکسال راحتند

جنرال مد لاله زار کوچه برلن تلفن ۳۳۹۹۳



بجای خود بنویسید، من برحالت آن بیکی که دلس نمیخواسته
 از زندان خارج شود و سرگذشتش را برای شما گفت و بکنش دیگران
 که میخواهند با گذشتن قانون زحف زندانیان آزاد شوند و باینجهت
 سرگذشتشان را بشما بنویسند، حاضر همه چیز را برای شما تریف
 کنم و ضمناً یادآور میشوم که بیش از هر کس به آزادی خود علاقه دارم.
 البته نه برای اینکه دلم برای دنیای آزاد لگ زده باشد نه میخواهم
 از زندان بیرون بروم تا بتوانم زنی را ملاقات کنم.
 او را از نزدیک به بینم و با او حرف بزنم. لابد میگوئید اگر
 این زن باتو آشناست چه لزومی دارد تو نزد او بروی و چرا او بیش
 تو نیاید؟

پس بدانید این زن بیش از هر کس در دنیا با من نزدیک است، با
 این احوال کسی که هیچوقت بسراغ من نیاید همان اوست، باز هم
 فکر نکنید که او مرا نمیخواهد و بین علاقه ندارد. نه مطمئن باشید که
 او در این یکی دو سال که من در زندانم هیچوقت مرا فراموش نکرده،
 و همیشه بخاطر من گریه میکند، میدانید این زن کی است، او خواهر
 من «منور» است... حالا چرا بسراغ من نیاید، این سری است که
 در جریان جنایت من نهفته است و اگر صبر کنید همه چیز را خواهید
 دانست. من هم شهری هستم و هم سواد دارم، خواهرم نیز دختری با
 سواد و چیز فهم است.
 او خیاط ماهری است و هم اکنون ماهیانه چندین هزار ریال از
 خیاطی و کارهای هنری دیگر در آمد دارد، و اگر بکسی نیگوید
 هنوز ماهی دوست سیصد تومان برایم میفرستد که در زندان راحت باشم
 ولی بغداد قسم باینکه خود او یکی از کسانیست که سبب زندانی شدن
 من گردیده، معذرت آنقدر دلم برایش تنگ شده که حدو حساب ندارد.
 او در تهران نیست. میدانم در کجاست و با هم اطلاعی ندارم که پول
 او چگونه بدست من میرسد؟

من که اسم «یداله» است اصل اهواز هستم و تا قبل از این
 که با تمام قتل دستگیر شوم با مادر و خواهرم در اهواز زندگی میکردیم.
 از مال پدر آنقدر داشتیم که همه نسبت به ما حسد میبردند. خواهرم منور
 پس از اینکه دوره اول دبیرستان را تمام کرد به تهران آمد و بخانه عمه ام
 رفت، سپس شروع به فرا گرفتن فن خیاطی کرد و پس از یکسال دوباره
 به اهواز بازگشت و چون در آنوقت دختر زیبایی تو دل بروی بود
 خواستگاری برایش پیدا شد این شخص در یک تجارتخانه شغل آبرومندی
 داشت که درآمدش خیلی خوب بود و میتوانست بهترین وجهی مخارج
 یک خانواده را تأمین کند. من در ابتدای امر موضوع را با مادر و اگذار
 کردم و با او گفتن هر طوری خودت صلاح میدانی رفتار کن.

تحقیقات درباره این شخص بمعمده خودت، برو بیرون اگر دیدی
 آدم خوبیست و میتوانی برای دخترت شوهر خوبی باشد فوراً منور را
 باو بده، منم تا آنجا که بتوانم وسایل کار را فراهم خواهم کرد.
 مادر من در اطراف این موضوع تحقیق کرد و چون «امیر»
 را از هر حیث واجد شرایط دید بن گفت باید هر چه زودتر منور را با او
 بدهیم، دختره خیلی بزرگ شده، خدای نکرده ممکن است مردم چیز
 هائی درباره او بگویند، ولی چیزی که بیش از همه مرا ناراحت کرده
 این است که میدانم چرا منور باین ازدواج راضی نیست، اما عدم رضایت
 او زیاد اهمیتی ندارد چون بچه است و نمیداند که شوهر چه جور باید
 باشد، خیال میکند هر جوانی که لباس شیک پوشید و خودش را خیلی
 خوب گرفت میتواند برای او شوهر دلسواری باشد.

حرف مادر را قبول کردم و بدون توجه به داد و بیداد منور
 مقدمات ازدواج او را با امیر تهیه کردیم، عقد و عروسی را یکشنبه



بعکاس خود بگوئید عکس شما را روی
 کاغذ ولکس «VELOX» چاپ کند
 کاغذ ولکس محصول کارخانه کداک است



منور هنوز هم از گردن خود پشیمان است

اجام دادیم. منور که خیلی سعی زده بود زن امیر شود و موفق نشده
 بود دیگر چیزی نگفت و بخانه امیر رفت چند ماهی از این جریان گذشت.
 امیر هر روز بهتر از سابق با خواهرم مهربانی میکرد و آنچه را که او
 میخواست اگر از قدرتش خارج نبود برایش حاضر میکرد، تا اینکه
 یک روز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم مأمور پست نامه ای برایم
 آورده و به کلفتان داده است نامه را که بنام من بود باز کردم، خط
 نامه کج و معوج بود و نشان میداد که یا آنرا بادت چپ نوشته اند،
 یا ضمن نوشتن بادت راست نویسنده سعی کرده است که طبیعی ننویسد؛
 مضمون نامه که هنوز در مغز من نقش بسته است. این بود:

آقای یدالله خان، نویسنده نامه یکی از دوستان صمیمی شماست
 که متأسفانه مایل نیست او را بشناسید، همینقدر بدانید که او بیش از
 هر کس بشما و سعادت شما علاقه دارد. مدتی است که خواهرتان منور
 خانم را بشخصی بنام امیر شوهر داده اید؛ میخواستم از شما سؤال کنم
 آیا قبل از انجام اینکار درباره این شخص تحقیق کرده اید و میدانید که
 مقصود امیر از این ازدواج چیست و چه نظری دارد... اگر نمی دانید
 پس صبر کنید تا برایتان بگویم؛ من همین قدر که بشما دوستم با امیر
 هم دوستی دارم، منتوی امیر را چون بیاطنش آگاهم بدوستیش تظاهر
 میکنم زیرا نه قادرم با او قطع رابطه امایم و نه میتوانم با او مانند
 یک دوست واقعی رفتار کنم.

آقای یدالله خان، شما یکشب بیخبر بنزل خواهرتان بروید.
 مثلاً همین امشب ساعت نه امیر منزل است آهسته بدر اطاق آنها نزدیک
 شوید و به پیشیند این شخص چه حرفهایی با خواهرتان بزنید و از او
 چه انتظاراتی دارد. دیگر بیش از این چیزی نمیتوانم برای شما بنویسم
 اگر رفتید در نامه بعد اسرار دیگری در اختیارتان خواهم گذاشت که
 خیلی چیزها را رای شما فاش خواهد کرد.

یدالله بستخان خود ادامه داد و گفت نامه امضاء نداشت.
 چندین بار آنرا خواندم، اول خیال کردم مرا دست انداخته و می

راز پشت در!..

باقدهای آهسته داخل خانه شد و بدون آنکه کسی او
 را ببیند خود را پشت در اطاق رساند!
 این نامه عجیب با خطوط کج و معوج
 موجب قتل جوانی بیگناه گردید!..
 وقتی زن جوان بخطای خود پی برد نزد قاضی رفت و
 تمام اسرار را برای او فاش کرد

خواهند مسخره ام کنند، ولی نویسنده نامه یا لحنی جدی نوشته بود
 اگر امشب بروم و حرفهای خواهرم را با شوهرش گوش کنم علاوه بر
 اینکه چیزهایی خواهم فهمید نویسنده گمانم هم با اسرار دیگری را برایم
 خواهد نوشت. همین امر سبب شد که من آنشب بطور مخفیانه بخانه
 خواهرم بروم و مثل این که خداوند آنشب با من سر لطف بود کلیه
 کلاها بخوبی انجام شد و حتی در خانه خواهرم باز بود و من توانستم
 وارد آنجا بشوم و در زیر زمین خود را مخفی کنم، درست مقارن ساعت ۹
 بود که آهسته بهنجه پا در اطاق خواهرم رفتم شنیدم که منور شوهرش
 میگفت تو مطمئن باش با ازدواج با من نمیتوانی کوچکترین دیناری
 از اموال پدر مرا تصاحب کنی، من تا روزی که برادرم هست باین
 اموال هیچ سهمی تصاحب نمیکند، تو هم اگر بخواهی چشم زخمی به
 برادرم بزنی دمار از روزگارت در میآورد، فهمیدی؟ منور با داشت
 بشوهرش چیزهای دیگری میگفت که من نتوانستم طاعت بیاورم، آهسته
 همانطور که آمده بودم از خانه آنها خارج شدم.

آنشب تا صبح خواب نبرد و تا نزدیکهای صبح فکر کردم کلا
 متوجه این موضوع بود تا اینکه آفتاب بپهن شد و سرکارم رفتم روز
 بعد نامه ای بدستم رسید که چون خط آنرا دیدم فهمیدم از دوست
 ناشناسم است. در این نامه بعد از اینکه نوشته بود رفتن شما را بخانه
 خواهرتان بچشم خود دیدم اضافه کرده بود، بله آنای یدالله خان،
 امیر شوهر خواهرتان بای این او را گرفت که اموالش را تصرف کند.
 مطمئن باشد او بسال منور و مادرش تنها اکتفا نخواهد کرد و بهر
 نحوی شد، شمارا هم مجبور خواهد کرد که اموالتان را با او اگذار کنید
 و بدانید که این نفس از جنایت هم ترس و راه نمی ندارد، شاید
 روی اگر لازم دیدم شما و هم خواهر و هم مادران را از پای
 در خواهد آورد. در هر صورت بقیه تحقیقات بمعمده خود شماست و من
 دیگر ارتباط خود را برای همیشه با شما قطع میکنم.

یدالله گفت مدت یک هفته خط کلیه دوستانم را بدست مطالعه
 کردم و حتی آنها را بطوریکه مقصودم را نفهمند تحت استنطاق قرار
 دادم تا ببینم این دوستی که برایم کاندنوشته کیست، ولی موفق نشدم
 خود منور را هم باطاقم خواستم و موضوع را با او در میان گذاشتم و
 وقتی او نیز صحت این جریان را تصدیق کرد تصمیم گرفتم طلاقش را
 از امیر بگیرم. مدتی با امیر نزاع داشتیم، او حاضر نبود بهیچوجه زنش
 را طلاق گوید و چون با او گفتم تو با چه خیالی با خواهرم ازدواج
 کرده ای چنان مصیبتی شد که نزدیک بود خودش را بکشد... از آن
 وقت ببعد دهوای شدیدی در خانواده ما آغاز شد. نزاع ما هر روز ادامه

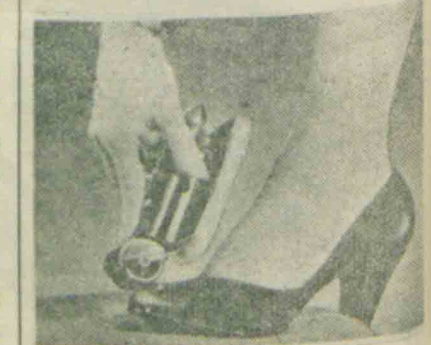
داشت تا یکوقت فهمیدم که بر استی از زندگی سر شده ام و باید تصمیم
 مهمی بگیرم. یا خودم را بکشم یا امیر را از بین ببرم و وقتی میخواستم درباره
 این موضوع فکر کنم ناگهان نامه دیگری از همان دوست ناشناس
 رسید که نوشته بود امیر که فهمیده بود تو بر ازش پی برده ای تصمیم
 گرفته تورا بکشد، حالا هر طوری میدانی دوا این باره اقدام کن. دیدن
 این نامه چنان مرا تحت تأثیر قرارداد که فوراً مشغول کار شدم تا امیر
 را که بهیچوجه حاضر نبود خواهرم را طلاق گوید از میان بردارم.
 چند روزی در فکر بودم که چگونه او را بکشم تا اینکه بفکرم رسید
 بهترین کار این است که او را بخانه خود دعوت کنم و باز هم جریان
 طلاق را با او در میان بگذارم، اگر قبول کرد که هیچ و اگر نه باهاقا تو او را از پای
 در آورم. همینکار را هم کردم، اما امیر قبول نکرد و منم با قساوت عجیبی
 چاقوی برهنه را ابتدا به پهلوی او فرو کردم و بعد ضربه دیگری بقلبش
 زدم، صدای داد و بیداد او عده ای رسیدند و مرا دستگیر کردند.
 چندی بعد در زندان فهمیدم که خواهرم با مردی بنام «اسمعیل» ازدواج
 کرده است؛ دو ماه از عروسی آنها گذشته بود که ناگهان خبر عجیبی
 بن رسید و آن این بود که شوهر جدید خواهرم ضمن اینکه هم منور
 و هم مادرم را از خانه بیرون کرده با نزدستی خاصی کلیه اموال آنها
 را غصب کرده است... معاکه من نزدیک میشد، ولی قبل از اینکه
 روز معاکه فرا رسد، خواهرم در شب با زبیری حاضر شد و اسرار زیادی
 را فاش کرد و بیاز پرس گفته بود؛ من مدتها بود عاشق اسمعیل بودم و
 او هم مرا دوست داشت و میخواستم با هم ازدواج کنیم، ولی برادر
 و مادرم مخالفت کردند تا اینکه مرا به امیر دادند. اسمعیل همچنان مخفیانه
 با من ملاقات میکرد تا اینکه قرار شد نقشه ای بکشیم که امیر مرا رها
 کند و چون او باینکار رضایت نداد مجبور شدیم هر طور شده شر
 امیر را از سرمان کوتاه کنیم، اسمعیل نقشه ای کشید و گفت من نامه ای
 ببردت مینویسم و میگویم که امیر تو را برای مال بدت گرفته است
 و او را دعوت میکنم که شب بخانه شما بیاید و تو باید طوری وانمود
 کنی و حرف بزنی که او خیال کند واقماً نظر امیر همین است، من نیز
 آنشب بدون اینکه امیر در خانه باشد سر ساعت ۹ حرفهایی را که
 اسمعیل بادم داده بود با خود گفتم، و صدایم را آنقدر بلند کردم که
 برادرم از پشت در اطاق آنرا بشنود، بعد هم که با برادرم راجع باین
 موضوع صحبت کردم بدروغ گفتم که امیر مرا برای مال بدت گرفته
 است، خلاصه به تهریک اسمعیل آنقدر برادرم را تحریک کردم که او
 امیر را بکشد، بعد که یدالله تعوییل زندان شد با اسمعیل ازدواج کردم
 ولی حالاکه او تمام اموال ما را برده و مادرم را بیرون کرده است
 متوجه میشوم که چه کلاهی بسرم رفته و علاوه بر اذیت دادن شوهر
 و برادر چگونه بدبخت و بیچاره شده ام یدالله سپس گفت؛ بعد از اینکه
 منور بدین طریق جریان را گفت، اسمعیل را دستگیر کردند ولی او
 اموالمان را از بین برده بود، دادگاه هم بچرم تحریک او را بدو سال
 حبس محکوم کرد ولی مرا به حبس نداد. نقضاضی فرجام کردم،
 دیوانک شور حکم را لغو نمود و دادگاه جنائی تهران ارجاع کرد.
 دادگاه عالی جنائی مرکز پس از رسیدگی بجرایمان مرا به بانزده سال
 حبس محکوم کرد و اکنون دو سال و نیم است که در گوشه زندان
 بسر میبرم ولی خواهرم که سخت از عمل خود پشیمان شده است تا بحال
 فقط یک کاغذ برایم نوشته و یک قطعه عکس خود را هم برایم فرستاده.
 او در کاغذش ضمن اینکه جریان فوق را اقرار کرده نوشته است تا
 هر دادر از فرط شرمساری و سرافکنندگی روی دیدن مرا ندارد و
 پاد آمدی که از دسترنج خود بدست میآورد زندگی میکند. دیگر
 از آنوقت تا کنون نامه ای از منور بن نرسیده فقط ماهیانه مبالغی
 بدستم میرسد که فرستنده او منور است و من میدانم خواهر بدبخت
 که فریب مرد دیوسیرتی را خورده بود اکنون در کدام گوشه ایران
 زندگی میکند...
 «اسد»

کابینت انگلیسی که زبان نارس را بخوبی میدانست، با عده می سر باز مسلح سرتیب زاهدی را باراک بردند.

بسیوی فلسطین
از طرف دیگر انگلیسها در اصطقان بمحل سکونت سرتیب زاهدی رفتند و برای بدست آوردن اسناد و مدارک مشغول تفتیش شدند. پس از جستجوی زیاد فقط چند اسلحه متعلق بارتش ایران که دوی آنها تاج پهلوی نقش شده بود بدست آمد و انگلیسها آنها را با مقداری از اوراق و اسناد مالکیت که کاملاً جنبه خصوصی داشت برداشته و با خود بردند. بعد شایع کردند که مقداری اسلحه آلمانی در خانه سرتیب زاهدی بدست آمده است. بمر حال پس از آن که سرتیب زاهدی را به اراک بردند، یکشب او را در آنجا نگهداشتند و روز بعد ژنرال فرمانده قوای انگلیس در اراک بازاهدی تا فرودگاه رفتند و در بین راه ژنرال از نبودن وسائل پذیرایی عذر خواهی کرد و سپس زاهدی را با یک سرگرد و دو گروهان انگلیسی با هواپیما بطرف فلسطین پرواز نمودند. در بین راه هواپیما در فرودگاه بغداد بر زمین نشست و پس از بنزین گیری مجدداً بطرف ولیدای پرواز کرد. در ولیدای سرگرد انگلیسی باستاد نیروی انگلیس در فلسطین تماس گرفت و باو دستور داده شد که موقتاً زاهدی را به قصبه «لانرون» که بین بیت المقدس و حيفا واقعست منتقل نماید. در آنجا رئیس کمپ به زاهدی اظهار داشت ما در اینجا وسیله پذیرایی از یک ژنرال نداریم، مگر ما کمپ ما دارای سه قسمت است، یکی متعلق باسرای عرب، دیگری مربوط باسرای آلمانی و ایتالیایی، سومی جایگاه عده ای از شخصیت های سیاسی کشور های اروپا که در اینجا زندانی هستند و شبها هر قسمت که میل داشته باشید میتوانی بروید. زاهدی قسمت اخیر را انتخاب کرد و بمحل اقامت شخصیت های سیاسی رفت. در آنجا یکی از کشیشان برجسته اروپایی که جزو اسرا بود نهایت احترام را نسبت بزاهدی نمود، چند روز بعد سرتیب زاهدی وصیت نامه ای نوشت و آنرا بکشیش مزبور داد و سفارش کرد که اگر در زندان متفقین ازین رفت، این وصیت نامه را بپسوانده او برساند.

سه سال اسارت
چند روز بعد سرتیب زاهدی و بیست و پنج نفر از زندانیان سیاسی را به چند کیلو متری آن محل، در دیری که جایگاه عده ای تارک دنیا بود و میگفتند حضرت عیسی در آنجا نماز خوانده است بردند طی سه سال که سرتیب زاهدی در دیر بازداشت بود، چند مرتبه بیمار شد و در همانجا تحت معالجه قرار گرفت. در این مدت فقط دو سه نفر ایرانی را که در حلق دستگیر کرده و با آنها آورده بودند دید انگلیسها تا یکسال نهایت کوشش را بکار میبردند که

واکس زن خود کار



این دستگاه دارای قسمت متحرکی شبیه آب خشک کنهای متحرک است که با چرخاندن آن روی کفش تمام سطح کفش را به یک نسبت بوکس آلوده میکند و سپس بوسیله مالین «بروس» مخصوص که در طرف دیگر آن است کفش را برن میاندازد

(بقیه) سه سال در زندان وحشتناک متفقین

هیچکس از محل بازداشت سرتیب زاهدی آگاه نشود اما دو هین اوقات حادثه ای اتفاق افتاد که تمام کوشش انگلیسها در این باره از بین رفت. جریان قضیه از این قرار بود که چند تن از رؤسای زندانی عرب برای آنکه با خارج زندان ارتباط یابند، روزها در داخل دیر بمحل مرتفعی رفته و با و از عربی بزاد عینی که در خارج بازداشتگاه مشغول زراعت بودند اوضاع زندانیان را اطلاع میدادند و از جمله گفتند که یک ژنرال ایرانی بنام زاهدی در اینجاست که خانواده او اطلاعی از حال وی ندارند و شما جریان را بپسوانده او اطلاع دهید. مراقیبن انگلیسی بدون آنکه نسبت باین آوازه های عربی اظنین شوند بکار خود مشغول بودند و در نتیجه جریان امر بدین ترتیب بپسوانده سرتیب زاهدی اطلاع داده شد.

بعد از دو ماه بر اثر اقداماتی که بعمل آمد لباسها و نامه هائی که از تهران برای او فرستاده شده بود، پس از اسانسور به سرتیب زاهدی داده شد.

پرچم ایران در زندان متفقین

زاهدی طی سه سالیکه در زندان انگلیس ها بود، سه نوز و سه روز تولدش را در زندان جشن گرفت و لباس سرتیبی خود را پوشید و کلبه زندانیان سیاسی را نیز به آنجا دعوت نمود. در میان زندانیان قاشی بود که مقداری پارچه پیراهنی سفید را به رنگ پرچم ایران نقاشی کرد، بعدی سرق های کوچکی بر تنه و شکم ل پرچم ممالک کسانیکه در آنجا زندانی بودند درست کرد و آنها را در پیرامون پرچم بزرگ ایران بدیوار نصب نمود و بعد در معیطی که شود وطن پرستی در آنجا موج میزد مراسم جشن آغاز شد و مغارج آنرا زاهدی از بولی که خانواده اش از تهران فرستاده بودند پرداخت. در خلال این احوال سرتیب زاهدی یک نامه برای دولت ایران فرستاد و در آن نوشت «من که به بیگنهای خود اعتماد کامل دارم، ولی اگر انگلیسها مرا گناهکار میدانند باید طبق قانون مراد بریک محکمه ایرانی محاکمه کنند و در صورتیکه گناهکار بودم مرا بقتل رسانند، نه آنکه فرماندهی را در پست فرماندهیش دزدیده و با ناچوانمردی او را از ایران خارج کنند، زیرا اینکار در حکم توهین است که نسبت بدیوات و ملت ایران شده باشد» متأسفانه باین نامه پاسخی داده نشد. ناچار زاهدی نامه دیگری برای اعلیحضرت شاه بهین ضمون نوشت و بطوریکه مدها معلوم شد شاهنشاه در این باره خیلی اقدام کرد ولی انگلیسها هیچ قیمت حاضر نشدند زاهدی را آزاد کنند.

این وضع همچنان دوام داشت تا روزی که دو سبب آتی در شهرهای هیروشیا و ناگازاکی منقیر شد و ژاپن بزانو درآمد و جنگ عالم سوژ پایان یافت؛ در این موقع بزندانیان اطلاع دادند که همگی آزاد شده اند ولی وقتی زاهدی خواست از زندان خارج شود مانع شدند و گفتند ما خودمان شما را بایران میبرسانیم و بدولت ایران تحویل میدهیم؛ بالاخره چندی بعد زاهدی را بایران آوردند و وی پس از سه سال دوری از وطن بفاک مین بازگشت.

پیام بولارد

در این موقع سروریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در ایران برای سرتیب زاهدی پیام فرستاد که «من خیلی مایل با شما ملاقات کنم، زیرا بما ثابت شده است که شما یک ژنرال شرافتمند و وطنپرستی هستید، اما در عین حال مایه تأسف است که شما بواسطه مخالفتی که با ما دارید، تصمیم داشتید بوسیله آلمانیها متفقین را از ایران اخراج کنید. سرتیب زاهدی در جواب پیام فرستاد «اگر شما تصدیق میکنید من افسر

سخنی چند با دختران

بقیه از صفحه ۹
نشود، ایکاش که کار بهمینجا ختم میشد یعنی این جوانان و لکرورد و بیکاره فقط بگفتن يك «منلك» زشت بازیبا قناعت میکردند و دیگر بدنبال دختر و زنی برای نیافتادند و او را بکافه و سینما دعوت نمیکردند. اما عکس العمل دختران و زنان در مقابل این جوانان چگونه است، ما بآن دختران نادان و زنان شوهرداری که هوی و هوس و شاید نداشتن مربی و سرپرست آنها را از راه راست منحرف کرده است و برای همین بغیابان میآیند که از زبان این و آن منلك و یا بقول خودشان «غمه عشق» و «کلمات آتشین» بشنوند کاری نداریم و آنها را بشما میسپاریم، ولی روی سخن ما بآن دسته از دختران يك و زنه های نجیب است که فقط چوب خودسری و بی احتیاطی خود را میخورند، يك چنین زنانی بعضی برخود با این ژیکولوهای سبج و زشت سیرت، ابتدا خود را جمع میکنند، میخورند و تغییر میدهند، رنگ و رویشان گلگون میشود، بیبانه خرید ولی بدلیل اینکه شاید هر این شیطانها را از سر خود دفع کنند بنغازه ای میروند، بازم اگر نتیجه نگیرند برخشم و ناراحتیشان اضافه میشود و بالاخره منتها کاری که از دستشان بر میآید باز کردن دهان و ناسزا گفتن به آن اشخاص است و باین کار دچار اشتباه بزرگی میشوند زیرا آن افراد بی وجدان جوابهایی به آنها میدهند که بیشتر سبب آبرو ریزی و بد نامی آنان میشود.

ضمناً خواهیید گفت يك چنین زنهای دختران اگر بکنند گرفتار منلكها و زشتکونی های ژیکولوها شوند از آن پس هرگز بدون شوهر یا بزرگتر پای خود را از خانه بیرون نمیگذارند، در صورتیکه خود سری و یکدندگی اینها بمراتب بیشتر است و اگر صد دفعه هم گرفتار این ناراحتی ها و بد نامیها شوند باز هم روش خود را تغییر نخواهند داد.

عیب اینکار البته از نظر خود دختر و یا زنی که صدها دفعه این منلكها و تعقیبها را بیجواب گذاشته بی اهمیت است

حمام بچه



در کشورهای اروپا و امریکا بیش از هر چیز ب فکر کودکان خود هستند، این حمام همانطور که بنظر میرسد خیلی ساده است، نه خرج زیادی دارد و نه وسایلش کمیاب است، لکن آن بهتر است از لاستیک ساخته شود، دوش آن دارای لوله لاستیکی است که می توان آنرا بلند و کوتاه و کج و راست کرد

و طنبرست و هراتندگی هستند، این را بدانید که برای من انگلیس و آلمان هیچیک فرقی ندانند و هر دو بیگانه هستند. من فقط وطن خود را میخواهم و آنچه که تاکنون کرده ام تنها ب خاطر حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده، بنابراین بشود اجازه ندهم که دعوت شما را پذیرفته و باشما ملاقات نسایم.

ماشین کوه پیما



یکی از شکارچیان امریکایی از مدتها پیش در این فکر بود که ماشین کوچکی برای بالا رفتن از تپه ها و سنگلاخها و کوهستانها تهیه کند تا اینکه چندی پیش موفق شد اختراع ناقص خود را که چند سال روی آنها زحمت کشیده بود کامل کند.

این ماشین که شکلش را ملاحظه میکنید «گودویل» نام دارد، طول آن یکمتر و سی و پنج سانتی متر عرض آن ۶۸ سانتی متر و بیش از دو یست و بیست و پنج کیلو

و خودش معتد است که چون کار خلاقی نکرده اشکالی ندارد، جوانان هر چه میلشان است بگویند ولی نکته مهم بدنامی و سرو صدایی است که در اطراف این کار بلند میشود، از قدیم گفته اند جلو دروازه را میشود بست ولی دهان مردم را نمیتوان بست این مثل کاملاً صدق میکند، هر کس میان يك پا دو دوست صمیمی صدها دشمن بدنام کننده کینه توز دارد، این دشمنان که همیشه منتظر بدنام کردن و تنگین ساختن مردم هستند بعضی دین و یا شئین بکامل کوچک آنرا صدمه ربه زگر جلوه میدهند، با اصطلاح شاخ و برگ برایش درست میکنند و بهتر ترتیبی شده است آنرا بگوش

از دیکان و دوستان شخص مورد نظرشان می رسانند مثلاً بعضی اینکه یکی از این اشخاص زن یادختر و یا یکی از نزدیکان دشمنش را در کوچه و خیابان ببیند، فوراً باین و آن خواهد گفت که دور دختر فلانی یا زن فلانی را هم خط کش! هر روز در کوچه و خیابان دنبال دل خوشی است، این در صورتی است که آن زن بیچاره دست از پا خطانکرده باشد، ولی اگر خدای نخواست جوانی هم باو منلکی بگوید و یا چند قدم بدنبال او برود آنوقت این مختصر بصورت داستان مفصل و بدنام کننده ای برای این و آن نقل خواهد شد، حال شبایش خود تصور کنید که یکروز صبح برای خرید يك کیلو شیرینی تا سر خیابان میروید و بدون هیچ خطایی بمنزل باز میگردید، چند روز بعد شوهر یا پدرتان باقیافه خشکین وارد منزل میشود، بدون مقدمه هر چه بدعاش میآید میگوید و شما که از همه جا بی خبر هستید هر قدر میخواهید دلیل این عصبانیت را بدانید نتیجه می نیگیرید و تازه پس از مدتی که باصل مطلب بی میبرید، بسزیمت خواهید توانست بیگنهای خود را ثابت کنید و رنگ کدورت را از قلب شوهر یا پدرتان بزداید.

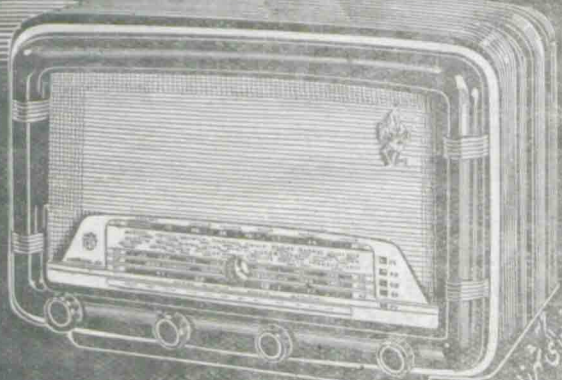
در مورد دختران وضع از این هم بدتر است، شاید غالباً برای شما که يك یا چند دختر بزرگ و دم بخت دارید و خواهی نخواهی به آنها آزادی داده اید اتفاق افتاده است که گاهی از زبان این و آن نصایح و راجعای بیبانی در باره دختر داری و مواظبت دختران بزرگ شنیده باشید، این نصایح را چه از طرف دوست

فن رانندگی و مکانیکی را در شهرستان خمین بیست شهرهای مختلف تاسیس کرده اند

راویولتست

ممکن نیست که برای جدید ۱۹۵۳ راویولتست این سفید و سفید

RADIO TEST



سازنده انحصاری شرکت رادیو غرب خیابان فرودی جنب پست

پنج میلیون ریال جایزه سال ۱۳۳۱ صندوق پس انداز ملی

در قرعه کشی سال ۱۳۳۰ صندوق پس انداز ملی جایزه ممتاز ۳۰۰۰۰۰۰ ریالی نصیب آقای فریدون چارباشی دارنده حساب پس انداز شماره ۴۶۶۴ شعبه رضاییه و جایزه بزرگ ۳۰۰۰۰۰۰ ریالی نصیب بانو صفری اسراردارنده حساب پس انداز شماره ۱۹۰۲۴ شعبه شیراز گردید.

چنانچه شما هم میل دارید در قرعه کشی سال ۱۳۳۱ شرکت و از

۷۰۰۰۰۰۰ ریال جایزه که به جوایز ۳۰۰۰۰۰۰ ریالی و ۲۰۰۰۰۰۰

ریالی و ۱۵۰۰۰۰۰ ریالی و ۱۰۰۰۰۰۰ ریالی و ۵۰۰۰۰۰ ریالی و

۱۰۰۰۰۰ ریالی و ۱۰۰۰۰۰ ریالی تقسیم گردیده است بهره مند

شوید قبل از پایان سال جاری برای باز نمودن حساب پس انداز جهت خود و فرزندان

در تهران به اداره مرکزی صندوق پس انداز ملی یا باجه های شهری و در

شهرستانها شعبه ها یا نمایندگیها یا باجه های بانک ملی ایران مراجعه فرمایید

PARKER

"21"



یک قلم پارکر جدید

با بهای مناسب

پارکر «۲۱» جدید

آخ کهرم از درد تر کید!

علل درد کلیه و طرز مداوای آن

چرا پهلوها درد می گیرند؟

از: دکتر و انار

بدن، اعصاب ما که رابط بین عضلات و مغز، محل احساس خستگی میباشند، در این مورد نقش مهمی را بازی میکنند. می دانیم که برای احساس خستگی، پاره احساس دیگر، اعصاب ما متأثر میشوند و تأثیرات خود را به مغز اطلاع میدهند. در نتیجه انسان احساس درد میکند. قسمت پایین ستون فقرات یعنی موضع لگن، خاصره، محل اجتماع رگهای متعدد و چهار زاهی است که رگ و بی بسیاری از اعضای درونی ما در آنجا متراکم میشوند. بدین جهت بسیاری از اوقات این اشتباه حاصل میشود که تمام بی ترتیبی های جهاز درونی مربوط به (کلیه) است، گاهی در روده بزرگ در اثر اغذیه نامناسب گاز متراکم گردیده و تولید درد کمر یا دردهای بلطنی خاصی میکند در این مواقع استعمال یک ملین خفیف موجب تسکین درد خواهد شد.

در زنها مخصوصاً عدم سلامت جهاز تناسلی بیشتر اوقات آنها را به اشتباه انداخته و تصور می کنند که تلیه آنها بیمار است. هیچکس منکر این نمیتواند باشد که در عادات ماهانه زنان دردهای شدیدی در ناحیه زهدان پدیدار میشود و این مورد را پزشکان نباید از نظر دور بدارند. عجب اینست که گاهی در اثر نامناسب بودن کفش و ناراحت شدن با احساس کمر درد میشود. در این موارد باید علت را جستجو کرد و درصدد علاج آن برآمد.

بعضی وقت در اثر جا بجا شدن یکی از اعضای بطن درد پهلو و کمر تولید میشود، در این موارد باید بوسایل پزشکی و جراحی دست زد زیرا تجویز دارو نتیجه مطلوب را نمی دهد حرارت یکی از طرق علاج کمر درد است و بهترین طریق گداختن کیسه آب گرم در موضع درد می باشد. اگر درد کمر بوسیله حرارت یا داروهای مسکن تسکین نیافت با پزشکی مشورت کنید اگر در اثر رماتیسم است به مداوای این بیماری بپردازید.

روماتیسم را از آمبولهای مخصوص گرفته تا بستن «کرت» و از اشتهای مجهول گرفته تا معالجات آب گرم معدنی، معالجه نماید و مطمئن باشید که با اینکار از عارضه کمر درد رهایی خواهید یافت.

اورا نیاید. درد، بلکه از ستون فقرات او عکس بر میدارد و دست مهره های فقرات او را مایه می کند تا باینکه اعطاف و خمیدگی و پارمی در آن پدید آمده است. پاره ۲۰. زیرا ممکن است در ناحیه کلیه ها تنها از فرسودگی عضلات و رگهای قسمت پایین ستون فقرات نباشد بلکه بر اثر عدم توازن مهره های پشت بوجود آمده باشد یکی از مرضهای من که از درد کمر می نالید، نشستن مداوم روی صندلی را علت بروز این درد می دانست.

این بیمار حق داهت و پزشکان هم با او هم عقیده هستند، زیرا وقتی مسا روی صندلی می نشینیم بدنمان بر خلاف طبیعت در یک وضع غیرعادی قرار می گیرد، یعنی نه خوابیده ایم نه ایستاده و نه در حال حرکت. بخصوص اگر صندلیها بلند یا کوتاه باشند موقعی بدن ما در استراحت کامل و طبیعی است که با روی زمین چپبانه زده و یادراز کشیده باشیم. بسیاری از خانهای خانه دار در فکر این نیستند که در آشپزخانه خود یک صندلی راحتی بگذارند و کارهای متفرقه طبخ را از قبیل پوست کردن سیب زمینی یا خورد کردن سبزی و نظایر آنرا در حال نشسته و استراحت انجام دهند. این خانها باید در نظر داشته باشند که با مراعات این طریق از درد پشت و کمر و پهلویش خود بقدر قابل ملاحظه می خواهند کاست. هر گاه در پشت و کمر خود احساس خستگی کردید، ده دقیقه روی سطح افقی «تخت خواب یا صندلی راحت» دراز کشید، آهسته و عمیق تنفس کنید و روزانه این تمرین را چندین بار تکرار کنید تا نتایج رضایت بخش آنرا در مورد خستگی و کمر درد احساس کنید.

ممکن است خانی بگوید «من آنقدر کار دارم که به این تفریحات نمی رسم» باید گفت که اگر شما در اثر این تمرین ساده از درد و خستگی رهایی یابید کارهای خود را براتر سریع تر انجام خواهید داد. خانهای قرن بیستم استراحت را عارمی دانند در صورتیکه زنان ده نشین و بشر اولیه طبق سنن طبیعی هر وقت احساس خستگی می کردند دراز کشیده و بلافاصله فرسودگی و کوفتگی عضلاتشان برطرف میشد. نشستن جز نبی از خستگی انسان را برطرف نمی کند زیرا در حال نشستن سنگینی قسمت فوقانی بدن هنوز موجود است و قسمت علیای پیکر انسان همچنان در وضعیت است. همینطور نباید فراموش کرد که برای احساس خستگی جسمانی گذشته از عضلات



در میان هزاران بیماری که در عرض سال من مراجعه می کنند روزی نیست که از درد کمر و کلیه هاناله و شکایت نکنند. مخصوصاً فریاد زنها از این بیماری با آسمان بلند است، دوسوم مراجعین مطلب من از درد پهلو می نالند و در این باره اظهارات عجیب و غریبی می کنند: «آقای دکتر، این درد کلیه در چهل سالگی مرا پیر کرد. بدادم برسید...» در این بیماران مزمن و تقریباً مداوم است و یک لحظه از خیال آنرا فل نیستند هنوز اندکی درد پهلویشان تخفیف نیافته که مجدداً مرضشان عود میکند. یکی از خانها می گفت: «درد پهلو من از رخت شویی است.» یکی دیگر اظهار میداشت که خیاطی پدر مرا در آورد زیرا موقع خیاطی مجبورم خم شوم و کمرم از اینکار صدمه می خورد و درد میگیرد. این خانها راست میگویند، در جریان کارهای خانه مجبور میشوند گاهی میرو صندلی را جابجا کنند، یا اموری نظیر این کار را انجام دهند، ماشین نویسی کنند و تمام این موارد موجب درد کمر و پهلو دردمشود. بخصوص هوا در هنگام بارندگی که اشخاص مبتلا را سخت ناراحت میکند. آیا این دردها نشانه بیماری کلیه است، و باید به معالجه آن اقدام کرد؟ این گونه بیماران از کلیه های خود مشکوک هستند و چون در ادراخ خود را به آزمایشگاه میبرند معلوم میشود که ادراخ آنها دارای (آلبومین) نیست. این اشخاص اعتناء می کنند زیرا درد کلیه یک جور نیست و اقسام مختلف دارد و شدید ترین بیماری کلیه، که عضوی بشکل لوییا و در طرفین ستون فقرات قرار دارد، بیماری کلیه مزمن است. تصادفاً در این بیماری که بی خطر هم نیست در نواحی کلیه چندان دردی احساس نمیشود، دردهای کلیه بدردهایی که در افواه «درد کلیه» مشهور است ربطی ندارد.

درد کلیه در پشت انسان صورت میگیرد و علت بخصوصی دارد. باید دانست دردهایی که در پایین ستون فقرات احساس میشود علامت بیماری کلیه نیست، بلکه نشانه یک روماتیسم در قسمت پایین ستون فقرات می باشد. عبارت ساده تر این درد در اثر بروز یک روماتیسم مخصوص ظاهر میشود که با روماتیسم انتهایی فرق دارد و علت آن فرسودگی قسمت تحتانی ستون فقرات است که بر روز زمان قوت مقاومت را از دست می دهد.

علت اینکه روماتیسم مخصوص بیابین ستون فقرات حمله میکند اینست که این قسمت از ستون فقرات سالیان دراز متحمل سنگینی قسمت بالای بدن میشود و بیی از وزن بدن باین موضع فشار مداوم وارد می آید و در چهار پایان که در حال خمیدگی حرکت می کنند از این حیث راحتند.

اما فقرات ناحیه کمر انسان پیش از قسمت های دیگر تحت فشار نیم تنه بالای بدن قرار می گیرد و در همین قاعده ستون فقرات است که دردهایی تولید میشود و بیماران تصور می کنند مبتلا به امراض کلیوی شده اند. همین جهت است که بیماری از روی بی اطلاعی پزشک اظهار میدارد کلیه اش ناخوش است. پزشک مجرب بلافاصله گفته



بهترین قلم دنیا
تبع کابسو (KABESO) که فقط شش صدم میلیمتر ضخامت دارد قیمت هفت و هر تیغه هشت صدم میلیارند دفعه می ترازد

بنسگاه واکسن و سرم سازی رازی - حصارک آگهی

مدیران محترم داروخانهها
سرم ضد دپتری و ضد کزاز تصفیه و تغلیظ شده و همچنین واکسن توام ضد این دو بیماری را بقیمت مناسب از مؤسسه دولتی سرم و واکسن سازی رازی تهیه فرمایید نشانی: جعبه پستی شماره ۶۵۶ تهران و یا دفتر مؤسسه سازی وزارت کشاورزی

شامپو کرم دکتر زینت



زیبایی موهای من مدیون شامپو کرم دکتر زینت است مرکز فروش - داروئی مین، ناصرخانیان

از مورخ بزرگی خانمی در يك جشن عمومی چنین سؤال کرد. - خبیلی مسذرت میخوامم آیا راست است که در معاصره شهر یساور بوسيله مغول ها مرد و زن از گرسنگی گوشت حیوانات حتی سگ را هم میخورند. مورخ جواب داد: بلی خانم مخصوصاً زنها گوشت سگ را میخورند تا درس وفاداری را بیاموزند خانم با عصبیت مردها چطور؟

مورخ باخونسردی - آن بیچارهها فقط به خوردن گوشت الاغ اکتفا میکنند میدانی چرا برای آنکه بار بدن را بیاموزند!

داستان دیوانگان

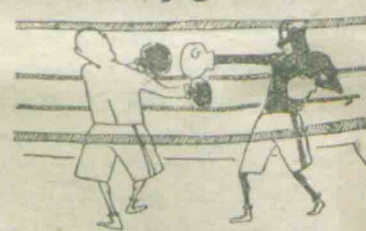
مردی نزد پزشك رفت. بیمار - آقای دکتر دستم بدامنت پزشك - چه اتفاقی افتاده؟ بیمار - بر اثر غفلت يك شمع بلعیدهام پزشك - عجب! عجب! بایستی شما را معاینه کرد.

بیمار - عرض من هنوز تمام نشده است زیرا بر اثر غفلت دیگر يك قطعی کبریت هم بلعیدم و اکنون مدهام سوزش عیبی پیدا کرده است.

پزشك بادستگاه عكس برداری او را معاینه کرد و دید کبریت شمع را در مده او روشن کرده و سوزش مده از همله شمع است پس از معاینه دکتر سرش را بدست گرفت و مدتی فکر کرد بیمار پرسید چه فکر هستید؟

پزشك جواب داد - در فکر این هستم که اگر آب بشما بجویز کنم شمع خاموش میشود ولی در مده شما باقی میماند و اگر دنبامیت تجویز کنم بر اثر انفجار ممکن است دودش قدری سینه شما را خراش بدهد!

هوش سرشار



ممکن است لظناً به بنده بفرمایید کدامیک از این دو نفر بوسه معروف افریقائی هستند

خواب شیرین - حسن! اگر در خواب خدایکی بیون تومان بتو بدهد راضی میشوی؟ - البته در صورتیکه وقت بیدار شدن طلبکارها آنها نباشند.

توضیح

عده زیادی از خوانندگان سؤال کرده اند اگر جدول، معما یا قطعات نکاهی برای ما ارسال دارند چاپ خواهد شد یا نه ضمن تشکر از علاقتندی این عده از خوانندگان یادآور میشویم که اگر مطالب غریب یا رعایت نکات زیر ارسال شود، بنام خود آنها چاپ خواهد شد.

۱ - مطالب روی يك صفحه کاغذ سفید نوشته شود و خوانا باشد. ۲ - نقشه های تفریحی، معما، جدول بایستی نام رکب سیاه روی کاغذ سفید ترسیم شود و شرح و حل آن هادر روی کاغذ جداگانه ای نوشته شده باشد.

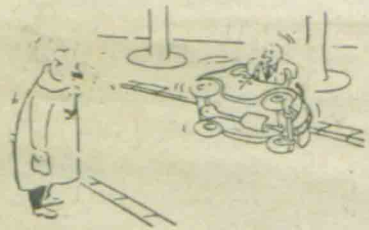


تفریح و خنده

خسارت

- آقا کربه شا بلبل ما را گرفت و خورد باید خسارت آنرا بدهید. - بسیار خوب اطاعت میکنم، همه روزه صبحها خودم میآیم منزل شما وامانده بلبل میخوانم.

ماجرای اتومبیل کوچک



راننده - آقای محترم ممکن نبود يك کمی یواش تر عطسه کنید!

رفیق قهار

چهار نفر روی ایوان رستورانی نشسته بودند و قمار میکردند از قضا قمار در آن کافه قدغن بود و هر کس بازی میکرد جریمه میشد تا کهنان پاسبانی سر رسید همه دست از بازی کشیدند و مثل اینکه هیچگونه اتفاقی نیفتاده به پشت صندلیهای خود تکیه دادند پاسبان از اولی پرسید: - چرا قمار میکردی؟

- من و قمار بازی! در مسعت عمرم دست بورق نزدهام

پاسبان بدومی - بسیار خوب فرض کنیم که رفیق تو قمار نیکرد تو چرا قمار میکردی؟

دومی - من اینجا نشسته ام و منتظر کسی هستم و آدم مسلمان و نساخوان و روزه گیری باشم و قمار بازی را حرام میدانم پاسبان رو بسومی کرد و گفت: -

اگر حرف ایندو نفر را صحیح فرض کنم تو که دیگر نمیتوانی خود را تبرئه کنی؟

سومی جواب داد: اتفاقاً شما پاسکی طرف شده اید که اصلاً وارد این جریانات نیست من اساساً آقایان را نیشناخم چه رسد که با آنها قمار کنم یا غدا بخورم

پاسبان رو بچهارمی کرد و با عصبیت پرسید - شما هم لابد قمار بازی نیکردید؟

چهارمی باخونسردی جواب داد - شما اول همبازی قمار مرا پیدا کنید بعد حرف خود را ثابت نمایید!

مستخدم نظیف



نام به مستخدم - قدرم مطلمیکنی چرا خودش را نیآوری؟ مستخدم الساعه خانم!

چك بی محل

رئیس دادگاه - آقا شما بملت مدور چك بی محل محکوم برداخت بیست هزار ریال جریمه میباشید.

متهم - منی ندارم الساعه يك چك بیست هزار ریالی تقدیم خواهم کرد.

کافر حریمی

مردی که اشیاء مردم را گرو می گرفت و پول قرض میداد مریض شد و موقع مرگش رسید يك نفر آدم مقه س که در بسالینش بود گفت این آدم که در دنیا معتقد بذهب نبود برای آنکه دردم مرگ گناهش شسته شود يك وان بکاد بدست او بدهید تا بوسد وقتی وان بکاد طلا را بدست رباخواه دادند چشمانش را کمی باز نمود و آنرا سبک و سنگین کرد و گفت اگر طلا دارید گرو بزمیدارم و الا اشیاء بدلی بدردم نیخورم

نتیجه نامه عاشقانه

- یکسال تمام هر روز برای دختری که او را دوست میداشتم وعاشقش بودم مرتب نامه عاشقانه مینوشتم و ابراز علاقه میکردم. - بالاخره چطور شد.

- نتیجه این شد که دختری بانامه رسانت آشنا شد و باهم عروسی کردند.



پزشکیار به پزشك - استاد عزیز، شرط را باختید زیرا برهات تخت نمره ۱۳ هنوز نمرده است!

داستان مصور



زودی در این صفحه چاپ خواهد شد

حل جدول شماره قبل

افقی: ۱ - طهران - اجانب ۲ - سوپ - دو ۳ - باریدن ۴ - امی - رسان - ناو ۵ - نوکر - هر - بکوش ۶ - مدور - کار ۷ - اما - جنوب ۸ - فانی - ای - دارد ۹ - ربه - جماد - بقا ۱۰ - نوووزی - ۱۱ - ما - دردا ۱۲ - سیراب - بساول عمودی:

۱ - طوفان - فردوس ۲ - موم - ای ۳ - یکنده ۴ - اسب - رومی - نسا ۵ - نواد - را - جواب ۶ - برسه - امر ۷ - یاز - یازد ۸ - اردن - کج - دزدی ۹ - جون - باند - یاس ۱۰ - باورکن ۱۱ - او - برق ۱۲ - بفروش - وائیل

بازگشت

آقای جعفر صبیعی که قریب سه سال برای تکمیل و مطالعه در رشته چاپ به انگلستان و آلمان مسافرت کرده بودند در هفته گذشته به تهران مراجعت نمودند

بهای نازل

مشتری - به به عجب شراب کهنه خوبی است! اما چطور این شراب از سنه ۱۲۳۱ تا حالا یعنی صدسال باقی مانده! پیشخدمت - پیششید آقا این تاریخ شراب نیست که رویش نوشته اند قیمتش است!



بدتر از بد

یکروز ماریوس رفیق خود الیو را باقیافه ای گرفته و حالی یاس آور در خیابان دید.

ماریوس - خدا بد ندهد! چه اتفاقی افتاده؟ مگر مریض هستی؟

الیو - در مقابل این حادثه ای که بمن رسیده مرض و کسالت چیزی نیست ماریوس - چطور؟

الیو - مادر زخم فردا برای دیدن بنزل ما میآید و دو ماه پیش ماست تازه خودش تنها نیست پسر عمو و زن و بچه خاله اش راهم همراه خواهد آورد حالا خودت تصدیق کن بین آیا بسا این وضع من راحتی دارم؟

ماریوس - به! خدا بدت را بیامرزد هیچ غصه نظور اگر وضع مرا بدانی تصدیق خواهی کرد که خیلی آدم خوشبختی هستی زیر مادر زخم تمام مدت سال در خانه منست و او هم تنها نیست بلکه خرگوشها و مرغ و خروسها و هشت سگ و دوواژه گربه او هم همراهش هستند و برای آنکه این کنسرت وطنی تکمیل باشد يك قطعی ماده هم باخود آورده است که مثل خودش از صبح تا شب حرف میزند.

الیو - درست است که تو هم خیلی بدبخت هستی ولی آخر مادر زن من را مجبور کرده که در ظرف این دو ماه برای او يك شوهر جوان هم من خودم پیدا کنم و خرج عروسیش را هم بدهم!

ماریوس - به! خدا بدت را بیامرزد هیچ غصه نظور اگر وضع مرا بدانی تصدیق خواهی کرد که خیلی آدم خوشبختی هستی زیر مادر زخم تمام مدت سال در خانه منست و او هم تنها نیست بلکه خرگوشها و مرغ و خروسها و هشت سگ و دوواژه گربه او هم همراهش هستند و برای آنکه این کنسرت وطنی تکمیل باشد يك قطعی ماده هم باخود آورده است که مثل خودش از صبح تا شب حرف میزند.

الیو - درست است که تو هم خیلی بدبخت هستی ولی آخر مادر زن من را مجبور کرده که در ظرف این دو ماه برای او يك شوهر جوان هم من خودم پیدا کنم و خرج عروسیش را هم بدهم!

ماریوس - به! خدا بدت را بیامرزد هیچ غصه نظور اگر وضع مرا بدانی تصدیق خواهی کرد که خیلی آدم خوشبختی هستی زیر مادر زخم تمام مدت سال در خانه منست و او هم تنها نیست بلکه خرگوشها و مرغ و خروسها و هشت سگ و دوواژه گربه او هم همراهش هستند و برای آنکه این کنسرت وطنی تکمیل باشد يك قطعی ماده هم باخود آورده است که مثل خودش از صبح تا شب حرف میزند.

الیو - درست است که تو هم خیلی بدبخت هستی ولی آخر مادر زن من را مجبور کرده که در ظرف این دو ماه برای او يك شوهر جوان هم من خودم پیدا کنم و خرج عروسیش را هم بدهم!

ماریوس - به! خدا بدت را بیامرزد هیچ غصه نظور اگر وضع مرا بدانی تصدیق خواهی کرد که خیلی آدم خوشبختی هستی زیر مادر زخم تمام مدت سال در خانه منست و او هم تنها نیست بلکه خرگوشها و مرغ و خروسها و هشت سگ و دوواژه گربه او هم همراهش هستند و برای آنکه این کنسرت وطنی تکمیل باشد يك قطعی ماده هم باخود آورده است که مثل خودش از صبح تا شب حرف میزند.

جدول کلمات متقاطع

Crossword puzzle grid with clues in Persian. Clues include: ۱ - مسکن کزین - ۲ - (ح) آرا به (ار) بدل - ۳ - بنای است معروف - ۴ - ماه به حیات - یکی از - ۵ - جنس خوب ندارد - ۶ - دستی به اولش بیر - ۷ - (ت) باخرش یفزا تا اتصال فرنگی شود - این زودی نمیکشد - ۸ - (ج) به آخرش یفزا تا زود بررگی دراز و باشود سه گانه - ۹ - بیر نیست - پایتخت یکی از ممالک اروپا - ۱۰ - بگشیدن - گل بی رخ او خوش نیست - ظلم و جور بزبان عربی - از طوایف ایران - ۱۱ - نام مخترع تلفن - سکر آوری - مونس - جنگی - ۱۲ - ملامت دارد - لابد تمیز نیستی - ۱۳ - تاجر است شود - پدرم

۱ - کاری از ساغر و... و خم ساخته نیست - هرزه نیست ۲ - شیطان بکجا واصل میشود؟ - همدریف شیدا ۳ - خانه عکس - مرده نیست - تکرار یکی از حروف الفبا ۴ - یکی از ممالک همسایه ایران - نمونه فرانسوی ۵ - کشوری است در اروپای مرکزی - نه فعلی است و نه حرفی ۶ - اگر دستی برش بکشید عقیم میشود - شکم بند ۷ - معکوس آن مقابل شرق است - سنگین و جا افتاده ۸ - حرف سوم آنرا به سین بدل کن تا باصطلاح شوهرها برای روشن کردن ماشین بکار رود - پدر او شیر ۹ - نام ایرانی یکی از امراض وحشتناک - حرف اولش را به (ف) تبدیل کن تا ریاضی دان معروف یونانی شود ۱۰ - پیری شکوفه ایست که هرگز است... او - نام دو آرتیست فیلهای کندی بهم پیوسته ۱۱ - هم هنریشه داد و هم درد دست شوهر است - پیش آمد و اتفاق - وارونه آرا کاسهای بازاری بقیت اجناس خود میگویند ۱۲ - اصل دارد عربی نمونه که باشاهدم استعمال میشود ۱۳ - در مواجهه باخطر بروز میکند - وارونه اش روشنی است



زنان مبارز حزب «اشو دستور» در حضور بای تونس

دولتهای عرب و آسیای «از جمله ایران» در سازمان ملل متحد سعی کردند که راه حلی برای مسئله تونس و مراکش پیدا شود تا دو جبهه ناپسند استقلال کامل این دو کشور مسلمان فراهم گردد. ولی دولت فرانسه که منکر صلاحیت سازمان ملل متحد برای رسیدگی باین موضوع بود با پیشنهادی دولت انگلیس و مساعدت دولتهای آمریکایی لاین موافق شد که نگذارد طرح پیشنهادی ده تنهای آسیای عرب بتصویب برسد و برعکس یک طرح پیشنهادی همان دولتهای آمریکایی لاین که فقط جنبه توصیه داشت بتصویب مجمع عمومی رسید. اینک برای روشن شدن ذهن خوانندگان آریخچه محضری مربوط بمراکش و تونس ذیلاً شرح داده میشود:



«فرهت هشاد» لیدر سندیکاهای تونس که بدست فرانسویها بقتل رسید



«جیب بورشبه» انقلابی بزرگ تونس

بصوت سفیر کبیر پرت کرد دولت فرانسه همین عمل رایک توهین بزرگ دانست و بالجمله قوای نظامی فرستاد و بالاخره در سال ۱۸۳۷ بموجب پیمان «کنستانتین» لجزائر استقلال خود را از دست داد و یک مستعمره فرانسه گردید. اما مردم غیور الجزائر دست از مبارزه نکشیدند و تحت رهبری عبدالقادر گیلانی قاعد و سردار بزرگ خود مدتی ده سال علیه فرانسویان جنگیدند، ولی بالاخره در مقابل قدرت حریف شکست خوردند و در سال ۱۸۴۷ دیگر کسی نمونده بود که جرأت مقاومت داشته باشد. شجاعت و شهامت عبدالقادر فرانسویان را به پشیمانی کشید و هنوز هم نام این سردار عالیقدر را با احترام ذکر میکنند.

استعمار در الجزائر و کنیا

در اینجا بدینست قدری بجاشیه رفته استان کوچکی نقل کنیم: چهل سال از فتح الجزائر گذشته بود، در سال ۱۸۸۸ سکنه یک دهکده کوچک شهرستان «ساووا» در فرانسه، بنام «هرمیون» در دامنه کوه «مون سنی» که در سر راه فرانسه با ایتالیا واقع است، مجلسی ترتیب داده بودند و آموزگار دبستان دهکده نیز حضور داشت. صحبت از زمستان و برف بیان آمد مردم دهکده مینالیدند که سرمای این ناحیه قابل تحمل نیست و

بر برستان یا مغرب قسمت شمالی افریقا شامل مراکش و الجزائر و تونس، باین علت که اکثریت سکنه آن نواحی را بربرها تشکیل میدهند سابقاً «بربرستان» نامیده میشد. ولی پس از تسلط اعراب باین سرزمین اسم عربی «مغرب» هم بآن اطلاق شد و مراکش را که در آخرین نقطه باختری افریقای شمالی واقع است «مغرب الاقصی» میگویند.

الجزائر، مراکش، تونس

بهترین قسمت از افریقای شمالی که بتصرف فرانسویان در آمد ناحیه الجزائر بود. الجزائر یکی از ثروتمندترین قسمت های افریقا است که بعلت دارا بودن یک هزار کیلومتر سواحل مشرف بر مدیترانه، یکی از مهمترین مراکز سوق الجیشی مطلقه بحر ابيض متوسط است فتوحات لشکریان عرب در اواخر قرن هفتم میلادی تمام الجزائر را تحت اداره اعراب قرار داد، ولی بربرها یا سکنه اصلی آن نواحی بکرات علیه اعراب قیام کردند و آخرین شورش مهم بربرها در نقطه موسوم به «کپینه» در سال ۷۰۹ میلادی عمل آمد. پس از آن الجزائر تحت تسلط عربها بود تا اینکه در قرن شانزدهم دولت عثمانی بر این ناحیه تسلط گردید. اما ترکها نتوانستند از این پیروزی خود چنانچه شاید باید برخوردار شوند. سرزمین الجزائر بمبدل بیک آشیانه دزدان دریایی گردید، بعدیکه کشتی رانی در مدیترانه کار بسیار دشواری شده بود. دولت فرانسه و دولت اسپانی چند مرتبه قوای نظامی فرستادند تا انتظامات را برقرار کنند و حتی دولت امریکا برای اولین بار در امور اروپا مداخله کرد و نیروی مسلح بیکه فرانسه و اسپانی اعزام داشت. ولیکن اوضاع الجزائر بوزر وضع شهر «الجزائر» پایتخت آن کشور همچنان موجب نگرانی بود. در سال ۱۸۳۰ دولت فرانسه که از مدتها پیش چشم طمع باین ناحیه متوجه دوخته بود بییهانه مضحکسی به فرمانروای الجزائر اعلان جنگ داد. حاکم الجزائر با باصلاح آرزو «بای» چون از یک کنساختی سفیر کبیر فرانسه عصبانی شده بود با بزنی را که در دست داشت

جنازه شهدای تونس گورستان شهر حمل میشود



تونس، مراکش و الجزائر

چون الجزائر بتصرف فرانسویان درآمد، موضوع حفظ انتظامات در آنجا علی الظاهر مهمترین موجبات نگرانی استعمارگران را فراهم میآورد، و باین بهانه که ایلات «کرومیر» دائماً از تونس بالجزائر تجاوز کرده اسباب زحمت میشوند، خود مرتباً اسباب زحمت «بیک» تونس میشوند، تا اینکه در سال ۱۸۸۱ در جلسه «آوردیل مجلس ملی فرانسه» «ژول فری» نخست وزیر از پارلمان اجازه گرفت که بتونس حمله کند و طولی نکشید که محمد الصادق بیک تونس بوسیله بیان «قصر سعید» تحت الحمايه بودن تونس را بر رسمیت شناخت و باستقلال تونس پایان داده شد. از طرف دیگر باز هم بییهانه حفظ امنیت در الجزائر، لزاواسط قرن نوزدهم دولت فرانسه چشم طمع بمراکش دوخته بود، البته اسپانی هم که فقط بوسیله تنگه جبل الطارق از مراکش جدا شده است توفهاتی داشت. اما بدتر از همه انگلیس و آلمان نیز بعنوان «مسار» هم از این بند کلاهی است. مداخلاتی میکردند که باعث عصبانیت ناراحتی فرانسه و اسپانی میگردد. عاقبت بر اثر فشار آلمان بیک کنفرانس بین المللی در شهر کوچک «الجزیراس» در اسپانی تشکیل یافت که بمسئله مراکش

شعله های انقلاب در کشورهای شمال افریقا

چگونه الجزائر و مراکش و تونس بدست فرانسویها افتاد؟

حاکم الجزائر با بزنی را که در دست داشت به ورت سفیر فرانسه پرتاب کرد

و همین موضوع موجب جنگ شد

این دمدمتها بانیر وهای اسپانیا و فرانسه جنگید و سرانجام بزندان افتاد

رسیدگی کنده این کنفرانس که در ماه مارس ۱۹۰۶ منعقد شد بوسیله بیان ۷ آوریل ۱۹۰۶ بدولتین فرانسه و اسپانی اختیار داد که انتظامات را در مراکش برقرار کنند. ولی عجب آنکه دولت آلمان نام اصل «استقلال مراکش» وارد ممر کرده شد. زیرا اطلاع داشت که بیک پیمان سری فرانسه و آلمانس مورخ ۸ آوریل ۱۹۰۴ نفوذ فرانسه را در مراکش رسماً شناخته و فرانسه اجازه داده است که «البته درجه بل

را قابل ذراعت بکنند، اما در عوض برای ساختن خانه و دبستان و کلیسا هر چه مصالح لازم بود در همان حدود برابگان تهیه میکردند. خلاصه، ده سال نگذشت که دهکده «تاسن» دارای دویست نفر سکنه گردید و امروز قصبه بزرگ است که چندین هزار نفوس در آن در نهایت رفاه و خوشبختی زندگی میکنند

اما نباید این نکته نگفته بماند که مهاجرین فرانسوی بهترین و حاصلخیزترین زمین ها را برای خود انتخاب کرده بودند. همای طور که امروز هم در هر مستعمره ای استعمارگران برای تأمین حداکثر استفاده از استعمار، بهترین نقاط مستعمره را از دست اهالی بومی در میآوردند.

در کنیا ستمبره انگلیسی افریقای شرقی از بهترین ابراد بومیان باران خود که موجب شورش عمومی و عملیات تروریستی جهت سری «معموم» شده است همین است که انگلیسها بهترین قسمت های زمین های ذراعتی را بحدود اختصاص داده قسمت های سنگلاخ و بی آب و غیر قابل ذراعت را برای اهالی محل باقی میگذازند.

دادن امتیازات مهمی در جاهای دیگر کشور مراکش را جزء مستعمرات خود قرار دهند. پس بطوریکه ملاحظه میفرمائید تاریخ مراکش هم در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شبیه بتاریخ تونس است باین تفاوت که تسخیر مراکش موجب برخی عملیات وحشیانه و شرم آور قوای فرانسه گردید. خیلی مضحک است که دولت فرانسه با ستاده قدرات پیمان «الجزیراس» خود را مأمور حفظ انتظامات در مراکش و تأمین اقتدار سلطان مراکش میدانست و باین بهانه که تاخت و تازهای عشاقر باغی موقیت سلطان را بخطر می اندازد قوای نظامی خود را بمراکش فرستاد و این قوا از راه الجزائر وارد مراکش شدند و تحت فرمان ژنرال «مانون» در ۲۱ مه ۱۹۱۱ داخل شهر فاس شدند و بادعای خودشان موجبات تثبیت مقام سلطان را فراهم ساختند و با پیمان «ناس» موخ ۳۰ مارس ۱۹۱۲ فاتحه استقلال مراکش خوانده شد. دولت فرانسه مدعی بود که مسئله مراکش در حدود صلاحیت سازمان ملل متحد نیست زیرا امراکش یک دولت مستقل نیست. چه ادعای عجیبی! زیرا بدیهی است که مراکش مستقل نیست. اما باید پرسید چرا این کشور مستقل نیست؟ باین دلیل که استقلالش را بزور از دستش گرفته اند. این منطق بدان ماند که دزدی مال کسی را بفرستد بفرمانروایان یا بپدر خود یا بخواهر صاحب مال را نشان بدهد و بگوید: «مال را بساحب مال پس بده» سارق جواب بدهد: «مال او نیست باین دلیل که در دستش نیست در دست منست» عجب تر از این طرفداری انگلیسها از نظریه فرانسه است. همین انگلیس که تا دیروز سازمان ملل متحد را برای قضاوت در باره دعوی یک شرکت خصوصی نفت صالح میدانست حالا همان سازمان را در مسئله ای که مربوط بدولت است فاقد صلاحیت میدانند اولی علت پرواضح است: دولت انگلیس بوسیله پیمان ۸ آوریل ۱۹۰۴ که هشت سال قبل از تسلط فرانسه بمراکش بادولت فرانسه منعقد کرده و قبل از وقت لشکر کشی فرانسه بمراکش برای از بین بردن استقلال آن کشور را تأیید و تصویب کرده است، در این عمل شریک جرم است. و البته صلاح خود نمیداند که این موضوع در سازمان ملل بیش از آن علنی گردد.



تانکهای فرانسوی برای خاموش کردن آتش انقلاب مردم تونس هیروند

هالیوود مشغول تهیه فیلمی جالب از حواشات و مناظر «ابابان و خلیج فارس» است

ایوون دو کارلو قبل از بهار آینده برای تهیه یک فیلم شرقی بایران میآید چگونه از ورود فیلمهای درجه اول آمریکائی بایران جلوگیری میشود؟

صفحه يك آهنگ کردی از يك آهنگساز ایرانی ، سه میلیون دلار بفروش رفته است
غوغای نفت ، به هالیوود هم سرایت کرده است



جمشید شبیانی و تیرون پاور

ولی آمریکائیها آهانت آمیز دارد ، معتقد است که بیشتر چون بازار فروش از بی اطلاعی تهیه کنندگان و کارگردانان فیلم سرچشمه میگیرد . فی الشل در مورد خود را بخارج میفرستند حتی فیلمهای درجه اول خود را غالباً به باره ای از کشور های خارجی و از جمله ایران که حاضر نیستند پول زیادی برای خرید فیلم بپردازند نمیآورند .

جمشید شبیانی ، در این مورد ، نمایندگان و رؤسای سینماهای تهران را مقصر میدانند و میگویند اینها فیلمهای درجه ۳ و ۴ آمریکائی را ، قیمت نازل خریداری می کنند تا بتوانند صدای استفاده بپردازند و خیلی بندرت اتفاق می افتد که يك فیلم درجه يك آمریکائی بایران بیآورند .

جمشید شبیانی ، در این مورد ، نمایندگان و رؤسای سینماهای تهران را مقصر میدانند و میگویند اینها فیلمهای درجه ۳ و ۴ آمریکائی را ، قیمت نازل خریداری می کنند تا بتوانند صدای استفاده بپردازند و خیلی بندرت اتفاق می افتد که يك فیلم درجه يك آمریکائی بایران بیآورند .

جمشید شبیانی ، در این مورد ، نمایندگان و رؤسای سینماهای تهران را مقصر میدانند و میگویند اینها فیلمهای درجه ۳ و ۴ آمریکائی را ، قیمت نازل خریداری می کنند تا بتوانند صدای استفاده بپردازند و خیلی بندرت اتفاق می افتد که يك فیلم درجه يك آمریکائی بایران بیآورند .

جمشید شبیانی ، در این مورد ، نمایندگان و رؤسای سینماهای تهران را مقصر میدانند و میگویند اینها فیلمهای درجه ۳ و ۴ آمریکائی را ، قیمت نازل خریداری می کنند تا بتوانند صدای استفاده بپردازند و خیلی بندرت اتفاق می افتد که يك فیلم درجه يك آمریکائی بایران بیآورند .



ایوون دو کارلو

فیلمهای آمریکائی فاقد ارزش هنری است و این امر چندین بار در یکی اینکه کمپانی ها فکر فیلمهایی هستند که بیشتر مورد توجه عموم مردم قرار گیرد و با اصطلاح «بازاری» باشد و دیگر آنکه اعمال نفوذ و پارتی بازی هم بطور عیبی در هالیوود رخنه کرده است .

غالباً از این وقایع بسیار در هالیوود روی میدهد که یکنفر بدون اینکه اصلاً بومی از نویسندگی برده باشد وقتی می-یتند کمپانیها برای نوشتن سناریوی يك فیلم ، ۵۰ هزار دلار حق الزحمه می پردازند بطبع افتاده او هم بهر وسیله شده يك سناریو تنظیم میکند و وسیله دوستان یا بستگان خود که در کارخانه های فیلمبرداری هستند میکوشد تا سناریوی خود را بقبولاند باین جهت است که می بینیم بسیاری از فیلمهای آمریکائی بی سرتو و نامفهوم هستند . اما در این مورد يك نکته اساسی را باید مورد توجه قرارداد و آن اینست که هالیوود در ماه لافل ۲۰۰ فیلم در استودیوهای مختلف خود تهیه میکند و همه این فیلمها در بازارهای دنیا خریدار دارند در حالیکه کشورهای دیگر ، در صورتیکه بهمین نسبت هم فیلم تهیه کنند ، همیشه مهمترین و بهترین فیلمهای خود را بخارج میفرستند .

اکنون که نفت ایران و خاورمیانه درصفت مهمترین مسائل روز در آمده فیلمهای در این زمینه تهیه کنند .

یکی از این فیلمها تحت عنوان «خلیج فارس» است که در دست تهیه است و من هم نظریات خود را طی گزارشی در باره این فیلم به کمپانی پارامونت دادم . وزارت خارجه آمریکا برای اینکه مبدا این فیلم شامل باره های ازنکات سیاسی باشد که بشهر دولت آمریکا تمام شود آن را تحت کنترل و مطالعه قرارداد و هنوز تصمیم قطعی خود را نسبت بآن به کمپانی پارامونت اطلاع نداده است .

چندتا از آهنگهایی که جمشید شبیانی برای فیلم «ذن اید» تهیه کرده بود بعداً در روی صفحه پر شد و کمپانی برای فروش این صفحات هم قرارداد جداگانه ای با شبیانی منعقد ساخت یکی از این آهنگها بنام «قلب معزونی» و دیگری «گیلی کبلی» است .

در مورد آهنگ «خبر جالب» انتشارات و تبلیغات صفحات کلیتاً عقیده دارد که پس از صفحه «بیا بپناه من» یکی از پرسودترین صفحات گرامافون خواهد بود ، تصادفاً آهنگ «بیا بپناه من» هم توسط يك ایرانی ارمنی موسوم به (باغدا ساریا) تنظیم گردیده و از يك آهنگ کردی اقتباس شده است . سه میلیون دلار از این صفحه تا امروز فروش رفته است .

جمشید شبیانی در مدت اقامت خود در هالیوود چهار سال تمام جز هیئت تدبیره انجمن روزنامه نگاران بود و از این طریق هر وقت که فرصت مناسبی می یافت ، بتفیع ایران تبلیغ میکرد . اسم شبیانی در هالیوود همراه با

پس از شش سال اقامت در هالیوود جمشید شبیانی در این هفته بایران بازگشت ، شبیانی خبرنگار سینمایی مجله تهران مصور در سال ۱۳۲۶ وقتی تهران را ترک گفت هرگز گمان نمی برد اقامت او در شهر سینما شش سال بطول انجامد .

جمشید روزی که میخواست از هالیوود خدا حافظی کند با بیشتر هنر پیشه های معروف کارگردانها و کمپانی های فیلمبرداری بزرگ و سرشناس آشنا بود . شبیانی وقتی واره هالیوود شد هیچ زبان انگلیسی نیدانست وقتی میخواست مقصود خود را بفهماند ناچار بود با اشاره دست و چشم و زبان ، این کار را انجام دهد بهین دلیل او بلافاصله شروع بیاد گرفتن زبان انگلیسی کرد . جمشید خیلی زود زبان انگلیسی را آموخت و سپس در رشته تعالیم و تربیت بتحصیل پرداخت .

پس از پایان رساندن آموزشگاه تعلیم و تربیت ، وارد رشته تخصصی فیلمبرداری گردید و از دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس در سال ۱۹۵۱ گواهینامه تربیت و رهبری فیلم را گرفت . باین گواهینامه دانشگاه تعلیم فیلمبرداری هالیوود صلاحیت جمشید را برای رهبری و نظارت در تهیه فیلمهای سینمایی تصدیق کرده است . جمشید شبیانی میگوید : «در تمام این مدت ، ضمن تحصیل در استودیو ها هم کار میکردم و غالباً در فیلمهایی که ایوون دو کارلو در آن شرکت داشت ، سمت مشاور داشتم و نظریاتی که نسبت باین فیلمها ابراز میداشتم مورد توجه قرار میگرفت . تا اینکه اخیراً از طرف کمپانی مترو گلدوین مایر برای ساختن فیلم «ذن اید» دعوت شدم و در این باره کمپانی مترو گلدوین مایر قراردادی بامن منعقد ساخت . در این فیلم من سمت کارشناس فنی را داشتم ولی آهنگهای رقص و همچنین دو آهنگ برای آواز های این فیلم ساختم که «میس بناسینت جان» هنر پیشه معروف و جوان آمریکا آنرا خوانده است . فیلم «ذن اید» آل «باشرکت» کاری گرانت و «دراکار» تهیه شده است .

شبیانی میگوید در خلال دو سال اخیر که با پیدایش نهضت ملی ایران ، مسئله نفت مورد توجه دنیا قرار گرفت ، ناگهان احساس کردم مثل اینست که عوض شده ام زیرا در هالیوود همه با چشم دیگری بن نگاه می-کردند و وقتی میفهمیدند ایرانی هستم ، احترام مخصوصی برایم قائل میشدند . جنجال نفت به هالیوود هم سرایت کرد و کمپانی های فیلمبرداری تصمیم گرفتند

ویکتور میچر و شبیانی



(بقیه) پیام بزرگترین جراح آلمانی بد کتر مصدق

استعماری را از کشور خود قطع کنید و ملت ایران را از جنگل امپریالیزم برهائید بشما تبریک میگویم ، تنها يك خواهش از شما دارم و آن اینست که يك قطعه عکس خود را بامضاء ، برای من بفرستید تا آنرا جزو اشیا ، نفیس و گرانبهای خود حفظ کنم .

بازگشت بایران

همس در حالیکه صبحانه از او تشکر کرد ، ویرا ترک گفت و بایران بازگشت . پس از چندی باتفاق آچوودان دانشکده افسری نزد دکتر مصدق رفت . شمس جریان مسافرت خود را با دوپا شرح داد .

آنگاه پیامی را که پرسور لیشه برای دکتر مصدق داده بود برای نشست ویزیر گفت . نخست ویزیر از عاطفه و محبت يك پرسور آلمانی که در يك کشور دور دست ، اینگونه نسبت باو ابراز احساسات کرده بود تشکر کرد . بعد دستور داد يك قطعه از آخرین عکسهای اودا آوردند و دوزیر آن نوشت تقدیم به پرسور لیشه ، پس از آن عکس خود را در يك قاب خاتم نفیس گذاشت و آنرا برای پرسور لیشه فرستاد .

بمسئله نفت ، و اختلافات ایران و انگلیس صحبت ها کرد . بالاخره روز عمل فرا رسید . عمل نسبتاً سخت بود ، با وجود این پرسور با کمال مهارت کسار را انجام داد ، بعد پس از آنکه کار تمام شد باز چند مرتبه در حضور پرسور دست خود را با اطراف حرکت داد ، و با انگشتان خود اشیا ، مختلف را برداشت ، و يك وزنه ۲۵ کیلومی را از زمین بلند کرد ، بدون آنکه کوچکترین فشار و ناراحتی ببازویش وارد آید .

پیام پرسور لیشه

وقتی خواست بیمارستان را ترک کند برای پرداخت حق العمل ، و بهای دست مصنوعی و مخارج بیمارستان نزد پرسور رفت ، انتظار داشت که بین چهار تا پنج هزار دلار از او بگیرد اما جراح آلمانی بامهربانی خاصی باو گفت «من پولی از شما نمیخواهم ، اینکار را من بخاطر دکتر مصدق کردم ، او مرد بزرگبست که باید مورد احترام همه ملل باشد ، وقتی شما بایران رفتی نزد دکتر مصدق برو ، باو بگو پرسور لیشه گفت من شمارا بزرگترین دیپلمات دنیا میدانم و از اینکه توانستید نفوذ يك دولت زورمند

تسل رسید
ی دیگر
ت خود قرار
میر ما سید
اثر شده اند
دهم و او ایل
است باین
رجب برخی
ای فرانسه
که دولت
لجز براس
در مراکش
میدانست
تاز های
بخطر می-
کش فرستاد
راکش شدند
ن در ۲۱
ند و بادعای
سلطان را
س «موردخ
ل مراکش
که مسئله
ما زمان ملل
ولت مستقل
بدیهو است
باید برسد
بهین دلیل
گرفته اند
مال کسی را
را بگیرد و
ید : «مال را
جواب بدهد
دستش نیست
طر قدرای
ست . همین
ملل متحد را
يك شرکت
الا هسان
بد دولت
ت پرواضح
و ریل ۹۰
بر مراکش
قبل از وقت
رای از بین
د و تصویب
هر است
بن موضوع
نی گردد
س میروند

تهرآن مصور

تک شماره ۶ ریال

جمعه پنجم دی ۱۳۲۱

شماره ۴۸۹

تهرآن مصور و ستارگان هولیود

